حسب ضابطہ رجسٹری کرائی گئی

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله

الحمد لله که این ملفوظات قدوة السالکین شیخ شمس الحق والدین موسوم به

مرآة العاشقین

[illegible]

سنہ ۱۳۰۲

حسب فرمایش سید محمد حسین [illegible] وحید الدین فقیر و عقیدت نقش خدا بخش تاجر کتب لاہور

[illegible]

حسب ضابطہ رجسٹری کرائی گئی

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من احب شیئا اکثر ذکرہ

الحمد للہ کہ این ملفوظات قدوۃ السالکین شیخ شمس الحق والدین موسوم بہ

مرآۃ العاشقین

سنہ ۱۳۰۲

حسب فرمایش سید محمد حسین و عبد اللہ فقیر و عقیدت نقش خدا بخش تاجر کتب لاہور

در مطبع محمدی واقع لاہور طبع شد

قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ

الحمد للہ کہ این ملفوظات قدوة السالکین شیخ شمس الحق والدین [illegible] موسوم بہ

3002

۱۳۰۲ھ

مرآة العاشقین

۱۸۸۵ء

حسب فرمایش [illegible] سید عبداللہ [illegible] حاجی [illegible] کتب [illegible]

در مطبع مصطفائی واقع [illegible] مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین و علی آله الطاهرین و اصحابه المکرمین اما بعد هزاران هزار عجز و انکسار بجناب خالق اللیل والنهار برانند عروس نوبهار چونکه ما بندگان گناهگار و مجرمان تبه کار جز مایه گروه معصیت شعار نداریم و بجز کالای تهی دستی بدست نیست الهنا ای کریم الاکرمین غفور المذنبین که بادشاه حقیقی توئی و بازگشت نشیب و فراز بتو از ثنای کبریائی تو عقل جمله انبیا و اولیا سر بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات تو جمله خلق و کائنات مقصر امیدوار بخشش کمال تو و شفاعت انبیا و رسل علیهم السلام و اصفیا زود الکلام شده این چند ابیات از سوز دل بحضرت ذو الجلال تو عرض نمائیم *

مناجات بجناب قاضی الحاجات

بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا الله
هوای نفس و شیطانی ز من بردار یا الله

منم حیران و حیران توئی فریاد رس جانان
چنین تنم با دل ویران فرو مگذار یا الله

نه با دنیا بود کارم نه عقبی را خریدارم
تمنائی نمیدارم بجز دیدار یا الله

بدرگاه تو می نالم جبین بر خاک میمالم
کرم فرما درین عالم برین بیکار یا الله

تو سلطانی تو رحمانی تو منانی تو سبحانی
هوای حرص نفسانی ز من بردار یا الله

پریشان گشته غربت شده دوا دردم رحمانا
بر انگیزین دران حالت فرو مگذار یا الله

الهی و مستعبود تو معبود منی و موجود
بهر حالت تو موجود منی یا بد پرودار یا الله

دو دیدم در پی شیطان فتادم در چه عصیان	ازین زندان پر خذلان برونم آر یا الله
خداوندا گنه‌گارم بالطافت نظر دارم	ز چشم خود نگهدارم بحال زار یا الله
تو ستاری تو غفاری تو محبوبی و دلداری	درین افلاس و ناداری منم ناچار یا الله
بفضل خویش یزدانی سعید را تو گردانی	بزیر ظل رحمانی نگاهم دار یا الله

در ذکر نعت سید المرسلین خاتم النبیین محبوب رب العالمین صاحب طه و یس صلی الله علیه و آله و سلم

بعد ثنا کبریا گوناگون اتحاف تحیات زاکیات صلوة طیبات بر گلبن نبوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت اورنگ‌نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن رفعت و کمال مظهر فیوضات الهی مصدر کمالات نامتناهی صاحب قاب قوسین خداوند کونین سلطان الیقین یکتان خلق نشین بی‌نشان افضل الانبیاء برهان الاصفیاء مظهر عز و کمال شاهد وجه الجلال ناطق کلام الهی واقف اسرار نامتناهی مطلوب مظهر الوهیت مقصود لولاک لما اظهرت الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

نظم

یا محمد صاحب خلق عظیم	معدن اکرام و الطاف عمیم
یا محمد سرور عالی جناب	وی شفیع اکبر یوم الحساب
یا محمد پیشوای انبیاء	رهنمای اتقیا و اولیاء
یا محمد سرو بستان هدی	نو گل خندان باغ ارتضا
یا محمد مهر اوج مکرمت	اختر پرنور برج سعادت
یا محمد بحر علم من لدن	در زمانه کاشف اسرار کن
یا محمد مطلع انوار غیب	رافع ظلمات وهم و شک و ریب
یا محمد هادی دنیا و دین	ابر رحمت رحمة للعالمین
یا محمد صیقل مرآت دل	رافع گرد و غبار از آب و گل
یا محمد روی تو بدر منیر	زلف عنبر بوی تو مشک و عبیر

یا محمد منبع جود و عطا ‌ ‌ نور بخش سینهٔ اہل صفا
یا محمد قاب توسین مقام ‌ ‌ در گروہ انبیا ہستی امام
یا محمد چشمهٔ آب حیات ‌ ‌ نور تو روشن جہان شش جہات
یا محمد بیکسان را دستگیر ‌ ‌ مقتدائے ہر فقیر و ہر امیر
یا محمد سرورِ ہر دو جہان ‌ ‌ ہادی دین رہنمای گمرہان
یا محمد چارهٔ بیچارگان ‌ ‌ داروے دردِ ہمہ درماندگان
نام تو روشن بعالم کو بکو ‌ ‌ فیض تو جاریست در ہر چارسو
ذات پاکت دردمندان را دوا ‌ ‌ بہر ہر بیمار داروے شفا
نورِ ذاتت جلوه گر در سینه ام ‌ ‌ روشن از حسنِ رخت آئینه ام
ذکرت ای محبوب حق ایمان من ‌ ‌ وردِ عشقت ہر زمان در جان من
نام تو بر ہر زبان وردِ زبان ‌ ‌ در دلِ اہل دل عشقت عیان
بس توئی محبوب و مطلوب ما ‌ ‌ در جہان مقصود و مرغوب ما
کارساز ما توئی ای کارساز ‌ ‌ بادشاهِ دو جہان بی نیاز
ای خبر گیرندهٔ گروهِ مذنبین ‌ ‌ پیشوائے مؤمنین و متقین
دردمندم ای طبیبِ تن و جان ‌ ‌ رنج ما دریاب از نبضِ تپان
واقفِ حالم توئی در جمله حال ‌ ‌ دور کن از دل غم و رنج و ملال
ہست داروی دوا دیدار تو ‌ ‌ تو طبیبی و منم بیمار تو
دیده ام گریان ست در دردِ فراق ‌ ‌ سینه ام بریان بسوزِ اشتیاق
یا رسول الله توئی فریادرس ‌ ‌ من ندارم در دو عالم جز تو کس
بیکسان را کس توئی در دو جہان ‌ ‌ رحم کن بر ما بحقِ خواجگان
یک نظر سوئے منِ بیچاره کن ‌ ‌ غم گساری بی دلِ غمخواره کن

گرچه ضایع گشت عمرم در گناه		توبه کردم عذر من از حق بخواه
روز و شب بنشسته در حسرت سعید		تا نباشد از حضور تو بعید
ای بلند آوازهٔ تو در جهان		سرور دین افتخار لامکان
یک نظر کن بر من مسکین سعید		نیست ما را جز تو کس دیگر شنید

در مدح عارف ربانی محبوب سبحانی سراج الکاملین برهان الواصلین حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین قدس سره

آن مجمع جود و سخا و آن مخزن علم و حیا		وان معدن صبر و رضا یعنی شمس العلا
آن ماه و ضیا شمس دین محبوب رب العالمین		آن بلبل باغ یقین آن محرم راز خدا
آن شمس دین شمس خرد مقبول درگاه صمد		آن واقف سر احد دانندهٔ علم هدا
آن خواجهٔ دور زمان مقبول شد در دو جهان		وآن کاشف سر نهان آن صاحب صدق و صفا
آن مقتدای عارفان مطبوع خاص سالکان		مشکل‌گشای عاشقان آن ماه نور اهتدا
آن پیشوای مؤمنان آن رهنمای گمرهان		شد جلوه فیضش عیان در عرصهٔ ارض و سما
وآن عالم علم الیقین وآن شاهد عین الیقین		وآن محرم حق الیقین وآن کاشف سر خفا
سر حال احمد نبی فیض کمال سرمدی		شد از جبینش منجلی نور جلال کبریا
آن رهنما هر دو جهان آن سرور کون و مکان		وان واقف سر نهان وآن مطلع نور الهدا
ای مظهر انوار حق وی مخزن اسرار حق		وی کاشف اسرار حق در بزم خلا و به ملا
ای قبلهٔ گمگشتگان ما وی کعبهٔ دل دین ما		ای سید ثقلین نگه کن بر من مسکین عطا
ای خواجهٔ روی زمین ای سرور روشن جبین		ای پیشوای مؤمنین وی افتخار اولیا
ای پیشوای مقبلان وی رهنمای سالکان		ای دافع دور زمان در ابتدا و انتها
ای دستگیر بینوا ای مشفق کرم فرمای ما		ملجای ما مأوای ما ای مرشد و پیر ما
هستم سعید ناتوان در درد و عشقت نیم جان		از نفس شیطان وا ما آن ای ما من اهل بلا

نوع دیگر

نام نامی آن چو شمس الدین عباسی شد برملا — جلوه گر شد جابجای خورشید نور اهتدا
شد وجود آن شه دین مظهر نور خدا — اهل وصلت اهل دل اهل صفا اهل هدا
شمس دنیا شمس دین شمس جهان شمس زمان — شد منور از وجودش هر وجود اصفیا
قطب عالم قطب دین قطب زمان قطب جهان — اهل علم و اهل حلم و اهل دین اهل وفا
هادی راه شریعت مصدر انوار حق — زبدهٔ اهل طریقت پیشوای اتقیا
آن جناب پیر اعظم بادشاه دوجهان — حجت اهل حقیقت عارف سر خدا
زیر فرمانش همه اقلیم دنیا سربسر — حکم جاری گشت بر آفاق و زین آن شها
پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان زمان — داد تاج فقر و محبت بر سر آن ماه لقا
دستگیر عاجزان شاه سلیمان متقی — هم مشتهر شد در جهان آن مطلع نور الهدا
غنچهٔ باغ سلیمان خواجهٔ دور زمان — کاشف سر دقائق عالم علم هدا
ای شه شمس العلا مشکل کشا بهر خدا — کن مدد بر حال زارم بی‌بها بس بی‌نوا
کن مدد در دین و دنیا یا شه عالیجناب — نیست ما را جز تو کس فریادرس ای پیر ما
یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین ولی — دستگیرم کن برای دستگیر اولیا
در خیال من نمی آید تمنا نی دگر — جز امید فضل تو هم نیست ما را التجا
شمس دین یا شمس دین ورد زبانم دائما مدام — کن مدد یا شاه شاهان بر سعید بی‌نوا

نظم در عقیدهٔ این فقیر حقیر

گر زیان کار هم خدا را بنده ام — از دل و جان مصطفی را بنده ام
پنجتن را من شفیع خود کنم — چار یار باصفا را بنده ام
از غلامان حسین و حسنیم — فاطمه خیر النسا را بنده ام
من غلام اهل بیت پنجتنم — خادمان مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امامم رهنما / هم شهید کربلا را بنده ام
چار مذهب نیز دانم معتقد / مذهب یک حنفیا را بنده ام
خاک پابوس غوث محی الدین منم / واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه معین الدین منم / شیخ قطب الدین قطب صفیا را بنده ام
خادم شاه فرید الدین منم / هم نظام الدین نظام اتقیا را بنده ام
من سگ شاه سلیمان توسم / شاه شمس الدین شمس اولیا را بنده ام
من سعید خادمان چشتیم / انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد میگوید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی زنجانی حنفی چشتی بهر تهوی جعل الله اصوله وفروعه من المحشورین فی زمرة خدام الرسول علیه السلام که از سخنان اسرار امر الهی واز زر فوائد نامتناهی که از زبان دربار و لسان گوهر نثار بدر الشریعة شمس الحقیقة ملک المشائخ سلطان الطریقت برهان الحقیقت امام العارفین سند الموحدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه واخلافه آنچه بسمع رسید بتوفیق حق سبحانه جمع کرده شد چون عاشق را ازین کلام که مظهر اوصاف متکلم ست جمال وکمال معشوق معنوی جلوه گر می نماید لهذا نامش مرآة العاشقین کرده شد والله المستعان وعلیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین با انصاف اینکه چون بمطالع این ملفوظات خوشوقت گردند این بنده راجی را بدعا خیر یاد فرمایند و بعین عاطفت و صلاح بینند زیرا که نه بر شاعری و انشا پردازی دعوی کنم و نه بر علم و فضل خود غره ام محض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خواجگان حضرت مولانا و مرشدنا شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلق نسبت چنانچه حضرت خواجه معین الدین اجمیری رحمه الله میفرماید بیت عشق را با نحو بحث کار نباشد اعتنا نیست ❊ این سخن بر سجده و خانه می باید نوشت ❊ اگر سهوی یا خطایی بینند اصلاح نمایند

بقلم اصلاح مزین فرمایند بموجب فحوای حدیث شریف که در مشکوٰة المصابیح آمده
اول من نسی آدم فنسی ذریته اگرچه کلام بشر از سهو و خطا مبرا نیست لیکن هرکه
بنظر اصلاح بیند عیبش هنر بنظر می آید ٭ و خارش گل یاسمین نماید - چنانچه
شیخ سعدی میفرماید شعر اگر بچشم ارادت نگه کنی بر دیو ٭ فرشته ات بنماید بچشم کروبی
نظم شنیدم که در روز امید و بیم ٭ بدان را به نیکان ببخشد کریم ٭ تو نیز ار بدی بینی
اندر سخن ٭ بخلق جهان آفرین کار کن ٭ بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلاق الله
عمل باید کرد بدان ای عزیز در جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید باعث
باعث اول
اول آنکه تا از آن جناب شد تا یادگاری بماند هر که خواند سعادت یابد و مرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهائی و رستگاری باشد باعث دوم که سخن آن
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث ست دوم
باعث دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود راه بی پایان اندرون پنجم
سالکان را راه نماید و عارفان را عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی همت گردد
و طلبش زیاده شود هفتم آنکه برای تزکیه نفس و تصفیه قلب نهایت مفید ست پس نوشتن
باعث سوم
اینچنین سخنان از واجبات دانستم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة چو بکند ذکر صالحین باعث نزول
رحمت حق تعالی ست پس بیان سخنان ایشان وسیله نزول رحمت دانستم باعث
باعث چهارم
چهارم که محبت پیر روشن ضمیر در جانم موج میزد و همه وقت فرحت را من از
سخنان ایشان بود مع آنکه المرء مع من احب پس حسب سعی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل و جان من بود جمع نمودم باعث پنجم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
باعث پنجم
من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل الذکر بیت چون نشوی و بود از حضو

اولیا ٭ در حقیقت گشته دور از خدا ٭ یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان منزله
همنشینی حق تعالی ست پس موجب حصول سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیرا که فکر در ملفوظات اهل ذکر در تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی ست نه تنها باعث ششم که صاحب فوائد جمیل
فرموده اِذَا غَابَ عَنْهُ الشَّیْخُ تَخَیَّلَ صُوْرَتَهُ تَعْظِیْمًا تُفِیْدُ صُوْرَتُهُ کَمَا تُفِیْدُ صُحْبَتُهُ پس
جهت حصول سعادت تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
گردانیم تا خیال بسوی اغیار راه نیابد مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
همین اندیشه ٭ ما بقی تو استخوان و ریشه ٭ گر گل ست اندیشه تو گلشنی ٭ ور بود
خار تو هیمه گلخنی ٭ باعث هفتم که چون سخنان صدق ترجمان آن جامع الاصفات
وسیله نجات ست و بیشتر آن میان اسباب رهی از مهجوری بهره یاب نمی گردند لهذا
بعض سخنان که از خدمت صحبت ایشان باستماع آمدند ارقام نمودم تا همه حال
همه انا فع باشند باعث هشتم که مولانا مولوی جامی علیه الرحمت میفرماید بیت
نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از گفتار خیزد ٭ در آید جلوه حسن از ره
گوش ٭ ز جان آرام برباید ز دل هوش ٭ پس چون که تجلیات عشق حقیقی موقوف
بود در شنیدن حکایات محبت افزا لهذا شنیدن و نوشتن ملفوظات آن والا
صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث نهم خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
فرموده که چون مرید سخنان پیر خود بشنود و در قلم در آورد بعده هر حرفی که می نویسد
ثواب طاعت هزار ساله در اعمال نامه او ثبت میفرمایند و بعد از مردن جای او در
بهشت باشد و هم سلطان المشایخ خواجه نظام الدین رحمة الله علیه فرموده که از حضرت
مولانا شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز شنیده ام هر مریدی که سخنان از زبان
پیر خود بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش از این متعاقب

ارزانی فرماید برین امید بنوشتن ملفوظات پیر دستگیر خود مشغول شدم باعث
و باهم آنکه در روز قیامت بطفیل این سخنان از مریدان خود شمرده این خاکسار گناهگار
را شفاعت خود در آرند چون اصحاب کهف در ملازمت خود نگهدارند خداوند سگ را
چند قدم ملی دوستان تو بود او را بسبب دوستی دوستان خود در زمرهٔ آدمیان شمرده
در بهشت خواهی برد این خاکسار اگرچه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
اما بطفیل خواجگان کبار و اولیای نامدار ازین کرامت محجوب مگردان و از نظر رحمت خاص
که با ایشان میسر است محروم مکن و این سخنان را وسیلهٔ عرفان من و اخوان من بگردان آمین
یا رب العالمین باعث شوق زیارت خواجه شمس الحق و الدین گذارش حال خود
که در خوردسالی از حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم بود بعد ازان بخدمت عالم علوم
فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حضرت مولوی سلطان احمد نقشبندی
مرحوم دهلوی سپرده چند کتب صرف و نحو وغیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت در
دلم پیدا گشت و طریقهٔ نقشبندیه متبع سنت نبویه دانسته معتقد آن شدم از والد بزرگوار
به بیعت ایشان اجازت خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نبی بخش چشتی
صابری سعادت بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
فرمود ای فرزند ارجمند از یکی راه مانع و مزاحم نیستم اما مرضی من آنست که در سلک چشتیه اهل
بهشت منسلک شوی و کتاب فوائد الفواد که ملفوظ حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام
الدین صاحب دهلوی است بمطالعه آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد آنحضرت شب و روز
بمطالعه آن مشغول شدم اگرچه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجود اند لیکن
از آن لذت و شوق نیافتم چنین کتاب که از تحریر و مطالعه آن محبت خواجگان چشتیه زیاده
پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بودم و درین اثنا حضرت مامون صاحب
علی که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلندی داشتند و نسبت سلوک

1302 -Miratul Ashiqeen (621)

بحضرت نقشبندیه و چشتیه فرموده ای فرزند از بسیار مردم خاص و عام شنیده ام که بزرگی
شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبرای حضرت خواجه تونسوی بسیار بزرگ و
قطب وقت و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند اگر
راه حق می طلبی بخدمت ایشان برو بمجرد شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
زد اما در دلم نبود که مفصل حال آن ذات والا صفات اطلاع یابم اتفاقاً روزی
بمجلس سماع صوفیه نوشاهیه نشسته بودم شخصی الله بخش نام گفت مجلس سماع این صوفیه
مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مزامیر میشنوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بهره یاب شدم بعد ازان روزی بخدمت مولوی
غلام رسول صاحب ساکن قلعه مهیان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت مولوی
صاحب عرض داشت که فلان بزرگ چنیوٹی و فلان مرد لاهوری در منزل سلوک چگونه
اند فرمودند چنین مردان وظیفه خوان را نیک بخت میگویند باز گفت که حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوشش آمد و از حضرت والد بزرگوار اجازت
خواستم پس آن حضرت بوسیله حیله خود شب دوشنبه وقت نماز عشاء شانزدهم ماه جمادی
الثانی سنه سبع و ثمانین و اثنا عشر مائة هجری (۱۲۸۷) بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
گردیده مرا بیعت کنانیدند و آنحضرت حسب استعداد این بنده اذکار و اوراد ارشاد فرمودند
تا آنکه بهر سال دیگر اشغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت بجا می
آوردم بعد ازان بتاریخ غره ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و نود و چهار سال
هجری مقدس شب دوشنبه بحجره مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی خفته بودم خواجه شمس
العارفین را بخواب دیدم و شفقت بی غایت مرا کتابی عطا فرمودند و زکرش ...

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خواب بیان کردم و تعبیر آن خواستم
فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیرخانه موجود اند آن را ببینید کمین رکوع هفت
اسم الهی که بسند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مسطور اند بحسب
شرائط آن ادا کن پس همچنان کردم بعد ازان روز سه شنبه بستم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۶
سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوی این دعاگو کرده شفقت بعنایت ارزانی فرمود
و نعلین شریفین و یک پیراهن خود عطا کردند و یک کلاه چهار ترکی نیز بدست خود بر سر این بنده
نهادند بعد ازان این دعاگو عرض داشت که والدین شریفین من بسبب عدم اولاد این
بنده قصد نکاح دیگر میدارند اما چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بمصلحت ایشان
راغب نشدم و امید است که ایشان بدرگاه قاضی الحاجات دست بر داشته دعای خیر
فرمایند تا خدا تعالی عز و جل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب بشفقت بی نهایت
دست دعا بجناب حق سبحانه بر داشته دعای خیر فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک نوشته
دادند و فرمودند که بباز و ربهت زوجه خود ببندد پس همچنان کردم بعد ازان تاریخ
هفدهم ماه شعبان سنه ۱۲۹۷ روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطفیل آنحضرت فرزند ارجمند
عطا فرمود و چون بعد از یکسال بخدمت فیضدرجت آن حضرت مشرف شدم و خبر تولدش بیان
کردم فرمودند نامش چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادرش
نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آن حضرت در دلم پوشیده داشتم که بعد ازان
روز سه شنبه چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳۰۱ ده روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
حاصل شد مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش بندگی و سید احمد
خدمتگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی بسوی این دعاگو کرده شفقت بی نهایت
کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه تونسوی رحمة الله یارا در باب غور پرداخت
همان تاکید بلیغ فرموده بود حسب المقدور هرچه میسر آید می‌کنیم چنانچه میبینی شما را نیز

باید که خدمت مهمانان بموجب طاقت خود بجا آری و اعراس مشایخان خواجگان نیز
بقدر توفیق ممکن که درین هر دو امر یمن و برکت پیدا شود و اگر کسی را خدامی طلبد و
وظیفه می خواهد آنهم بگوئی شما را اجازت است پس همه مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
که آنحضرت خلافت و اجازت داد گفتم الحمد لله علی هذا الارشاد بعد ازان شب جمعه
وقت سحر دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۳ هجری هشت روز بعد از وصال آنحضرت در مقام
حضرت مولانا اسمعیل معطر محمد بخش خفته بودم که بزیارت حضرت صاحب مشرف شدم با این
که چهره مبارک آنحضرت مثل قمر چهاردهم روشن و بدن مانند آفتاب درخشان بمسجد خود به
مصلی برای امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صف بستند
هنوز تکبیر اولی نشده بود مولوی معظم دین صاحب از جانب راست نزد آنحضرت حاضر
شده کیفیت بیماری پرسیدند مگر آنحضرت نشنیدند پس این بنده نزدیک شده پرسید که
حال طبیعت مبارک ایشان چگونه است فرمودند بفضل الهی خیریت است باز چهره خندان
و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند رحمت دیگر عنایت فرماید عرض کردم که
قبل ازین نیز ایشان درینباب دعا فرموده است اگر بدرجه قبول افتد همین عنایت
خدا تعالی است پس بعد ازان بتاریخ چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳ هجری روز شنبه وقت
نماز ظهر حق سبحانه و تعالی پسر دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نهادم الحمد لله علی
ذالک بعد ازان بهمان خواب ارشاد فرمودند که خدمت مهمانان نیز حسب الامکان
بجا می آری و وظیفه اسم یا حی یا قیوم که والد بزرگوار خود تلقین نمودی پس چون بیدار
شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقعه خواب اظهار ساختم مولوی صاحب
فرمود مبارک باد که در بیداری و خواب آنحضرت شما را اموز و ساخت بدان اعزه بر
روزی بخدمت فیضدرجت آنذات والا صفات مشرف شده عرض کردم که خادمان
آستان چنانکه زنان برای خریدن حضرت یوسف علیه السلام ریسمان تنیده درست

گرفته حاضر شد و گفت اگرچه مفلس ام ولیکن در زمرهٔ خریداران او محسوب شوم خواجه شمس العارفین سوی این بنده التفات نموده فرمود آن ضعیفه محض جهت دیدن یوسف علیه السلام بهانه ساخته بود و الا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند

بیت اگرچه من بسی قاصر قیاسم * که در سلک خریداران باشم * بعد از آن دعاگو عرض کرد که بنده نیز بهانهٔ زیارت ساخته بحضور ایشان می‌آید اما حقوق طاعت ایشان کجا بجا می‌آرد ولیکن امید است که بطفیل صحبت ایشان آمرزیده شوم چنانچه در مشکوة نوشته دیده‌ام که خداتعالی فرماید جمیع حلقهٔ ذاکران را بخشیدم فرشتگان بگویند ای پروردگار با فلان بنده گنهگار محض برای حاجتی بمیان حلقهٔ ذاکران نشسته بود خداتعالی بفرماید آنرا نیز بطفیل آنها بخشیدم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت بدان را بطفیل نیکان بیامرزد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت شنیدم که در روز امید و بیم * بدان را به نیکان ببخشد کریم * بعد از آن فرمود شخصی بر دروازهٔ روضهٔ مبارک خواجه فریدالدین ایستاده میگفت عجب دربار یست مردمان که می‌آیند گمان کنند که به برکت حضرت خواجه صاحب آمرزیده شویم و خواجه صاحب سفیر باشند امید آنست که خداتعالی بطفیل مردان که می‌آیند و دست و پای خود بقبر من می‌مالند آمرزیده شوم بعد از آن فرمود خواجه یوسف رحمة الله علیه سفیر مودی چند مردان دست خود بدست من نهند امید دارم که گاهی مرد مقبول بدست من آید و بطفیل آن خداتعالی بخشد پس از این سخنان را جواب شنیدم و گفتم الحمد لله علی ذلک

در ذکر درخواست کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز

چند سخنان گوهرفشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین یکبار غزل مشتمل بر طلب عشق حقیقی تحریر نموده‌ام و بوسیلهٔ جمیله سید احمد یاسیال ساکن ... ثانی استعا قادم بوسی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب ورق هر قدر بجا بست آنحضرت گذرانیده عرض داشت کرد که این چند سخنان ایشان سید محمد سعید تحریر نموده با سبب آنکه بنوشتن این

خواجه شمس العارفین مطالعه کرده فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بنده بوجود آید غنیمت است این عاجز
نیز عرض داشت کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان شنوم می نویسم خواجه
شمس العارفین فرمودند بنویس هر چه بتوانی نوشت اما حال ما درویشان چنانست که دیگر هرا
به ترک دنیا می آموزیم و خود در پی حصول آن سعی نمائیم آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت ترک دنیا بمردم آموزند * خویشتن سیم و غله اندوزند بعد از آن این آیت
نیز خواندند یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ سبحان الله که مقربان
حق با وجود چندین طاعات و ریاضات هستی خود را هیچ محض و منسی فرموده که در همه اوقات
میگویند مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ و غزل معروضه خادمة الفقرا
این بود غزل چون تو ای محبوب در غربت جدا * آمدم بر در گهت با صد نیاز * شمس دین
شمس دنیا و آخرت * روشن از علمت برو ریحی تو راز * از سیاه بختی اندر ظلمتم * کن
برویم لطف بر عشق باز * سرور و سالار ملکت بی تو ای * عاجز پابوس کن بس فراز بعد از آن
سخنان که از زبان حق فشان آنحضرت بشنیدم تحریر کردمی و اکثر عادت شریفه حضرت
مولانا و مرشدنا آن بود که چون این خاکسار بحضور ایشان بنشستی سخنان صدق ترجمان گوناگون
بزبان مبارک راندندی حق تبارک و تعالی ذات ملک صفات خواجه شمس العارفین را از فیض و خیر و
برکت و هدایت تا ابد بر سر ما سخنان که عین آب حیاتست مر طالبان را سیراب گرداناد آمین یا
رب العالمین و فهرست این ملفوظات که بهفت مرآت مرتب کرده شده مرآت اول در ذکر نعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفای راشدین
آن سید المرسلین مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و اهل بیت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و تحقیق اهل که کدام اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام مرآت
پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار مرآت
هفتم در ذکر عقاید و حصول یقین و طاعت مجتهدین جز آن مرآت هشتم در ذکر طلب علم

وفضیلت آن مرآت نهم در ذکر طهارت و صلوة و متعلق آن مرآت دهم در ذکر زکوة و
مذمت تارک آن مرآت یازدهم در ذکر روزه مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت
بیت الله شریف مرآت سیزدهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری که بی عمل باشد مرآت چهاردهم
در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن مرآت پانزدهم در ذکر فضیلت درود شریف
مرآت شانزدهم در ذکر اوراد و نگهداشتن وقت آن مرآت هفدهم در ذکر فضیلت
عبادت و مذمت تارک آن مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا مرآت
نوزدهم در ذکر محاسبه و مراقبه مرآت بستم در ذکر توکل و صبر مرآت بست و یکم ذکر مذمت
غضب و فضیلت احسان و تحمل ایذا مرآت بست و دوم در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان
و فضیلت اعراض حاجتگان مرآت بست و سوم در ذکر جهاد اصغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت
علی کرم الله وجهه و امیر معاویه مرآت بست و چهارم در ذکر زهد و مجاهده حضرت خواجه [illegible]
و جز آن مرآت بست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم مرآت بست و
ششم در ذکر مکاید شیطان و مذمت صحبت و حب نان و جز آن مرآت بست و
هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان صادق و زنادقه جهال مرآت بست و هشتم در
ذکر اقوال فرقه رافضیه و مذمت آن مرآت بست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و طالع
ناقص و حقه مرآت سی ام در ذکر صحبت اخیار و مذمت ملازمت و شناخت بدکردار مرآت
سی و یکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن مرآت سی و دوم در ذکر تزکیه نفس و تصفیه قلب
و خواطر اربعه و حقیقت مرگ و روح انسانی و جز آن مرآت سی و سوم در ذکر زیارت
قبور و امداد خواستن از اهل آن مرآت سی و چهارم در ذکر بیعت و فضیلت آن و [illegible]
فیض از بزرگی سلسله دیگر مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و خدمت
و ثواب تصور آن مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله مرآت سی
و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستان او و تبرکات سرور کائنات و اولیا و مسند

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن مرآت سی و نهم در ذکر مسئله وحدت الوجود و اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی مرآت چهلم در ذکر مبارک و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین بدان ای عزیز در این ملفوظات که مسمی است بمرآت العاشقین هر جا که لفظ خواجه شمس العارفین بطریق اطلاق آمده مراد از آن پیر روشن ضمیر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین مراد از خواجه تونسوی خواجه خواجگان حضرت محمد سلیمان تونسوی و مراد از قبله عالم مقبول بارگاه صمد حضرت خواجه نور محمد مهاروی و مراد از سلطان المشایخ حضرت خواجه نظام الدین بداؤنی ست افاض علینا انوار هم ببرکته و فیضه

آغاز ملفوظات

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا دَائِمًا مَعَ دَوَامِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهٰى لَهُ دُوْنَ مَشِيَّتِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا عِنْدَ كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَتَنَفُّسِ كُلِّ نَفْسٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا دَائِمًا عَدَدَ الْقَطَرَاتِ وَالنَّبَاتَاتِ وَالْحَجَرِ وَالشَّجَرِ وَالْاَوْرَاقِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَفَاهُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نُوْرِ الْاَنْوَارِ وَسِرِّ الْاَسْرَارِ وَسَيِّدِ الْاَبْرَارِ وَزَيْنِ الْمُرْسَلِيْنَ الْاَخْيَارِ وَاَكْرَمِ مَنْ اَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَاَشْرَقَ عَلَيْهِ النَّهَارُ عَدَدَ مَا نَزَلَ مِنْ اَوَّلِ الدُّنْيَا اِلٰى اٰخِرِهَا مِنْ قَطْرِ الْاَمْطَارِ وَعَدَدَ مَا نَبَتَ مِنْ اَوَّلِ الدُّنْيَا اِلٰى اٰخِرِهَا مِنَ النَّبَاتَاتِ وَالْاَشْجَارِ صَلٰوةً دَائِمَةً بِدَوَامِ مُلْكِ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَوْلَادِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ وَاَهْلِ بَيْتِهٖ وَعِتْرَتِهٖ وَعَشِيْرَتِهٖ وَاَطْهَارِهٖ وَاَصْهَارِهٖ وَاَخْتَانِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ وَاَشْيَاعِهٖ وَاَنْصَارِهٖ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

مرآت اول در ذکر نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

۱۲۸۷

روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع وثمانین و ثمان عشر مائة سعادت قدمبو
بوسی خواجه شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این دعاگو حافظ امیر و دیگر یاران
نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که اسمای شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در قرآن مجید و دیگر کتب سماویه بسیار مذکور اند و یکی از آنها اسم امی ست آنگاه فرمود لفظ امی
سه معنی دارد یکی آنکه خواندن و نوشتن از کسی نیاموخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
همچنان بودند دوم آنکه عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که اصل
همه شهرها و دیه هاست پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی امی فرمود که اصل همه
موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی رحمه فرموده بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هر چه موجود شد فرع تست ۞ و همچنین در حدیث آمده کل الخلائق من نوری وانا
من نور الله سوم آنکه نسبت بجانب ام القری ست که مکه است پس معنی مکی بود آنگاه
فرمود که امی در شعری مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست که با وجود امی بودن
علم اولین و آخرین می دانستند و عاشقان ایزد منان را باسرار حقائق یزدانی و معارف
ربانی تعلیم کردند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث خواندند اوتیت علم
الاولین والآخرین بیت علمی که آموزگارش حق بود ۞ علم او بی شک علم مطلق بود
بعد ازان فرمود حضرت خواجه حافظ رحمة الله علیه حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله
وسلم را معشوق چهارده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را بمی دو ساله نام نهاده و صحبت آنحضرت
را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
معشوق چهارده ساله و می دو ساله ۞ همین بست مرا صحبت صغیر و کبیر ۞ آنگاه فرمود
چهارده ساله باعتبار شب معراج ست و دو ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول او دو بار
شده یکبار از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد و دگر بار از آنجا آیت آیت یا سورت
سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده مراد از صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گفته باعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
زیر رایت او بیایند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر وبیدی لواء
الحمد لا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی الحدیث و صحبت صغیر
بقرآن تا دیل کرده اند زیرا که بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صغیرست و دیگر نامها
کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آورده انه لقرآن کریم و دیگر ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم بعد ازان فرمود که حق سبحانه و تعالی آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را برای رحمت عالمیان مبعوث گردانید چنانچه در قرآن مجید آمده وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین در تفسیر حسینی آورده حضرت رسول علیه السلام رحمت است مر مومنان را که
بدو راه هدایت یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب
استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی
بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه طیبه
خواه بر عرش معلی خواه در مقام قاب قوسین یاد فرمودندی که السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین فردا که در مقام محمود شفاعت کبری مختار و سرفراز خواهند شد امتی امتی
گویند نظم عاصیان برگنه در دامن حسن زنان ۞ دست در دامان تو دارند چون آستین
با امید از حضرت بانصرت نتوان شدن ۞ چون تولی بر همه عالم رحمة للعالمین
هم درین محل فرمود شخصی مرتکب کبیره چون توبه کند گناهان وی خدا تعالی بیامرزد و کبیره
که حضرت رسول علیه السلام را نسبت با لعن کند آنرا خدا تعالی نیامرزد درین اثنا مولوی
معظم دین صاحب مر مولوی این بیت خواندند بیت محمد نه بخشد گناهگار خلق را ۞ ولی حق
نه بخشد خطای محمد ۞ و در معراج نامه آورده که چون مسجد اقصی با انبیا و مرسل ملاقی شدم
هر یک محامد الهی بیان کردند من بغیر حمد الهی بیان ندیدم و گفتم الحمد

الذی جعلنی رحمة للعلمین و بعثنی علی سائر الخلائق اجمعین و جعلنی بشیرا و نذیرا و
اعطانی فرقانا مجیدا و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولا و آخرا بعد ازان نظام حسین
قوال را گفتن این مولود اشارت فرمود مسدس مولود شریف ای که از دست عنایت
فیض بحر رحمتی ٭ آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی ٭ از کرم و ز زر فشانی های
تمکین و وقار ٭ بحر رحمت کان رحمت کوهسار رحمتی ٭ خسروی دین و دلان ماست
محمد مصطفی ٭ مشک رحمت خطبه رحمت نامدار رحمتی ٭ غیرت طوبی ست قد قامت چهره ات رشک
ارم ٭ نخل رحمت باغ رحمت در بهار رحمتی ٭ بار گلهت از درون و وز برون دار النعیم ٭
باب رحمت بیت رحمت هم جلدار رحمتی ٭ گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن ٭ شام
رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی ٭ از بیان رحمتت ای رحمة للعلمین ٭ نعتی نادان حسیب
گوید بی شمار رحمتی ٭ بعد ازان لحنی ذکر ابتدای نزول وحی افتاد خواجه شمس العارفین بر
زبان مبارک راند که چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر سنگی که
گذشتی ازو آواز آمدی که السلام علیک یا رسول الله تا روزی از افق آسمان فرشته را دید که
یکی پای خود بر پای دیگر نهاده استاده است و بآواز میگفت یا محمد انت رسول الله و انا جبرئیل
هر طرف که در آسمان می نگریست همان صورت می دید ازانجا مراجعت نموده بخانه خدیجة الکبری
رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این سخن بکسی مگوئی
و خدیجه نزد ورقه بن نوفل پسر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معاینه کرده است
ورقه گفت ای خدیجه مژده باد مرترا که محمد پیغمبر آخر الزمان هست و این ابتدای نبوت اوست
خدیجه واپس آمده به سید المرسلین این بشارت داد بعد ازان سخن در ذکر معراج آنحضرت
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده منکر آن کافر است و عروج بر آسمان ها و وصول بمرتبه
قرب اعلی باحادیث صحیحه مشهوره ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال است بعقیده اکثر اهل

مولود شریف

ذکر ابتدای نزول وحی

ذکر معراج

اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معاً و در بیداری واقع شده بیت آنکه شست
تنش از جان بوده سیر و عروجش بتن آسمان بوده دران شب جبرئیل علیه السلام با چندین
ملائکه نزول نموده آنحضرت را بر براق سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس رسانیدند
و انبیا و ملائکه را امامت کرد بعد از ان بسوی براق یا برپر جبرئیل علیه السلام جانب
آسمان عروج کردند و در سموات اوّل آدم را و در دوم عیسی و یحیی را و در سوم یوسف را و در چهارم
ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و برایشان سلام کرد و جواب
بروجه اکرام شنید و از انجا بسدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة رسیدند
و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت آنحضرت باز ایستاد و از انجا تنها جمیع حجب
طی کرده بمقامی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بسوی رفرف بپا عرش رسید و هر آن
نوبت از حق تعالی خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا بمرتبه
دنی فتدلی رسید و از انجا بجلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ
و درکات آن دیدند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را
دیده چون بخانه آمدند بهمان حال آب وضو جاری بود و بستر گرم و زنجیرهای در بحرکت بود
همه به بن محل طبیب السلام علی قریشی عرضداشت کرد که اهل رفض نماز پنجگانه نمی خوانند
و حجت آنکه رسول علیه السلام در شب معراج هژده سال نماز نخوانده است خواجه شمس العارفین
فرمود آن گروه حشیان نمی دانند که انبیا و اولیا الله را مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
و این مسافت از زمین تا قاب قوسین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به طی زمانی و طی مکانی
قطع فرمود و در ان مسافت هزار در هزار بود و هم چنان که در مدت هژده ساله کردنی بود در عرصه اندک
تمام کرد یعنی آن هژده سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس قول این روافض باطل است
زیرا که فی الحقیقت هژده سال نگذشته بود بلکه بمرتبه طی زمانی آن زمان بسیار قلیل قطع نمود بعید

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک راندکه حکیم جالینوس بعلم نجوم معلوم
کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود و بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
داشت کرد که دعا فرمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
تعالی مناجات کرد همان زمان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم نجوم مرا
شش سال امساک باران معلوم شده بود حضرت عیسی علیه السلام فرمود نمی دانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
علم مکانی و علم زمانی داده است اگرچه مدت باریدن بارش بعد از شش سال بود لیکن تصرف
علم زمانی آنرا باندک مدت کشش نمود هم صحبت دوم در ذکر فضیلت خلفاء
راشدین آن سید السلاطین روز چهارشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی
سلطان محمود ناروهی و نظام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند دعاگو عرضه
داشت کرد که فضیلت چهار کبار مساوی است یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرمود
فضیلت آنها بالترتیب است آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راندند افضل الناس بعد
بعدی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آورده اَفضَلُ النّاسِ بَعدَ
رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ اَبُوبَکرٍ الصِّدِّیقُ ثُمَّ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ الفَارُوقُ
ثُمَّ عُثمانُ ذُو النُّورَینِ ثُمَّ عَلِیُّ بنُ اَبِی طَالِبٍ رِضوَانُ اللّهِ تَعَالی عَلَیهِم اَجمَعِینَ
هم درین محل دعاگو عرضه داشت که در مشرب صوفیان پیر را از دیگران افضل
میدانند پس علی کرم الله وجهه پیر پیر طریقت اند اگر ایشان را بر صحابه ثلثه فضل نهم جایز
است یا نی فرمود سالکان را باید که فضیلت خلفای اربعه بالترتیب دانند و از ذوق
مشایخان کبار فضیلت حیدر کرار از دیگران بهتر دانند بعد از ان فرمود که چون
حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود و در ان نهانی که باظهار آن پیش صحابه
خرقه مامور بودند تلقین کرده فرمودند که بجز مستحق دیگر کسی نگوئی چون آن راز در باطن
ایشان بنشست و بخوف آنکه ظاهر گردد و بویرانه نهادند و در آنجا چاه خشک افتاده بود و کرنا ماند واز

حکایت

صحبت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین آن سید السلاطین

سر فرو کرده آه کردند آب از ته آنچاه چندان جوش زد که غلیان کرده از لب چاه بیرون آمد
بعد از آن فرمود که از خلفای اربعه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کس صاحب سلسله
شده اند امیر المومنین ابوبکر صدیق و امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
و سلسله فقر ایشان تا هنوز جاریست چنانچه سلسله عالیه نقشبندیه بحضرت ابوبکر صدیق
منتهی میشود و دیگر جمیع سلاسل بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند دعاگوی عرض داشت
کرد تعجب می آید که دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم چرا صاحب سلسله نشدند
فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک و تعالی بیحساب اند هر یکی را از دوستان خود از نعمت
علی علیحده مشرف ساخت چنانچه حضرت ابوبکر صدیق را بنعمت صدق سرفراز کرد کما
قال الله تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ در تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل جاء پیغمبر
علیه السلام است و مصدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون صدیق قصه معراج شنید گفت اشهد انک
رسول الله حقا گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا و امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب بنعمت
عدل و شجاعت موصوف ساخت کما قال الله تعالی اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ که صفت عمر
فاروق است و هم در حدیث آمده اَشَدُّهُمْ فِي اَمْرِ اللهِ عُمَرُ و امیر المومنین حضرت عثمان
بن عفان را بنعمت شفقت و حیا مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحماء بینهم نعت
ذی النورین است رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف نزد
خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف و هم در حدیث مسطور است اَصْدَقُهُمْ
حَیَاءً عُثْمَانُ و امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه را بنعمت طاعات و عبادات سعادت
مند گردانید در تفسیر حسینی آورده تراهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی است علی کرم الله وجهه
که اکثر اوقات او بوظائف و طاعات و عبادات میگذشت مرآت سوم در فضیلت
ازواج مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد غلام محمد درویش و امام بخش

بندہ برادر و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند بندۂ دعاگو عرضداشت کرد کہ از میان ام المؤمنین حضرت
خدیجۃ الکبریٰ و ام المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہما کدام را فضیلت ست خواجہ شمس
العارفین فرمود در فضیلت ہر دو صحابیہ احادیث وارد شدہ اند مگر آنکہ حضرت خدیجۃ الکبریٰ رضی
اللہ تعالی عنہا مظہر العجائب ست کہ تولد خاتون جنت از بطن ایشان ست و تولد حسنین نیز
از ایشان ست و جبین فاطمہ رضی اللہ عنہا چنان منور بود کہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا
پیش پیشانی مبارک او رضی اللہ عنہا در شب تار ریسمان رشتہ و در سوزن کشیدہ اند این اوصاف
مذکورہ در فضیلت حضرت خدیجۃ الکبریٰ نیز افضل اند ہم در حدیث آمدہ عن علی قال
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول خیر نسائہا مریم بنت عمران
وخیر نسائہا خدیجۃ بنت خویلد متفق علیہ بعد ازان سخن در ذکر اہل بیت
افتاد دعاگوی عرضداشت کرد کہ اہل بیت کدام کسان اند خواجہ شمس العارفین فرمود از آیت
انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت معلوم میشود کہ اہل بیت
ازواج مطہرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص و آیت مباہلہ
دانستہ میشود کہ اہل بیت حضرت علی کرم اللہ وجہہ و فاطمہ و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
وقاص اینست عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت ہذہ الآیۃ فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیا و فاطمۃ
وحسنا وحسینا فقال اللہم ہؤلاء اہل بیتی رواہ مسلم شعر حب آنحضرت ایں
پنجتن غیر فرض العین ٭ بحکم نص خبر فرض کرد بر ثقلین ٭ چہار بزرگ و آن پاک اطہر
محمد ست علی فاطمہ حسن و حسین ٭ بعد ازان فرمود کہ روزی رسول علیہ السلام پلاس سیاہ بر
دوش مبارک خود نہادہ حضرت فاطمۃ الزہرا و امامین السعیدین رضی اللہ تعالی عنہما و علی کرم اللہ
وجہہ را زیر آن گلیم نشاندہ فرمود اللہم ہؤلاء اہل بیتی چنانچہ در حدیث آمدہ عن
عائشۃ قالت خرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم غداۃ وعلیہ مرط مرحل من شعر

اسود فجاء الحسن بن علی رضی الله عنه فادخله ثم جاء الحسین فادخل معه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رواه مسلم ۔ مرآت چهارم

در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام رضی الله عنهم شب چهارشنبه سعادت

قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی تونسوی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب
عیال شد درویش و سید احمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم سادات افتاد
خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که تعظیم سید بر دیگران واجبست دعاگوی عرضداشت
کرد که اگر کسی سیدزاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمودند بعض علما تعظیم او
جائز نیست اما نزد این فقیر بلحاظ رسول علیه السلام تعظیم ایشان باید کرد و قطع نظر از علم
و تقوی هم چنین در سفینة الاخبار خدا بخشیده مخلص میر بابی ریحانی که جد بزرگوار این
دعاگوی مست آورده در روزی علوی مست در جماعت خانه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
در آمد شیخ برخاست یاران گفتند این علوی فاسق است فرمودند فاضل است از زبان
خود که در حق شاهزاده این سخن که میگویید نباید گفت گفتند بچه سبب فاضل است فرمودند
ایشان را فضل داده است حرف قرآن فاضل است اگرچه در وی همه آیات قهر و وعید و نام
ابوجهل و فرعون و نمرود باشد و حکایات از فرعون و ابلیس بود چون من الله است
افضل است همچنان سادات اگر در ایشان جمله فسق بود چون از رسول الله اند بر ایشان
کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین جهت باید و جه دیگر آنکه چون برکاله رسالت اند
فضل و علم و تقوی بر رسالت رجحان ندارد دوم آنکه مصطفی ایشان را دوست داشته
و نواخته اگر در ایشان همه فسق باشد تعظیم ایشان باتباع رسول علیه السلام لازم آید قطع
نظر از عمل صالح همه در نیمجل دعاگوی عرضداشت کرد که حدیث اکرموا اولادی
اولادی الصالحون لله والطالحون لی موضوعست یا صحیح خواجه شمس العارفین بر زبان

مبارک راندند دران ایام که در قریه کهیڑ جهت تعلیم علم سکونت میداشتم عالمی آمده و
شروع کرد و سادات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد و سیدی
عالم کهیڑوی با وی مباحثه شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و نمیدانی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در حق ایشان کهٔ قُوا وَ وَقِّرُوا اَوْلَادِیْ فرموده است آن عالم
گفت اگرچه رسول علیه السلام به تعظیم ایشان امر فرموده اما این حدیث را ملا علی قاری
رحمة الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ الصالحون لی وارد است نه کافرون و بیدینان
و درین زمان بعض سیدان که باغض اصحاب رفض موصوف اند از حکم الصالحون لی بگذشته در گرداب
(حکایت) کافرون افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد بعد ازان فرمود سیدی فیض علی نام
در قریه کهیڑ آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال وی هیچ خلل معلوم نگردید
مگر چون وی در کابل رفت اوصاف رفض ازو ظاهر شد چون این خبر به دست محمد امیر کابل رسید
حکم بقتل کرد پس حسب الحکم آنرا رسن در گردن انداخته هلاک کردند تا سه روز لاشش را بباز آر
آویختند تا مردمان دیگر را عبرت حاصل گردد همدرین محل عاجز گوید که عرضداشت کرد که
(حکایت) بعض مردم میگویند سید نیست که حسینی باشد آیا این قول راست یا نه خواجه شمس العارفین بر
زبان مبارک راندند که چون سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه از مناسک حج فارغ شده به مدینه
مبارک رسیدند همچو دران روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان پرسیدند که
قوم شما چیست گفتند سیدم او شان گفت علامات سیادت مثل حسن و غیره بر شما ظاهر نیست
و بسبب سفر دراز لون مبارک آن حضرت متغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
سید موصوف فرمود نگویم زیرا که در زمره ملعونان خارجی شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله وسلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الداخلین فی الخارجین الحدیث باز گفتند
اگر دعوی ایشان راست است پیش روضه مبارک آنحضرت استاده آواز بکن اگر از روضه شریف آواز شنویم
دعوی ایشان تسلیم کنیم حسب خواهش اوشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش روضه مبارک

ایستاده بعجز و نیاز گفتند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال از روضهٔ منوره شریف
آواز آمد لبیک یا ابنی بعجز و شنیدن این آواز فیض آب اکثر مردمان از مجاوران آن آستانه
موصوف بیعت کردند بعد از چند مدت سکونت نموده از انجا روانه شدند بعد از مدتها
بمدینهٔ منوره تشریف آوردند همه مجاوران آن آستان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخدمت سید موصوف حاضر شده عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضهٔ مبارک آن
حضرت آواز کنید تا ندا لبیک بشنویم فرمود الحال بباعث گناهان نامهٔ من سیاه شده است
نشاید نیاز من قبول افتد بار چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند بهمان صورت
ندا لبیک بهار آمد همه خادمان آستان را نهایت خورمی و خرسندی حاصل شد و گفتند
پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیده ایم مگر بوسیلهٔ جمیلهٔ ایشان باین سعادت مشرف شدیم
الحمد لله علی ذلک هم درین محل خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که روزی
سید حسن شاه کابلی خلیفهٔ خواجه توسوی پیش من حکایت کرد که روزی جانب شهر تشریف آوردم
در قریهٔ اچهه بلوت شب در آمد سید چراغ علی سجاده نشین و دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
من استفسار کردند گفتم سیدم گفتند سید مگو گناهگار شوی که از قوم افغان شده سادات
دعوی کنی گفتم اگر سید گفتن گناه است پس شما تا هفت پشت گناهگار هستید چراکه همه خود
را سید گفتید چون دانستم که از گفتگوی باز نمی آیند نزدیک مکان ایشان تنور با آتش
گرم شده بود خود را در ان انداختم و گفتم آنکس که دعوی سادات کند نزد من بیاید تمام سیدان
حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
موصوف را گفتم که این چنین خود را بکرامت مشهور ساختن هم در شرف صوفیان جایز نیست
گفت هیچ ازین علم نبوده ام اما جهت رهائی خود آن ها را ملزم ساختم بعد ازان خواجه شمس
العارفین فرمود اگر شخصی سید در عبادت خدا تعالی سعی کند از دیگران ترقی کند چنانچه
حضرت خواجه معین الدین در جهان مشهور و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی که خواجه

کبار و اولیای نامدار اند با وجود یکه پیر ایشان شیخ مانند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را همه خاص و عام میشناسند اما شیخ ابو سعید
رحمة الله که پیر ایشان است این چنین مشهور نیست بعد ازان ذکر تعبیر خواب خواجه توسوی
رحمة الله بر زبان مبارک آمد شبی از شبها خواجه توسوی بخواب دید که بر سر من و زیر پای من
و چپ و راست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این خواب استفسار کردند گفت مبارک
باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال عمل ایشان بر قرآن شریف است همدرین وقت دعاگو
جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و سید الله بخش کهیری سر مبارک را مالش میکرد و سید رسول
شاه جیلانی طرف سر سیدی دیگر جانب پاین آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
صالح شاه صاحب سلطان پوری و فیض شاه و یار شاه سکنه چهام و سید حیدر شاه صاحب جلال پوری
و سید اکرام شاه صاحب سون نگری و سید قطب شاه و مزمل شاه و نیز دیگر سیدان که نوشتن نام
آن همه یک باعث طوالت می شود گرد و گرد آنحضرت نشسته بودند توسوی با درویشان آورده بود
الحمد لله که خواجه توسوی رحمة الله هر جانب خود قرآن شریف دید و ما را هر طرف همه سیدان منظور
می آیند پس شرافت این هر دو بخیر ثابت شده است همدرین محل فرمود عجب کار است خدا
که سیدان این دیهات شیعه مذهب اند و ما را دشمن دانسته دشنام میدهند و دیگر سادات که
از وطن بعید می آیند در مذهب اهل سنت جماعت می باشند و اعتقاد بمشایخ هم دارند خدمت
بجا می شوند آنگاه فرمود که شخصی شیعه مذهب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداشت و در حق اصحاب
ثلاثه سخنان نالائق میگفت حتی که ما این را نیز دشنام میداد گفتم عجب است وقتی که ما را
دیده دشنام میدهد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغیر شد و بیکار و ذلیل شده بالا گردید
همدرین محل دعاگو عرض داشت کرد که مصنف مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که نام ایشان سید
فرموده محمد غیاث نوربخش نام او بود گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میگردد که در علم توحید بحر
کمال بودند خواجه شمس العارفین فرمود اینچنین علو همت سادات را پیدا شده هر کاری که مشغول

شوند یکجال پیرسانند گفتم سادات این بان چه بین اوصاف نظر نمی آیند فرمود آنانکه از سادات
کرام در بین جیار نمی آیند اخذمی آنها از او صفات حمیده خالی ندیدیم بلکه بهره یافته بمنزل مقصود رسید بیاید
آنگاه فرمود که روزی حضرت خواجه توسوی رحمة الله علیه میفرمود هر که در بین تیغ ده خاک بیاید
احدیمی ایمان نیاید بلکه بنور معرفت ایمان و بکمال سید محمد رین محل و عا گوی خندا ببیت
ن و که اطلاق لفظ آل برکدام ست خواجه شمس العارفین فرمود این لفظ مشترک ست در میان
آل رسول علیه السلام و اولیای کرام آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راندکل تقی ونقی فهو آلی
مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رض روز جمعه سعادت قدم بوسی خواجه
شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی نظام الدین سکنه ادرچهی
و یاران دیگر نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه بشارت بهشت مر اولاد و
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بروایت حضرت
عبدالرحمن بن عوف ده کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیدہ بن الجراح و سعد بن زید چنانچه در مشکوٰة آورده عن عبد الرحمن
بن عوف ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر فی الجنة وعمر فی الجنة و
عثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد الرحمن
بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة وسعید بن زید فی الجنة و
ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة رواه الترمذی بعد ازان فرمود که جمیع کفار داخل
دوزخ شوند و چندکس ازانها بنص قطعی دوزخی اند مثل ابوجهل و شداد و هامان و فرعون و نمرود
مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار شب شنبه سعادت
قدم بوسی حاصل شد پیر غلام محمد سیال و غلام محمد درویش پوتهوهاری و عزیزان دیگر حاضر
بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصار افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه
جمیع اصحاب حضرت رسول علیه السلام فاضل اند اما دو فرقه ازانها بزرگ ترند اول مهاجرین

اہل ومال وولد خود را گذاشته همراه حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم هجرت کردند وجان
خود را بر آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قربان کردند ونیز قدوم انصار کہ دال ودختران
خود بمهاجرین نکاح کرده دادند ونصاره مای خود را نیز با نها سپردند انگاه این آیت شریف
بر زبان مبارک راندند لِلْفُقَرَاءِ الْمُهٰجِرِيْنَ الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا وَّيَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ اُولٰٓئِكَ هُمُ
الصّٰدِقُوْنَ ۚ وَالَّذِيْنَ تَبَوَّءُو الدَّارَ وَالْاِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّوْنَ مَنْ هَاجَرَ
اِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُوْنَ فِيْ صُدُوْرِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ اُوْتُوْا وَيُؤْثِرُوْنَ عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بعد ازان فرمود کہ پس از مهاجرین وانصار مومنان
تابعان صحابه فاضل تراند انگاه این آیت کریمه بر زبان مبارک راندند وَالَّذِيْنَ جَآءُوْ
مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ
فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَآ اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ بعد ازان فرمود
کہ چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باصحاب صفه موسوم بودند اهل ومال
خود گذاشته برای حصول صحبت حضرت رسول علیه السلام در یک صفه گذران میکردند چو
اشتهای طعام وآب غلبه نمودی بزیارت حضرت سید المرسلین مشرف شدندی پس حاجت
طعام وشراب نماندی وهرجا که معرکه شدی همراه آنحضرت بوده جهاد کردندی وبسبب
کثرت صحبت ایشان با آنحضرت از ایشان روایات احادیث کثیر آمده مرآت ہفتم در
عقائد واصول دین واطاعت مجتهدین وجز آن شب شنبه سفاوت
قدم بوسی حاصل شد مولوی نور الدین ساکنه لهانی ونور مصطفی قریشی وامام بخش نذیر و
وکریم بخش نومسلم ویاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در عقائد اهل سنت جماعت افتاد حضرت
شمس العارفین روی سوی کریم بخش مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر طالبان فرض و
لازم است حصول ایمان است زیرا که بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

صفات ایمان

فرمود صفات ایمان هفت ست اوّل ایمان آوردن بخدا تعالی که یگانه ست و ورا شریک نیست و شنو و زبان مخلوقات همه از خدا ست دوم ایمان آوردن بفرشتگان که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتابها که از جانب خدا تعالی آمده اند همه حق اند و درست چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق ست و درست پنجم ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی ست ششم ایمان آوردن بر آنکه تقدیر خیر و شر از خدا تعالی ست هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن بعد ازان دعاگو عرض داشت که باریدن باران از کجا می آید و چه طور باید خواجه شمس العارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریاییست عظیم چون خدا تعالی خواهد که بارش کند مهتر میکائیل را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان باید کرد میکائیل حکم بجا آرد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و کلهای اشجار وغیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده و اسرافیل علیه السلام را بر نفخ صور موکل نموده بعد ازان فرمود جمیع انبیا فاضل تر اند از ملائک خواص و ملائک خواص فاضلتر اند از خواص مومنان و خواص مومنان فاضل تر اند از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنین بعد ازان فرمود

ارکان ایمان

ارکان ایمان دو چیز ست اوّل اقرار کردن بزبان دوم تصدیق کردن بدل آنگاه فرمود احکام ایمان هفت ست چون کافر ایمان آرد اوّل جان او از کشتن خلاص یابد دوم مال او از گرفتن خلاص گردد سوم فرزندان از برده شدن مامون گردد چهارم از ناحق رنجانیدن خلاص یابد پنجم گمان بد کردن بر و نشاید ششم بشومیت گناه همیشه در دوزخ نماند هفتم به برکت ایمان بآخر بهشت برسد بعد ازان فرمود شرائط ایمان

شرائط ایمان

نیز هفت ست اوّل هستی خدا عالم الغیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب باور کردن و همچنین امور آخرت دوم علم غیب را خاصه خدا تعالی دانستن سوم حلال را

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام را حرام اعتقاد کردن پنجم از عذاب خدا تعالے
ترسناک ماندن ششم از رحمت خدا تعالے امیدوار بودن هفتم باختیار خود ایمان
آوردن بعد ازان فرمود اصول دین چهار اند آیة و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
است هر کس که ازین چهار بیرون رود و انکار کند کافر گردد و طاعت ائمه مجتهدین علما نازل قیاس
بآیت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرض گفته اند مجتهد
محل مولوی نور الدین عرضداشت کرد که فرقه غیر مقلدین مراد از اولی الامر بادشاه اسلام
میدانند خواجه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و اتقیا اند که جامع جمیع اوصاف
حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبد العزیز دهلوی
در تفسیر آیت فلا تجعلوا لله اندادا نوشته که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض است
شش گروه اند ازان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق وجوب
لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون آنگاه فرمود بادشاه دو جهان که از
خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشان اند بخلاف بادشاه ظاهری که بامور دنیا مشغول باشد حکایت
همه محل حکایت فرمود که روزی اورنگ زیب بصحابت نواب سعد الله خان بخدمت
میان میر صاحب رحمة الله می آمد اتفاقاً میان صاحب آنوقت از جامه خود سپش می جستند
خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید سر برداشته فرمودند ونستیم که کدام [illegible]
است چون شاه موصوف نزدیک سید هیچ التفات نکرد نواب سعد الله خان عرضداشت
کرد که تعظیم بادشاه چرا نکردید فرمود عجب کار نیست که رزق خدا تعالی بکرم خود و جمیع حاجات
اند و بخواهیم باز سوی دیگری التفات کنم بعد ازان فرمود اجماع امت است که علما دین اجماع
بتن برامری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه ادای بیست رکعت تراویح به جماعت مقرر شده و جمیع علما و حضرت عثمان رضی الله عنه

1302 -Miratul Ashiqeen (621)

همه ایشان جمع بودند تا حضرت علی کرم الله وجهه بیرون آمدند چون دیدند که قنادیل در مسجد
روشن اند و جماعت تراویح قائم شده فرمودند قائم کناد خدا تعالی اعمال حسنه ترا چنانچه قائم
کردی تو سنت رسول علیه السلام را آنگاه این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند که لا یجتمع
امتی علی الضلالة بعد ازان فرمودند فرقه روافض و غیر مقلدین قیاس و اقوال خود را
مطابق نص و حدیث شمار اند انکار ائمه ایشان باطل ست زیرا که این هر دو فرقه از قیاس مجتهدین
و اجماع امت منکر اند و در حق ایشان طعن می کنند بعد ازان فرمودند سالک را باید که چون تقلید
سلوک و ورع کند هم از مذهب واحد کند و لیکن احسن و اقوی ست و فائده اش اعم و اتم باشد اختیار
کند و هر که ازین راه بماند و دیگر اختیار کند عبث و یاوه باشد و از راه مصلحت بیرون افتد بعد
ازان فرمودند که اگر شخصی برای تحقیق مسئله شرعیت تجسس در حضرت خواجه تونسوی رحمة الله آمدی
عالمان دین و مفتیان شرع متین را فرمودندی عمل ما درویشان باحادیث صحیحه علی الصلوات است
مگر آنکس که معرفت حدیث و طریقه استنباط مسائل کما حقه ندانسته باشد عمل بالحدیث جائز نیست
پس ایشان را لازم ست اگر تحقیق مسئله کنند از کتب فقه حنفیه نمایند زیرا که استنباط مسائل ایشان از
آیت و حدیث ست مطابق هر دو بدان ای عزیز باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردمان
درین زمان همین ست که در حق فقهای عظام و فقرای کرام و کتب آنها طعن کنند چنانچه در باب فقها
لفظ بی وقوف و اصحاب الرای و بجای لفظ فقه بیکم میگویند و منکر اند از استعانت اولیا و منقبت
انبیا می طریق خود را بحدیث منسوب کنند و حال آنکه احکام احادیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
قوی و طریقه استنباط کما حقه نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند نقل است از شیخ در کرامت غوث الاعظم
اغنای صاحب زاده محمد عمر صدیقی که اکثر مردمان منکر کرامت میگویند که کرامت کشتی بر ولی
آوردن حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی خلاف و دروغ ست زیرا که چون حیات
دیگر شد باز همانی نیاید پس ان آن اهل کشتی باز مردند معلوم شد که محض این کرامت دروغ
ست خواجه شمس العارفین فرمود آن حیاتی که باقی ست در روز قیامت باشد و مدد نیاید زیرا که

چنین کار از اکثر اولیاء مدار بظهور آمد چنانچه حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی را شنیدن
غزل کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جان دیگر است * حالت فنا حاصل شد چون
قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول
زنده شدی چون ساعت اجل نزدیک رسید مصرع ثانی از زبان قوالان فراموش شد پس حضرت خواجه
از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس ازین حالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی هم از قبیله کرامت
است همدرین محل سخن در ذکر عزیر علیه السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در تفسیر حسینی می آرند

ذکر عزیر علیه السلام

روزی حضرت عزیر علیه السلام بر خر سوار شده توجه به بیت المقدس نمود و بدهی که بعد خرابی از ایلیا
بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان با میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقداری
انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند انجیر بخورد و باقی نیز در خود داشت و انگور را بفشرده پاره
بآب بنوشانید و بقیه در خیکی ریخت و خر که داشت پیش او بست و تکیه دیوار کرده بسوی ده ویرانه
می نگریست چون آن را بغایت ویران دید گفت اَنّٰی یُحْیِیْ هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی چگونه
زنده گرداند این ده را خدا تعالی یعنی چگونه آباد کند بعد از خرابی او و باشندگان او را چگونه زنده
گرداند بعد از مردن ایشان پس بمیرانید او را خدا تعالی همان تفکر و تأمل تا مدت صد سال
خر او نیز بمرد و چون بیغمبر مبعوث گشت در رفت چه دید که صد مردمان مرده اند جناب باری تعالی
مناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان پس بحکم دعا کردن او همه
مردگان زنده شدند همان صورت که بود و بعد از ان همدرین صحبت سخن در ذکر ابراهیم علیه السلام

ذکر ابراهیم علیه السلام

افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام
گفت ای پروردگار من بنما مرا قدرت کامله چگونه زنده میگردانی مردگان را گفت آیا تو ایمان
نیاوردهٔ که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام ولیکن این سوال کردم
تا آرام بگیرد دل من بمشاهده چگونگی آن گفت خدا اگر معاینه این حال آرزو داری پس بگیر
چهار عدد مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاؤس پس ایشان را ذبح کن و گوشت و پوست

وعظام ایشان کوفته با یکدیگر بیامیز مگر سرهای ایشان در دست خود نگهدار و آن گوشت و
پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و سرهای مرغان را بنام می نداکن حضرت
ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر و ای طاؤس
وای زاغ وای خروس بسوی سرهای خود بیائید بفرمان ایزد منان عز و جل اجزای هر یک
از دیگری جدا شده و با یکدیگر ملتئم گشته بدان ایشان درست شده بسوی سرهای خود
بر زمین دویدن گرفتند پس آن پرندها ماشی پائی بر ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز
کرده بسوی سرهای خود که در دست وی بود پیوستند بعد از آن فرمود که در وقت نمرود این
ابراهیم علیه السلام و نمرود مردود سوال جواب شروع گردید ابراهیم علیه السلام گفت خدا
من کسیست که مردگان را زنده کند و زنده را مرده سازد نمرود جواب داد و من نیز همین قوت
دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم و شخصی قیدی می آمدی را رها کرد و مرد زنده را بکشت
حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خداتعالی من آفتاب را از جانب مشرق طلوع بر آرد
و تو آنرا از جانب مغرب بر آر پس درین سخن لاجواب و مبهوت گشت بعد از آن این
آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی اذ قال ابراهیم فان الله یاتی
بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر بعد از آن
سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بوادی نمله در رفت
نمود نمله لشکریان خود را حکم داد که حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می آید باید که در
سوراخهای خود سکونت دارید تا از پای کوب لشکریان محفوظ باشید بعد از آن این آیت
شریف خواندند قوله تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون بعد از آن سخن در کرامت و شرافت حضرت
غوث الاعظم سید عبدالقادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب و امام الله
یار کاتب عرض داشت کرد که اکثر مردمان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از زبان درفشان فرموده‌اند که چون

قَدَمِی هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَتِكَ وَقَدَمَاكَ عَلٰی رِقَابِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ پس چون محبوب

سبحانی باین سعادت واین موصوف شدند فرمودند قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم

برگردن من هست وقدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هر یکی باین قول تصدیق کرده مقر شدند

وصدق آوردند اما شیخ صنعان ازین امر روگردانیدند تا این قصه را شنیدند بازیافت حضرت

شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده‌ام بلکه حضرت

مولانا مولوی جامی قدس الله سره السامی در نفحات الانس و شیخ عبد الحق در اخبار

الاخیار می‌نویسند که چون حضرت شیخ عبد القادر جیلانی محی الدین بر منبر سوار شده وعظ

میکردند سه هزار عالم نادار و سپید بودی که در محفل آنحضرت موجود بودندی از ذرات

آنحضرت از زبان گوهرفشان ارشاد فرمودند که قدم حضرت رسول علیه السلام برگردن

منست وقدم من برگردن کل اولیا باشد همان ساعت مردی آمد قدم مبارک آنحضرت

گرفته بر دوش خود نهاد و بسی تا وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی و اولیا رحمهم الله

گردن شیخ صنعان ثابت نگردیده بعد ازان سخن در ذکر امام غزالی و جلال الدین

رومی رضی الله تعالی عنهما افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام

در شب معراج بر فلک چهارم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

ازین سخن در دل موسی علیه السلام تعجب آمده گفت میخواهم که عالمی از امت ایشان ببینم

بحکم حق تعالی روح مبارک حضرت جلال الدین رومی رحمة الله پیش موسی علیه السلام حاضر کرده

وفی مابین ایشان گفت گو گونا گون پیدا آمده باز فرمودند که اکثر اهل علم بر آنند که روح

امام غزالی رحمة الله حاضر شد و موسی علیه السلام گفت السلام علیکم امام غزالی جواب

داد وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته موسی علیه السلام گفت جواب سلام وعلیکم السلام بود

بیش یاده کلام چرا گفتی گفت زیاده نیست بلکه مضاعف ثواب است باز موسی علیه السلام گفت تا

ذکر شیخ صنعان

ذکر ملاقات امام غزالی با موسی علیه السلام

تو حقیقت امام غزالی رحمة الله علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
که من فقط نام تو استفسار نمودم نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود امام صاحب
جواب او که تو در جواب سوال بار تعالی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ چرا زیاده کردی و
گفتی أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ بلکه جواب
هِيَ عَصَايَ کافی بود و فواید آن حق تعالی را معلوم بود نه که خالق عصای و فواید
او بود نیز باظهار توجه حاجت بود حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حق تعالی
ندا آمد مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ دانستم که این سوال منجانب عالم الغیب و الشهادة
محض بجهت استیناس دل من است پس باقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
گفت که چون شما مرا برای طلب نمودید پس من نیز باظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تعلیم کردند باز خواجه شمس العارفین
فرمود مرتبه امام غزالی از صحابه و تابعین و تبع تابعین او است چون ولی را این مرتبه
باشد مرتبه علی خود عالی خواهد بود و بعد از آن سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت
گشت رحمة الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمة الله بحضور
روضه متبرکه سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از مدت
دراز اشتیاق عرفان آن حق سبحانه میدارم از روضه شریف آواز برآمد که ای فرزند ارجمند
بولایت هند در دهلی مرد کاملحال مقبول بارگاه ذوالجلال از مریدان سلطان المشائخ
خواجه نظام الدین بداونی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دهلی مشهور است از وشان طلب
تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم منزل
بمنزل در شهر دهلی رسید و کلوخی چند برای استنجا آنحضرت بر رخسار خود سائیده نذر گذرانید
نمود و آداب تسلیمات بجا آورد و احوال خود اظهار نمود آن جناب الاصفات حسب الاشارت
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سید موصوف را نعمت باطنی عنایت فرمود و بعد از چند

ذکر خواجه نصیر الدین چراغ دهلی

مدتی یک جامه کهنه تبرک داده رخصت فرمود بعد ازان سخن در حسن اعتقاد افتاد
بهر زبان حافظ امیر حسن شده شکایت کرد که افسوس از تحصیل علوم ظاهری بی بهره ماندم خواجه شمس العارفین
فرمود که عزیز اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قرب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند زیرا که
اصل علوم حسن اعتقاد است پس طالب صادق را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی بلیغ نماید و
در طاعت شیخ ظاهر باطن در مشغول ازدیاد حق جل جلاله گوناگون علوم در او عطا فرماید
چنانچه مولوی معنوی صفر باید بهیت چون کنی خدمت بخوانی یک کتیب علمها نادره
یابی زجیب بعد ازان همدرین محل خواجه شمس العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله
علیه بعجز و نیاز بجناب ایزد متعال التماس نمود که ای خداوند کریم این بیچاره مفلس را از حسن
علمی نصیب بکن که به برکت آن عامی بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجمی
مرید ایشان امامت میکردند بعد رفتن حضرت خواجه حسن بصری تشریف ارزانی فرمودند اما پیرو
اقتدا نکردند ازین جهت که آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب آواز می شنیدند که ای دوست
من آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب الدعوات شوی همین بود که پس حبیب عجمی اقتدا
کنی پس آنرا فوت کردی و آنرا جاهل میدانستی حالانکه عقیده او بجناب من از تو زیاده است
پس ازین حکایت حافظ امیر را تسکین خاطر حاصل شده بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین از
جان و دل مشغول گردید بعد ازان سخن در باب اعتقاد پخته افتاد خواجه شمس العارفین
بزبان مبارک راندند که سالک را باید که بهمه حال اعتقاد خود را محکم دارد که اصل سلوک اعتقاد است
بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش
کرا بسوزد گر بولهب نباشد بعد ازان فرمود که کفر در اصطلاح صوفیان بمعنی اعتقاد پخته
است که هرگز زایل نشود و بتشکیک مشککی متزلزل نگردد مراد از آتش مصائب شداید دنیاست و
مراد از ابولهب عاشق صادق حقیقی که تحمل بلایا میکنند بعد ازان سخن در عقیده حضرت
امیر خسرو افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بحضور سلطان المشائخ حضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ نظام الدین آمد و چیزی نخواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین روز آید نزا خواهیم داد
اتفاقا دران روز هیچ چیزی نیامد باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ همان طور فرمود
آن روز نیز چیزی نیامد باز سوم روز عرض کرد نشست کرد خواجه موصوف نعلین شریفین
حواله اش کرده رخصت فرمود چون همیان کاه با خواجه امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
چهار لکه بر شتران بار کرده می آمد ملاقی شده پرسیدند از کجا می آیی گفت در دهلی تشریف
بخدمت سلطان المشایخ جهته حاجت دنیوی رفته بودم دو سه روز ماندم چیزی نیافتم آخر
خواجه صاحب نعلین مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود این را
می فروشی گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت هر چه عنایت فرمایند همه مال چهار لکه
بار کرده مع شتران بوی داد و نعلین مبارک ازان گرفته در جامه پیچیده با ادب کمال بر سر بسته
بخدمت سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
صاحب عرض کرد غریب نواز آن قدر که منافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است کیفیت
خرید نعلین مبارک بیان نمود خواجه صاحب فرمود بسا ارزان خریدی حسب عقیدت تو اگر مال
دو چندان دادی کمتر بودی بعد ازان فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو صاحب از جای دل
سوخته بودی همار برین محل دعا گوی عرض کرد این چنین عشق بچه طور حاصل آید فرمود
قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرض داشت کرد
باشتغال و اذکار حاصل نمیشود فرمود به برکت اشغال خطرات نفسانی و وسواس شیطانی
دور شوند تا حصول عشق محض از کریمی دست دهد ازان سخن ورد کرجن و انس افتاد حبیب
غلام علی عرض داشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات بسیار می ذلت لاحق شود عالم جنیان را هم
باشد یا نه خواجه شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امور تا بنی آدم موافق اند تا آنکه
بعض ازان برسالت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اند همار برین محل فرمود
پیدایش فرشتگان از نور است و جنیان از نار و لهذا شیطان در گرداب غرور افتاده طوق

لعنت در گردن او رشته و انا خیر منه گفت و از شرافت سجده آدم علیه السلام باز ماند بعد ازین
فرمودند در حوالی کوه قاف زمینی ست که از کوه قاف هفتاد حصه زیاده است و باز دیگر
گرد او زمینی ست از مس این هفتاد حصه زمین اول زیاده است و باز گرد او زمینی دیگرست
از نقره که هفتاد حصه زیاده است از زمین مس و باز گرد آن زمینی ست از زر و آن هم فراخ
ترست دران قومی سکونت میدارد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ ست و از احوال
ابلیس هم بی خبر و عذاب موت و حشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
پس ازین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند آنگاه فرمود تکلیفات بیماری و خواری و عذاب
جان کندن و عذاب قبر و حشر و نشر و گذر دوزخ و غیره همه بنی آدم را نصیب ست و آخر
اهل ایمان از شفاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند بعد ازان هشتم در طلب
علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد شکر و مصاحب
و سید الحی شاه سلطان تورک و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طلب علم افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که در طلب علم سعی بلیغ باید کرد و بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک راندند حدیث
اُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ بعد ازین محل سید الله بخش عرضداشت که سالک را
چند قدر علم ضرورست خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که کتاب کنز الدقائق تا بحث
خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
میفرمایند که اگر سالک علم صلوة پنج گانه خوانده باشد هم کافیست حضرت مولانا فرمود اگرچه
همین قدر کافیست مگر در خاندان ما اولیتر وظیفه خواندن علم ست چنانکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم در رغبات تاکید فرموده مَنْ تَزَهَّدَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ مَاتَ
كَافِرًا أَوْ جُنَّ جُنُونًا و هم بزرگی فرموده بیت اگر بی علم کاری پیش گیرد
شود کافر و یا دیوانه میرد و هم فرمودند دو رکعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات بی
علم بهترست باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان به نیت مفسر بودن و محدث شدن

سیوم در طلب علم و فضیلت آن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواجه شمس العارفین
فرمود علم جهت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص
نیت فعل شیطانی ست بازسید موصوف عرض داشت چونکه در ذکر جهر و خفی و دیگر
وظائف اخلاص حاصل میشود در خواندن علم چگونه حاصل میشود خواجه شمس العارفین فرمود
اگرچه بجز خلوص نیت عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطانیست که
مقصود او همین ست که مردمان از علم بهره ور نشوند نعوذ بالله منها بعد ازان فرمود
هدایت یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالے والله یهدی
من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان
لعین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد ازان شخصے طالب العلم عرض کرد که شوق
خواندن علم بسیار دارم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف سنت و اجازت هم نمیدهد که در جای
دیگر رفته بخوانم هرچه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند برادری دیگر داری گفت نے فرمود اگر
کدام وجهی دیگر برای آرام و خدمت او میداری علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
مقدم اند پس تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آر زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت
ست و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظائف ارشاد فرمایند فرمود هزار
بار کلمه طیب و هزار بار درود وظیفه روزمره بخوان ۱۲ همدرین محل شخصے عرض داشت
برای جهت حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد
بار یا علیم علمنی خوانده بگوید ای خداوند کریم بحرمت این اسم مرا علم نصیب گردان هم
درین محل فرمود که بتقاضا ایام بانجام عمر رسیدم اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و
توحید کم نگردیده بندۂ خدا ست که عشق را با ضعیفے چه کار بلکه در همه حال زیاده تر گردد
بعد ازان شخصے مطرب ضیاء الدین نام بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که دعا
فرمایند تا بقانون سماع بخوبی واقف شوم خواجه شمس العارفین فرمود حاصل همه کار علم

بیان تحصیل علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه دانی آنگاه فرمود برخوردار محمد دین صاحب
و میر قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب پاکپتن شریف رفتند و در برج نظامی بخدمت
حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین قدس سرهم بوسی حاصل کردند و صاحبزادگان مهاروی
درویشان دیگر نیز حاضر بودند میر قوال بخوش آواز غزل آغاز کرد غزل خلوت گزیده
را بتماشا چه حاجت است * چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت است * تا آخر همه ریز
محل صاحبزاده غلام فخر الدین مهاروی دام برکاته روی سوی صاحبزاده محمد دین صاحب
کرده فرمود قوال ایشان سخنان بهتر میگوید اما از علم واقف نیست که صحف الفاظ می
داند بعد از آن سخن در علم آدم علیه السلام افتاد حضرت الله بخش حاجی پور عرض داشت
که تفسیر آیه وعلم آدم الاسماء کلها چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود
بیاموزانید حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را که نامهای جمیع مخلوقات از علویات
و سفلیات بلکه تاثیرات همه موجودات سرد و گرم حار و یابس معلوم کنانید بعد از آن
این مصرع بر زبان مبارک راندند مصرع ع علم الاسما یک قلم از دفتر نیست
و همچنین در تفسیر حسینی آورده چون آدم علیه السلام را بشرافت علم الاسما مشرف
ساخت بعد از آن آن مخلوقات موجودات را که نامهای آن بآدم علیه السلام تعلیم
کرده بود در روبروی فرشتگان آورد و گفت قوله تعالی انبئونی باسماء هؤلاء
یعنی خبر دهید مرا بنامهای اینها که روبروی شما اند اگر هستید شما راست گویان در طعن
بر استحقاق خلافت آدم یعنی غرض ایشان آن است که آدم لائق خلافت نیست
زیرا که ازین خونریزی و فساد بظهور آید و مایان تسبیح و تقدیس نسبح آورده ایم
شایان منصب خلافت ایم حالانکه خلیفه را علم باید شما را نیست پس گفته حق سبحانه
و تعالی خبر دهید مرا نام این اشیا قوله تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا انک انت العلیم الحکیم یعنی گفتند فرشتگان بعد از جهل خود نایدن

ذکر آدم علیه السلام

اسامی بطریق اعتقاد که تنزیه کنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه
تو در آموختی ما را بدرستی که تو دانای آموزگار محکم کار و صائب کردگار و ازین آیه دو چیز معلوم
شد یکی آنکه فضل علم بر عبادت زیرا که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند
و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد دوم آنکه بعضی اشیا چنین اند که اظهار آنها موجب
زیان است که ابلیس عداوت حضرت آدم علیه السلام اظهار کرد جان خود را بشقاوت ابدی
گرفتار نمود پس ای عزیز ترا باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکنی تا سعادت دارین در
یابی و از عداوت و حسد دور باشی تا فرشته گوهر باشی بعد ازان سخن در قصه آدم
و موسی علیهما السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با
روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب خوردن ایشان چه اندک گندم [illegible]
گونا گون گرفتار آمدیم اگر ایشان نخوردندی چرا چنین سختیها افتادندی روح حضرت آدم
علیه السلام جواب داد و ما را چرا ملامت میکنی در کتاب خود ببین که خدا عز و جل رزق قبل از
پیدایش من هشت هزار سال طیار کرده است پس فرمودن چیست اگر اراده خدا نبودی
کی خوردمی روح حضرت موسی علیه السلام لاجواب شد همه درین محل سید قمر بخش عرض
داشت اگر چنین است پس ملامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر باراده حق سبحانه و تعالی
میشوند خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بید قدرت اوست و
این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع کچهه دوس نهین بانکی بر بون جی لکهی انهی نون پیارو نباهیا
مین یعنی هرچه در تقدیر تحریر گردید همان بمشیت و اراده حق تعالی بظهور می آید اما درویش
را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسیس بنفس خود منسوب کند چنانچه حق جل و علا
میفرماید قوله تعالی مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ
باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر از دست سبحان فرقه جبریه و صوفیه
فرق چیست فرمود جبریه قائل تعدد میباشند و صوفیه قائل وحدت اند دیگر آنکه جبریه در

اوامر و نهی سست شوند و گویند چاره نیست هرچه کند خدا کند و صوفیان در اطاعت
خدا تعالی چیست و چالاک میباشند و امر محبوب حقیقی را سعادت دارین میدانند **بعد از آن مجلس**
مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن مظهر مضل اند و
این مظهر هادی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم باسم واحد میرسد پس بحقیقت
هر دو فرزند یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و دو تن اند باعتبار واحدیت **بعد از آن**
سخن در تعلیم علم افتاد روی سوی مولوی غلام محمد آورده فرمود که پسر نور محمد چرا نمیخواند
گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در خورد سالی برای خواندن سعی
نماید والا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زدوکوب استاد از مدرسه گریخته
نزد فلان میخواند آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راندند **مصرع** جور استاد به ز مهر پدر
آنگاه فرمود حق استاد از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
کنند و استاد روح را پرورش کند **بعد از آن** خواجه شمس العارفین فرمود درویش را
علم میباید خواند که بدون او سلوک بانجام رسیدن محال است **هم درین محل** غلام
حسین قریشی عرض داشت که دو کس برادر حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری که
سلوک قدم زد روزی برادر عالم بخدمت برادر سالک رفت و گفت از شما بوی مردار می آید
باعث چیست گفت دیروز وزیر بادشاهی بملاقات من آمده بود و از پوشش وی بوی عطر بدماغ
من رسیده برای خلاف نفس موشی مرده در پیش داشته ام گفت چند مدت گذشته است گفت دو روز
گفت نماز دو روز باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جائز نیست **آنگاه فرمود**
زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشند چنانچه شیخ سعدی
رحمة الله علیه میفرماید **بیت** بزهد و ورع کوش صدق و صفا ٭ ولیکن میفزای بر
مصطفی ٭ **بعد از آن** شخصی عبد الحکیم نام باراده بیعت پیش حضرت صاحب نشست
خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایه و خیالی و ملا حسن وغیره خوانده ام

فرمود اکثر مردمان در علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی رحمهم الله اشتغال نمایند حالانکه مقصود از تحصیل
علوم همین است که وصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده **بیت** علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی
یا اصول * جز وصال حق تعالی دور مانی ای جهول * **بعد ازان** فرمود مثنوی معنوی
و فصوص الحکم هر دو را در مطالعه باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
اند بعد **ازان** فرمود وقتی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه حاضر بودم روی سوی
من آورده فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه در علم تصوف
عجب کتابیست باید که در مطالعه آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب نتواند فصل که در آداب
شیخ است ضرور باید دید **بعد ازان** فرمود که مدت دراز مطالعه مثنوی کردیم حاصل مطلب
هر شخص در قدر خدمت و اطاعت شیخ و تسلیم خود اطاعت شیخ درست آید همه منازل و مراتب
سلوک او را حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسول اوست چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** چونکه ذات پیر را کردی قبول * هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا انگشته
ز حق تو خواجه را * گم کنی هم متن و هم دیباچه را * **بعد ازان** بر زبان مبارک راند که طالب
صادق را باید که در ابتدای سلوک کتاب کیمیای سعادت را مطالعه نماید و در انتهای سلوک
بمطالعه مثنوی معنوی مشغول باشد دعاگو عرض داشت کرد که مطالعه کتب چه فائده دهد خواجه
شمس العارفین فرمود مطالعه کتب مثل مسطر است چنانچه کاتب بر مسطر راست و درست نویسد
همچنین صاحب مطالعه احکام شریعت دانسته بران عمل کند **بعد ازان** سخن در سنه عمر
و تعلیم علم ظاهری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب عرض
کرد که سنه عمر ایشان کدام است خواجه شمس العارفین فرمود عمر من تخمیناً هشتاد و چهار
سال رسیده است بعد ازین سه سال زنده مانده بحق تسلیم شدند پس باین حساب عمر حضرت
مولانا بغدادی [illegible] هشتاد و هفت سال است پانصد صاحبزاده صاحب عمر [illegible] گذشت کرد

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود دو ماه بسا کهه و چلیتهه در قریه سیکی ڈھوک مانده
کریمه و نامه حق خواندم بعد از ان پند نامه شیخ فرید الدین عطار در قصبه مکهڈ شریف بخدمت
مامون صاحب احمد دین شروع کردم تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از وشان تعلیم یافتم و بعد از ان
کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتم تا آنکه مدت سیزده سال در انجا سکونت
داشتم و بعد از ان دو سال در قریه اخلاص گذرانیدم شرح وقایه و در اول سال مطول و در دوم سال
خواندم بعد از ان شش ماه در شهر کابل ماندم هدایه شریف در انجا خوانده سند علم حدیث نیز حاصل
کردم بعد از ان چند کتب توحید مثل لوائح مولوی جامی و لمعات فخر الدین عراقی و شرح لمعات
مولوی جامی و سواء السبیل و کشکول و مرقعه شریف من تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آبادی
در قریه تونسه شریف بخدمت حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه خواندم همدرین محل بنده
عرض داشت که طالب علمی خواجه تونسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در کرهی
درگ که مولد ایشان است خواندن شروع کردند بعد از ان در قریه تونسه شریف بمدرسه حسن علی
کتب نظم خواندند بعد از ان در موضع لانگه سنجن که از قریه تونسه شریف بطرف مشرق
بفاصله پنج کروه است بخدمت ولی محمد رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
بعد از ان جهت تحصیل علم عربی بسمت کوٹ مهٹن رسیدند و در خدمت قاضی احمد علی
صاحب بن حضرت قاضی عاقل محمد رضی الله عنه سبق شروع کردند و چند سال در انجا خواندند
بعد از ان روزی حضرت خواجه مهاروی در قریه اوچ تشریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
رفته به بیعت خواجه مهاروی مشرف شدند بعد از ان سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
مهاروی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه مهاروی در شهر دهلی سبق علم
عربی میخواندند و درویشی بود چند پاره نان دیوزه جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و درین
ایام مولانا فخر الدین از اورنگ آباد در دهلی تشریف آورده و در جایی اقامت کرد روزی
درویش خواجه مهاروی بمکان مولانا رسید و آنحضرت آن درویش صورتا و نسبتا نورانی

چون آن درویش بخدمت خواجه مهاروی صاحب آمد و گفت که امروز مردی در پنجابی آمده است
از حال او تعجب که تقدیر پنجاه یا شصت گز سر اریل میدارد و قبا فراخ و دستار معه کلاه و شمله که
بر سر میدارد و معلوم میشود که شخصی امیر کبیر است و چون گفتار او شنیدم دانستم که مردی عالم
است در دل خواجه مهاروی آمد که آنرا به بینیم آن درویش را همراه خود کرده بخدمت آنحضرت
رفتند و ملاقات کردند مولانا فرمود چه میخوانید گفتند قطبی میخوانم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان باشد
با من تکرار سبق میکرده باشند گفت با چنین بدبختی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن به
بدعت من چه کار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان بند گردید هر چند فکر کردند
هیچ مطلب نفهمیدند استاد گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را رنجانیده آزار رسانیده
شخص در دل خیال کردند که شاید دیروز با آن شخصی بکلام خشن عبارت آمیز کرده ام شاید رنج شده باشند بخدمت
آن حضرت رفتند و گفتند که دیروز سخن ناشایسته شما را گفته بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
فرمایند پس چند روز برای تکرار سبق بخدمت حضرت مولانا می آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این بهتر است
که الله الله بگوئی پس بحسن فرمان تاثیر گشت و با وی بیعت کردند و شغل علم ظاهری همانجا ماند
و به شغل باطنی مشغول شدند بعد از آن سخن در تدریس قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه افتاد
خواجه شمس العارفین فرمود مدرس علم عربی اوشان نهایت سبقت برده بود چنانچه علماء آن که
گشت با او میخواندند تقریباً هشتاد نفر بوده بودند و باقی دیگران نیز بیشتر بودند آنگاه فرمود مولوی
احمد دین که خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله علیه میفرمودند که قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه بال لب بام
میداشتند چنانچه وقتی مبلغ لکهه روپیه بیشتر خواجه مهاروی رحمة الله علیه گذرانیده و گفت که چیزی
حقیر نذر گذرانیدم محمد بن محل صاحب او محمد دین صاحب عرض نموده است که قوم حضرت قاضی
عاقل محمد و حافظ محمد جمال ملتانی چیست فرمود یاد ندارم اما با ذات چه کار مقصود جستجوی عشق
است آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت عشق را با مومن و کافر نه باشد احتیاج
این سخن بر مسجد و بتخانه میباید نوشت بعد از آن سخن در تذکره خواجه تونسوی افتاد خواجه

زمین فرستاد و ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر و قتل
بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر سمٰوات منع کرد و عذاب بر ایشان
در همین جهان مقرر شده چنانکه در چاه بابل نگونسار آویخته معذب ماندند و از نزول سحر بر ایشان بجهت آن بود
که در آن زمان ساحران دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این
علم اسم اعظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمعی مردمان را
تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند
بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید آنگاه فرمود تاثیر سحر از کفار زیاده تر میشود یعنی هر انقدر
که در غلاظت و خباثت مشغول باشند همانقدر علم سحر آن در ترقی گردد و همین طور علم دینی
از مردمان نیکوکاران ترقی پذیرد و چندانکه در طاعت او خلل افتد علم او هم کم گردد مصرع

فصل در ذکر طهارت و صلوٰة و جز آن روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد
نیاز درویش و کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوٰة افتاد
خواجه شمس العارفین روی سوی کریم بخش نومسلم کرده معانی کلمه طیبه و کلمه شهادت و کلمه تمجید بیان
کرد و بعد از ان ترتیب وضو و غسل تعلیم نموده فرمود چون حالت جنب شود غسل کنند نومسلم
عرض داشت که در مذهب هنود هر روز غسل میکنند خواجه شمس العارفین فرمود غسل
روز مره برای طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان ای درویش طهارت دو قسم است
ظاهر و باطن طهارت ظاهر آنست که جهت ادای نماز وضو و غسل آن حسب امر شریعت و
کنند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن آنست که دل را از اوصاف ردیه مثل تکبر و
حسد و بخل و غضب پاک سازد و طهارت ظاهر بدون آب و خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود بعد از ان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت هندی**

دل پاک نا پاک ہے بن پاکی پاک نہ پلدا	تن من تہوتیاں بچہ نہ ہووے کریاں ذرہ پلدا
ہرگز ہتھ نہ آسیا مولی ٹرچ جٹیاں مٹنہی سلدا	نسیاں نال کہیر بھرتو ما فضل نہ سب کیا لہکیدا

شعر هندی جو ہو نہاتیان بن تن دُ ذان سمجھ نہ ای جو ہو جتیان سنتلن تبے بہپہ بے بلدان خمینن

بعد ازان بنده عرض داشت که مسنون وقت صلوة خمسه کدام است خواجه شمس العارفین فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب ادای او تا اخیر وقت در نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هر چند اسفار بود مستحب است پس تاخیر کنند تا وقتی که اگر فسادی نماز ظاهر شود اعاده تواند کرد و وقت ظهر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی بدو برابر آن ورای سایه اصلی و مستحب ادای ظهر ایام گرما تاخیر است و حد او آنست که بگذارد قبل از رسیدن مثل سیر قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر نصف آخر وقت است چنانکه حد تعجیل نصف اول وقت است و وقت عصر بعد از وقت ظهر است یعنی بعد از مثلین و مستحب نماز عصر تاخیر است تا آنکه قرص آفتاب متغیر نشود و وقت مغرب بعد از غروب تا غایب شدن شفق است و آن بیاضی است در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود و مستحب ادای مغرب تعجیل است در همه زمان و وقت عشا و وتر از غروب شفق تا صبح صادق و مستحب تاخیر عشا تا ثلث شب افضل آنست که بعد از شش ساعت شب که نه ساعت ادا شود و بعد ازان فرمود صلوة بر دو قسم است صوری و معنوی صوری آنست که حسب امر شرع یعنی بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست که از ماسوی الله ترک نموده بحضور حق تبارک و تعالی متوجه شود بعد ازان فرمود ذکر حق نیز بمنزله نماز است زیرا که مقصود از نماز یاد حق است چون مومن در ذکر حق تعالی مشغول شود گویا که در نماز است بعد ازان فرمود ارکان نماز بر سه قسم است قولی و فعلی و قلبی قولی مثل قرات و فعلی چون قیام و رکوع و سجود و غیره جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ماسوی الله بدر رو گردانیده بحق متوجه شود

بیت
ذوق طاعت بی حضوری دل نیابد هیچ کس
طالب حق را دل حاضر درین کار بس

و نیز صفیا بدون حضور قلب نماز نمیشود چنانچه در حدیث مسطور است لا صلوة الا بحضور القلب و معنی این حدیث هر چند وجه گفته اند و بعض آنست که کال

در اوقات صلوة

صلوة صوری و معنوی

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
بعض بجز حضور هرگز جائز نیست و این ظاهر حدیث عمل کنند بعد ازان سخن در ذکر
صلوة امام حسین رضی الله عنه افتاد فرمود چون برای نماز استاده می بودن مبارک ایشان متغیر میگشت
از زبان مبارک پیغمبر شنوده اند که خداوند آن امانت که زمین و آسمان عرش و کرسی و غیره از تحمل
آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه طاقت که بر وی برداشت کند پس همین مراقبه نماز را ادا کردمی بعد
ازان سخن در ذکر صلوة علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المومنین در
میدان جنگ زخمی شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ احد پای
مبارک ایشان تیری خلیده هرچند کشیدند بیرون نیامد چون در نماز مشغول شدند تیر کشیدند
و ایشان را خبر نشد درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که نزد امام شافعی رحمه الله از جاری
شدن خون وضو فاسد نشود دلیل ایشان همین باشد بعد ازان ذکر نماز محکم و تین
سیرانی افتاد فرمود چون برای نماز مستعد میشدند اول تو الا از خود و خویش نماندند چون لفظ الله
سر دنمودی نیت نماز بحضور دل درست نموده تمام کردی تا آنکه باین طور نماز خود بانجام
رسانیدی بعد ازان فرمود که بزرگی نماز نمی خواند بعضی مردمان ور آگفتند که نماز نخواند
فرمود خوانم مگر سورة فاتحه نخواهم خواند گفتند که بجز سوره فاتحه نماز جائز نیست پس لاچار شده
فاتحه را خوانم مگر ایاک نعبد و ایاک نستعین نخواهم خواند حاصل کلام چون حسب
خواهش مردمان در نماز مشغول شد چون ایاک نعبد خواند از بن هر موی او خون جاری
گشت درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که باعث جاری شدن خون چه بود
خواجه شمس العارفین فرمود چون مردان خدا در محبت حق بیچاره محو شوند از غلبه عشق خون
جاری میشود بعد ازان سید امام قیام مسئله سهو کی عرض داشت اگر سجده نماز فوت
شود قضا میکنند در کتب فقها ثابت است و آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
نیست فرمود پیران نقص نفسانی گمان کنند تلافی آن محال است بعد ازان سخن در ذکر

نماز خواجه تونسوی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی پیش از آمدن حضرت صاحب
نماز جماعت بگذشت و دران وقت حضرت خواجه صاحب بذاته امام شدند من نیز اقتدا کردم
و غلبه شوق الهی در دل آن ذات والا صفات چنان گرفته بود که نماز را باهستگی ادا کردن نمی
توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند که طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
کرد و از مریدان حضرت عین العرفا مسیح الاولیا نقل میفرمودند که ایشان میگفتند که در نماز
تمام الحمد خواندن نمیشود از جهت غلبه حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در تبیان میفرمایند که طالب حق
را در نماز قرائت اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند که نماز بی حضور جز حرکات بیهوده نیست
بعد ازان فرمود چون حضرت خواجه تونسوی در موضع مهار شریف تشریف فرموده بودند جامع
مقرر کرده بود سکونت میکردند در فوری برای ادای نماز مسجد در آمدند و جماعت طیار بود همه
مقتدیان صف درست کرده استاده بودند من هم در حضرت خواجه صاحب استادم از دو باغ آن ذات بابرکات
آواز مثل جوشیدن دیگ میشنیدم و امام قرائت دراز کرد حتی که حضرت خواجه تونسوی را از جهت
غلبه شوق الهی طاقت استادن نماند و بنشست بعد ازان سخن در ذکر فضیلت نماز
ظاهری افتاد - بنده عرض داشت که از مردمی رند باستماع آمده که این وضو و نماز ظاهری به چکار آید
تا آنکه نماز حقیقی حاصل نکند که مراد وصال دوست خواجه شمس العارفین فرمود بگمان حصول
نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه اوست باز مانند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی در باب وضو
امر ظاهر فرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و در باب
نماز هم امر واقیموا الصلوة فرمود پس چون سالک نماز ظاهری حسب امر شریعت ادا کند
یقین است که آهسته آهسته بصلوة حقیقی مشرف شود که مولوی جامی علیه الرحمة فرموده بیت
متاب از عشق رو گرچه مجازیست ٭ که آن بهر حقیقت کارسازیست ٭ آنگاه فرمود مراد از
مجاز امور شریعت است چون در احکام شریعت ثابت قدم باشد امید غالب است که بمنازل علیا

در فضیلت نماز

نماز معکوس

نماز گردد همدرین محل بنده عرض داشت که درویشی نقشبندی از من پرسیده که
خواندن نماز معکوس سند چیست در جواب ایشان هیچ نگفتم خواجه شمس العارفین فرمودند این
سند کافیست که حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه را نماز معکوس ارشاد فرموده
گفت ای فرزند نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک ختم قرآن روز مره در نماز معکوس یعنی حسب
الارشاد شیخ خود ادای نماز معکوس کمر همت به بست و چاه حسب امر شیخ دانسته نماز شروع
کرد چنانچه شخصی را همراز خود کرده گفتند بعد از فراغت آدمیان پایی مارا رسن بسته در چاه فرو آویز
و وقت سحر بیرون کنی پس یک ختم قرآن مجید دران کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
تا آنکه بهمین طور چهل روز تمام کردند که تا هنوز میان خواجگان بهمان طریق جاریست مگر درین
زمان بعوض چاه با سقف رسن بسته می آویزند آنگاه فرمودند مردمان میگویند که حضرت گنج شکر
صاحب دوازده سال با تار ریسمان در چاه آویخته باندین قول عوام الناس محض مبالغه است
هم در کتاب فوائد الفواد مسطور است که شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمة الله میفرمایند آنچه بمن رسید از نماز
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه ادا کردم تا آنکه معلوم شد که حضرت سرور کائنات صلی
الله علیه و آله وسلم وقتی نماز معکوس گذارده است برفتم پایی خود را رسن بستم و خود را در چاه
نگون کرده همچنان نماز ادا کردم بعد ازان سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افتاد
قادر بخش راجزء عرضداشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض نخوانده و
نوافل مشغول باشد مثل او آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برداشت و آخر حمل او ضائع شد پس مثل
آنست که شخصی که مدیون کسی است و تحائف گوناگون پیش آن بیارد و قرضه وا ادای نکند
خواجه شمس العارفین فرمودند آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل اشراق و تهجد و
اوابین هم بگذارد و بعد ازان حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد آنگاه فرمودند نماز نوافل
و ورود و شریف بعوض نقصان فرائض حساب کرده شوند آنگاه فرمودند چون نمازهای خود را
بینیم هیچ وجه قبولیت آن نمی یابیم بروز قیامت چنین نمازهای مثل جامه کهنه پیچیده بر پیشانی
ما

صاحب چلق خواهند و پس معلوم شد که جز فضل او رهائی نیست بعد ازان فرمود در زمین
مجذوبی در موضع هوکی نزد مسجدی بگذشت روی بسوی نمازیان آورده گفت همین نماز شما
شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد ازان فرمودند که مولوی عبد الحکیم رحمة الله
همراه شاهجهان بخدمت میان میر صاحب بشرف زیارت یافتند مولوی صاحب اعتراض نمود که
شما در ویرانه میباشید که ازین باعث تارک جماعت می باشید میان میر صاحب فرمود
درویشان ما در باغ زیر درختان نشسته باشغال و اذکار مشغول می باشند و چون
وقت نماز میرسد یکی ازان ها اذان گفته امامت کند و دیگر یاران جمع شده نماز بجماعت گزارده
دوباره بجای خود مشغول ذکر شوند و دیگر آنکه اکثر مردمان که طریق خواندن نماز ندانند پس اقتدا
بآنها جائز نیست لهذا امکان خود بجماعت بگذاریم بعد ازان فرمود هر چیز را جمعیت
و روح نماز هم جسم و روح دارد چنانچه قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و واجبات و سنن بمنزله
جسم او است و خشوع و خضوع بمنزله روح چون هر دو بهم شوند نماز درست باشد
و الا چون جسم بی روح است از لا صلوة الا بحضور القلب همین اشارت است بعد ازان
شخصی عرضداشت اگر نماز تهجد فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا بخواند همان
ثواب یابد که در شب خوانده است بعد ازان سخن در ذکر نماز جمعه افتاد شخصی عرضداشت
که درین اوقات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود درین ایام فرضیت
جمعه بموجب اجتهاد ائمه ثابت نیست زیرا که بعض شروط صحت جمعه درین اوقات یافته
نمی شوند فقط اگر بطریق شعار اسلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض ظهر نیز بعد از جمعه
احتیاطاً باید خواند صاحب درین محل دعاگوی عرضداشت که بعض اهل علم شروط وجوب
جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای عظام شروط جمعه قرار داده است خدای تعالی در
قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شروط فرض کرده است خواجه شمس العارفین فرمود عمل ما
مقلدان باجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی دانسته

احکام سلام کردن، مرآت وهم در ذکر زکوة و مذمت تارک آن روز شنبه
دولت پابوس حاصل شد بسبب ملا اسم علی و سید الله بخش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر زکوة و تارک آن افتاد شخصی عرضداشت کرد که ملک صاحب خان روطانه بسیار مال داشت
بود اما در فسق و فساد تصرف کرد و زکوة نداد چون مرد مبلغ سه لکه روپیه نقد و دیگر جاگیر
او سرکار انگریزی ضبط کرد خواجه شمس العارفین فرمود افسوس صد افسوس مر آنکسان را که آن
مال خود زکوة ندادند و بی جا خرج کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار داشت
چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شصت اشتر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزانه را مفتاحی
بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند با این همه
چون موسی علیه السلام بفرمان الهی قارون را فرمود که از هزار دینار یک دینار زکوة بدهد قارون
حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل بر وی غلبه کرد و انکار نمود و موسی علیه السلام را تهمت زنا داد
چون این قصه بر بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام روی بخاک نهاده از قارون شکایت
کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمائی هرچه بخواهی موسی علیه السلام بزمین
خطاب کرد که بگیر او را زمین پاهای ایشان را تا کعبین فرو برد و او آغاز تضرع کرد امان طلبید
بجای نرسید موسی علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفت
و زاری آن در دل موسی علیه السلام اثر نکرد تا زمین او را تمام فرو برد القصه بعد از خسف قارون
شنیدها بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت
و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید درخواست از حق سبحانه و تعالی کرد
تا گنجهای او نیز بزمین فرو برد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرو میرود
بعد از آن فرمود باعث جمعیت این قدر خزانه‌های سنگ پارس بود بعد از آن
زکوة بر سه نوع است اول زکوة شریعت است که چون اجناس شوند زر و نقره و اموال وغیره
بنصاب رسند و سال گذرد حصه معینه از آن بمستحقان بدهد دوم زکوة طریقت که

شریعت است یعنی حصهٔ متعینه در ملک خود نهد و باقی را بمستحقان تقسیم کند و سوم زکوٰت
حقیقت که همه مال در راه خدا تعالی صرف کند بعد ازان لختی سخن در ذکر قربانی افتاد
فرمود قربانی کردن در مذهب حنفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی همدرین محل
شخصے عرض کرد که گوشت قربانی چگونه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد ادنے و
اعلے و اوسط ادنی آنست که تصدق نکند برائے اخراجی عیال خود و اعلے آنست که جمیع تصدق
کند و خود نخورد و اوسط آنست که ثلث را در راه خدا تعالی تصدق کند و ثلث اقاربان
و دوستان خود را بدهد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد ازان فرمود اکثر مردان اهل
مال با خدا عز و جل فریب کنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصے دیگر بکنند بعده نزد
قریب آمدن ایام زکوٰة باز بگیرند تا دادن زکوٰة نشود بعد ازان فرمود هزار مکر و فریب
بکنند حق سبحانه و تعالے حساب مال و شان نخواهد گذاشت بعد ازان فرمود مردان
خدا در این دنیا دل نه بندند آنگاه حکایت شیخ بهاء الدین فرمودند که روزے خادمی خبر داد
که صره های دنانیر ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند الحمد لله چون
چند روز گذشت همان صره دنانیر باز دست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
الحمد لله مریدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند که چون گم
شده بود خیال کردم که در دل من هیچ غم پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله گفتم و چون
که یافته شد خیال کردم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله
گفتم بعد ازان فرمود بعض گناه گاران را از دوزخ بر کناره بیارند آنها امید کنند که
بیرون خواهیم رفت باز بهمان جا بیندازند تا وقت تمام شدن سزای اعمال خویش بیرون
نیایند بعد ازان فرمود مردان مکار او شیشه انداخته در دوزخ اندازند و چون لب آن
دردناک را چاشنوند میگویند که خداوندا ما را ازین عذاب دردناک محفوظ گردان حکم فرماید که جزای
چنین مردان بهمین طور باید بعد ازان فرمود افسوس مر آن کسان را که با وجود مال نصاب جام حصه

زکوة دادن نمی توانند که سخت ترین بخیلان ایشانند **مرآت یازدهم در ذکر روزه**
شب جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی و سید خیر شاه بنده و یاران
دیگر نیز حاضر بودند اتفاقاً سخن در ذکر روزه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزه بر دو قسم
است صوری و معنوی صوری آنست که مردم خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از
صبح تا شام نگهدارد و روزه معنوی آنست که چون گرسنگی و تشنگی غلبه کند قدری بخورد و هنوز
اشتها باقی باشد که از خوردن باز ماند و همچنین تشنگی را دور نکند و هم سالک را باید که زبان و جوارح
دیگر را از مناهی باز دارد و هر که روزه دارد و غیبت و دروغ و سخن چینی کند روزه او نزدیک
اهل طریقت بشکند **مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف**
روز یکشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نظام الدین سکنه اورحمان و مولوی
غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد در این اثنا شخصی از جیجه هزاره
التماس کرد که اراده حج مصمم میدارم دعای خیر فرمایند تا حق سبحانه و تعالی بسلامت برساند و وظیفه
نیز ارشاد فرمایند حسب حاجت او وظیفه ارشاد کرد و گفت بسا مسکین که بسفر حج می روند و در مصائب
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اهلخانه و اقربا و گرسنگی و پیشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جماعت و وظایف و حج خود را بریا ضائع میکنند پس این چنین مسکینان را باید که در گوشه
نشسته بیاد حق مشغول شوند که مقصود همین است باز شخص مذکور عرض داشت که اشتیاق
حج در دلمن بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمود چون بحضور روضه مقدسه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مشرف شوی از این کمترین عرض کنی که درویشی شمس الدین نام از ولایت
هند سلام نیاز بصد عجز و انکسار بجناب ایشان میرساند قبول فرمایند و دعا سعادت دارین و
اتباع ایشان در ظاهر و باطن می طلبد قبول و منظور باد بعد از آن فرمود سفر بر دو نوع است
صوری و معنوی صوری آنست که نقل کنند از جای بجای و معنوی آنست که از اوصاف ذمیمه باوصاف
حمیده سفر کنند بعد از آن فرمود مسافر را در سفر از سه امور چاره نیست اول نان خشک دوم

خواب برزمین سوم نعلین خود را زیر سر داشتن بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

جی تون چلیون مسافری ترہی گلان بہن بلے * رکہا کہاون ہووین تی سون سرانی رکہن کھلے

بعد ازان سخن در ذکر حج فخر الدین زرادی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود

که آنحضرت خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین دهلوی بودند چون به نیت حج بهیت الله رسیدند

و بعد از حج بمدینه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجه نصیر الدین محمود

خود سعادت قدم بوسی حاصل کردند خواجه نصیر الدین صاحب وی سوای او کرده فرمود الحمد لله

که حج حرمین شریفین بجا آوردی اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص به نیت زیارت

روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بمجرد این فرمان بسوی مدینه شریف

روانه شدند در رسیدن جهاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت

حضرت فخر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتوی فرمایند تا چندین مال ز جهاز

انداخته شود فرمودند علم برای تلف مال مسلمانان نخوانده ام در ین اثنا جهاز غرق شد

همدرین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد خواجه شمس العارفین

فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مناسک حج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون

بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت

استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام یا قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند

و گفتند دروغ ست زیرا که سیدان حسینی صورت می باشند و شما سیاه فام آیید گفتند

دروغ نمی گوییم باز گفتند اگر سید هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه

متبرک آواز بشنویم قول شما را تسلیم نماییم حسب الامر اوشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش

روضه مبارک استاده بعجز و نیاز ندا کردند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال

آواز آمد لبیک یا ابنی المجرد شنیدن آواز سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم مرید

آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال سیر کنان به مدینه منوره

تشریف ارزانی فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشتند که توجه
فرمایند تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بشنویم و سعادت دارین یابیم
فرمودند من لایق نیم که پیش روضه مبارک عرض کنم اما حسب مصلحت اوشان پیش روضه مبارک
استاده بطریق مذکور التجا کردند ندا آمد لبیک یا ابنی و هم برای حصول فیض باطنی التجا
کردند فرمان آمد که در ملک هند شخصی نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروفست بموجب
فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
ایام بخدمت ماندند فیض باطنی حاصل کردند بعد ازان سخن در تعظیم بیت الله افتاد سید
الله بخش حاجی پوری عرض داشت که در کتاب سلطان باهو نوشته دیدم باید که عام مردمان در
حرم بیت الله قدم ننهند چرا که نمی دانند که بر کدام حجر و بکدام جا قدم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آمده است تا بسبب بی خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
ترک ادب است اما عارف کامل میدانند که برین جا بی قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمده است و لهذا حذر کنند و بر آن قدم ننهند بعد ازان فرمود بچنین امری ادبی نیست
بلکه اگر به نیت تبرک نهد عین ثواب است مولوی معظم دین عرضداشت اگر این بی
ادبیست پس جمع حاجیان که طواف کعبه کنند بزمره بی ادبان شمرده شوند زیرا که جائی نیست
که قدم رسول علیه السلام نه آمده باشد بعد ازان فرمود در کتاب فوائد الفواد نوشته
دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد پس
رو نگرده فرمود بر اقدام من چرا می روی گفت برای تبرک و پیروی ایشان گفت
من در یک قدم به یک بار ختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی آنگاه
فرمود شاید که آن مرتبه طی لسانی حاصل شده باشد بعد ازان ذکر سوهی و عالم
آورده فرمود که قصه ابرهه بیت الله گفتم بیان فرمایند تا بشنوم خواجه شمس العارفین فرمود
در تفسیر حسینی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دانست که

مردمان از اطراف و جوانب بسوی مکه می آیند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بیت الله
است در طبعش حسد آمد و گفت که در مقابله آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
پس خانه تیار کنانید و در و دیوار او را بزر و جواهر مرصع و مزین ساخت و مردمان ولایت
یمن را برای طواف آن تکلیف نمود و امرای قریش اگرچه مخالف بودند اما بجز شکیبائی چاره
ندیدند مردی از بنی کنانه برای خدمت آنخانه مقرر شده و رتبه مجاورت یافت و شبی
دران بیت محدث را به پلیدی آلوده ساخته برفت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از طواف آن باز گشتند ابرهه ازین حال خشمناک شد و لشکر جمع نمود و با
فیلان کوه هیبت بقصد تخریب حرم محترم جانب مکه متوجه گشت و چون نزدیک رسید
دست بتباهی برکیان بینداخت و فیل محمود که بعظمت مشابه کوه بود همراه خود برد و چون
مکه معظمه رسیده مواشی قریش و شتران حضرت عبدالمطلب را غارت کرد و اکابر مکه در کوه
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود ماند ابرهه لشکریان خود را حکم داد که برای تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سوی آن بدکیشان
تشریف ارزانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زد ابرهه و جمیع لشکریان بی
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدهید گفت ما از
مسمار کعبه ایم ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان و صاحب کعبه
دانند بعد ازان بدبدبه هیبت بدکیشان مهیا کرده و فیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد فیل
محمود روی خود از دیوار شهر مکه بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که
روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بسبب اعراض او ازانجا یک قدم پیش
نرفتند پس همه پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الله بجا آورده باز گشتند ابرهه ازین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچه طور میگذرد درمیان
وقت قهر الهی در جوش آمد که ناگهه از کنار دریا مرغان سیاه پدید آمدند و حمله کرده بران

لشکر سنگ باران نمودند و بیکنفس همه از قوم ابرهه هلاک شدند و هر مرغی سه سنگ داشت
یکی در منقار و دو در پنجه ها و بر هر عضو از بدن کافران زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتند
و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ لان که نیت خراب کعبه داشتند می نوشته بود ابرهه تنها
رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک او در
منقار داشت ببارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز نمود چون ابرهه صورت حال خود پیش
نجاشی بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین لشکر این
تو هلاک ساختند ابرهه را درینوقت نظر بر آن مرغان افتاد گفت یکی از آن مرغان اینست
همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام او بر سرش افگند و هم روبروی نجاشی
هلاک شد بعد از آن سوره فیل مع ترجمه بر زبان مبارک راندند همه ریختل دعاگو عرض
داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرمت ساخت خواجه شمس العارفین فرمودند
شاهی بود حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
عداوت پیداشت و هزار ناخون آن ناحق بریخت اما دو فعل خوب تر از وصادر شدند یکی
آنکه تعمیر بیت الله شریف بانجام رسانید و دوم آنکه اعراب قرآن مجید و علامات و تقسیم وقوف پاره
و ربع و نصف و ثلث و رکوع هم از و ظهور یافت بعد از آن فرمودند روزی حجاج در صف
اول نماز میخواند و نیز سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند آستین حجاج دراز
و مرتکن بود چون نظر حضرت سعید رحمة الله علیه بر آن افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
که در کار ظلم هشیار می باشی و در کار خدا تعالی سست از این سخن حجاج غضبناک شد
و گفت سزای تو نیست که زبان ترا ببرم گفت تعجب نیست که مقصود و اصل کار و مدار
عبادت بر دل است چه باشد که اگر زبان بریده شوم باز گفت در زندان ترا قید کنم گفت این
هم تعجب نیست ساعتیست آن هم خواهد گذشت گفت در گمان تو باشد که بعد از ساعت
از قید رهائی یابیم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت است هر چه گذرد و گذرد

آخر کار آنرا شهید کرد بعد ازان فرمود شخصی حجاج را بخواب دید آنا سیده و خجل
پرسید که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون مارا یکیک بار قتل کردند و بعوض
خون سعید بن جبیر هفتاد بار باز گفت حال ایمان تو چیست گفت خدا تعالی ایمان داده است
بعد ازان مولوی غلام محمد گجراتی عرضداشت که چون اورا در قبر سزای خون های
ناحق داده شد در روز قیامت باز ماخوذ شود یا نی خواجه شمس العارفین فرمود خاصه امت حضرت
رسول علیه السلام ست آنها را که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد ازین
سخن بر ذکر حاجیان ریا کار افتاد فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
نهند خود را بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب او ضائع کنند بعد ازان فرمود بزرگ
بخانه شخصی حاجی مهمان شد آن شخص زن خود را گفت بآن طبق طعام بیاوری که براه حج همراه
خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت ای نادان افسوس که بچندین
مصیبت و محنت حج کرده بودی باین سخن ریا ضائع کردی آنگاه فرمود که عبادت متکبر و ریا کار مقبول
نیست بعد ازان روی سوی حاجی عبد الله خان داراپوری کرده فرمود وظائف میخوانی
گفت هرچه فرموده اید میخوانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی مباش منزل قرآن
مجید هم بخوان زیرا که هرچند حج بیت الله شریف بجا آرد اما بدون اشغال و اذکار بمنزل مقصود
نمی رسد بعد ازان سخن در ذکر حج اکبر افتاد بنده عرضداشت که معنی دل بدست آور که حج اکبر
ست چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد دل بدست آوردن آنست که حب ما سوی الله از دل
بیرون کند و در همه اوقات دل را بذکر مولی مشغول دارد بعد ازان همبرین معنی ذکر حضرت
بایزید بسطامی علیه الرحمة بر زبان مبارک راندند که مردی پیش حضرت بایزید آمد پرسید که کجا
میروی گفت بحج گفت سفر خرج داری گفت دویست درهم گفت بمن ده که صاحب
عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و بازگشت
بدان ای درویش قبله عوام آب و گل ست و قبله خاصان جان و دل ست مثنوی

قبلهٔ صورت پرستان آب و گل	قبلهٔ معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ عاشق زوال بی زوال	قبلهٔ عارف جمال ذوالجلال

مرآت سی و نهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بی عمل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحبزاده شجاع الدین و مهر محمد بخش سکنه
لیه و حافظ امیر و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد عمر الدین درویش
عرضداشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین سعادت نتوانم
که برسم خواجه شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تهاون نکنی که دولت
عظیم ست ندانی که کلام الله جل شانه ست و بیارنده این جبرائیل علیه السلام و نزول آن
بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم شده پس افسوس بر آنکسان که این چنین نعمت عظمی را
بگذارد و از سعادت دارین محروم مانند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
مانند تازه برون آمده و چاشنی گیر که چون آمده به همدرین محل عمر الدین درویش
عرضداشت که برای ترقی فهم وظیفه فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم
علمنی بعد از صلوة فجر باید خواند بعد ازان فرمود که خواندن علم قرأت نزد امام
مایه از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمة که نزد اوشان قرأت امر ضروری ست
باز فرمودند چونکه خواندن قرآن بموجب قاعده قرأت نتوانند لهذا اکثر مردمان از خواندن
آن باز مانند آنگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پاره بحضور دل و فهم
معانی بخواند از ان تارک منزل بهتر ست بعد ازان فرمودند که اکثر مردمان
قرآن میخوانند و قرآن ایشان را لعنت میکند چنانچه در حدیث شریف مسطور ست حدیث
رب تَالٍ لِلقُرآنِ وَالقُرآنُ یَلعَنُهٗ آنگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید موقوف
بر فهم معانی ست اگرچه قواعد قرأت ندانند چون مردان خدا در منزل عشق بکمال شوند
و در همه چیز صورت محبوب خود دیده لذت یابند چنانچه بزرگی فرموده بیت

فواید تلاوت قرآن

برگ درختان سبز در نظر هوشیار — هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

آنگاه فرمود اگرچه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آواز بی اندازه ناخوش ست مگر نزد اصفیا بهر طوری که باشد مقصود دریابند بعد ازان سید خدابخش عرضداشت که قرآن سبز و قدبخانه خود میدارم بران منزل خواندن حکم چیست فرمود جائز ست اما حساب قیمت آن ذمهٔ تو باقی ماند بعد ازان اسمٰعیل سکنهٔ الٰهی عرضداشت که شخصے قاری قرآن در موضع ناسکونت میدارد و شرارتهای بے موجب و مقدمات ناحق بنام من برنگیزد و ازین باعث لاچارم خواجه شمس العارفین فرمود قاری نیست بلکه قهری ست چراکه چنین افعال اکثر از مردمان جهال بظهور می آیند عبارت چهاردهم در بیان ذکر حق سبحانه و تعالیٰ و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوے معظم دین مرولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالیٰ افتاد بنده عرضداشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجا می آرم اما بهترین اشغال و عمده ترین اعمال ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود ذکر جهر و قلبی مداومت باید نمود که سعادت دارین درین مندرج ست بعد ازان دعاگو باز عرضداشت که وظیفهٔ ذکر جهر بسبب ضعف دماغ کماحقه ادا نمی شود فرمود در ذکر پاس انفاس و وقوف قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل تر ست چنانچه در حدیث آمده

اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عَنْ کُلِّ عِبَادَةٍ ذِکْرُ اللّٰهِ فِیْ قَلْبِهٖ خَلَاءً وَمَلَاءً لَیْلًا وَنَهَارًا فِی السَّفَرِ وَالْحَضَرِ قِیَامًا وَقُعُوْدًا وَعَلٰی جُنُوْبِهِمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً وَعَلٰی کُلِّ حَالَةٍ مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهٗ

و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرموده **بیت** اگر تو

پاس داری پاس انفاس — بسلطانی رسانندت ازین پاس

بعد ازان فرمود ذکر پاس انفاس اصل همه وظائف ست سالک را باید که

در ذکر وظائف جهر و قلبی

در فضیلت ذکر پاس انفاس و وقوف قلبی

در دوام ذکر

درین سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود خواجه محمود مهاودری رحمة الله علیه گفت سالک را باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد بعد ازان مثال ذکر و دوام فرمودند که چون در آوند نو قدری روغن بمالند دران جذب شود چون دو سه بار همین طور کنند از جهت بیرون او نیز ظاهر شود و همچنین ذکر نیز در دل ذاکر جای میگیرد و بعد ازان فرمود ذکر جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست بعد ازان این چند ابیات مثنوی معنوی بر زبان مبارک راندند ابیات

ابیات مثنوی معنوی

این قدر گفتیم باقی فکر کن / فکر گر جامد بود رو ذکر کن
ذکر را خورشید آن افسرده ساز / ذکر آرد فکر را در اهتزاز
اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش / کار کن موقوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کار چون نازی بود / ناز کی در خورد جانبازی بود
با قبول ورد و بیندیش ای غلام / امر او نهی را ببین والسلام
مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش / چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش

بعد ازان فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذبه از شغل باز میمانند اگرچه اصل کار موقوف بر جذبه است لیکن از امر و نهی ورزی نباید گردانید بعد ازان فرمود یک فرشته و یک خناس بدل هر انسان لاحق اند فرشته به نیکیها دلالت کند و خناس به بدی و وسوسه امر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ بعد ازان فرمود چون ذاکر بذکر حق تعالی مشغول شود خناس ولائم گردیده بیرون رود و هر چند که ذاکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد مولوی معنوی فرموده ذکر حق پاک ست چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید

ذکر فرشته و خناس

بعد ازان شخصی عرض داشت که حسب الارشاد ذکر جهر میکنم لیکن شخصی مرا گوید که پیش حق سبحانه و تعالی جهر و خفی یکسان ست که او کرده نیست خواجه شمس العارفین

در فضیلت ذکر جهر

فرمود اگرچه قول او درست ست مگر اکثر نفس با کرده اند بدون جهر او را هیچ اثر نشود
و حق نشنود بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود طالب را باید که در ذکر پاس انفاس
و وقوف قلبی مداومت نماید حتی که ول او ذاکر گردد نظم تو بهر حالے که باشی روز و شب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی ذکر تو شکر نعمت ست * در بلاها التجا
با حضرت ست بعد ازان فرمود ذاکر کامل مثل حافظ قرآن ست چنانچه
حافظ کامل بهر کاری که باشد بخواند ذاکر کامل را تاثیر امور غیر از ذکر مانع نشود در همه حال
ذکر او جاری میماند بعد ازان شخصی عرضداشت که ذکر و درود کبریت احمر ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرضداشت که بسبب
امور دنیا شغل ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت درود شریف فرمایند عین سعادت
فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جهر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در و
ظاهر شود باز بذکر درود شریف داد او دیگر کوشش کند چراکه اصل عبادت
ذکر ست و دیگر او را دست پناهی او اند بعد ازان روی سوی حافظ محمد حسن
آورده فرمود سالک را باید که چون اراده ذکر جهر کند اول صورت پیر خود را پیش
حاضر کند و جمیع ماسوی الله را نفی کند و بعد ازان یک صفت از صفات
اسمای سبع صفاتی باریتعالی در دل خود تصور کند یعنی داند که سماعت من از
پرتو اسم سمیع ست و بصارت من از پرتو اسم بصیر و علم من از پرتو اسم علیم و
حیاتی من از پرتو اسم حی و قدرت من از پرتو اسم قدیر و ارادت من از پرتو
اسم مرید و کلام من از پرتو اسم متکلم ست و اگر صورت مختلفه در خیال می آیند
داند که این همه پرتو ذات اند و تشکل او ست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رهائی یابد بعد
ازان شخصے حافظ قرآن عرضداشت که تخمیناً هفصد ختم قرآن کرده ام

در تعریف ذاکر و در ... قرآن

در تصور صورت پیر

در صفائی قلب

در بیان مداومت اوراد و اذکار

در فضیلت پاس انفاس

اما فنا و بقا دل تا هنوز باقیست خواجه شمس العارفین فرمود صیقل دل حز ذکر
حاصل نیست چنانچه در حدیث مسطورست لکل شئ صقالة و صقالة
القلب ذکر الله بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد و اذکار هیچ وقت
خالی نباشد زیرا که ترک اشغال علامت محرومیت می بینید که جمیع مشایخان ما از
ابتدا تا انتها باذکار و اشغال مثل قرآن مجید و درود شریف و پاس انفاس
جهر و وقوف قلبی و مطالعه کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توجه مشغول بوده اند
بعد ازان فرمود جمیع وظائف خواجگان ما بر یکدیگر فضیلت می دارند اما
ذکر پاس انفاس از همه اشغال فوقیت بسیار دارد چنانچه در عهد خواجه نظام الدین
اورنگابادی نوشته بود ذکر سولی از همه اولی بعد ازان دعاگو عرض داشت که
ارشاد فرمائید تا ذکر دوم کبریت احمر ادا نمایم فرمودند ذکر که ادا نمودی
همین کافیست بار دیگر چرا رنج و محنت میکشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت
نمائی که مقصود همین نسبت بعد ازان لختی سخن در ذکر سید شاه و سید احمد که
درویشان حضرت من بودند افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که چون
سید نتهی شاه در ین جا آمده بیعت کرد ذکر پاس انفاس او را تلقین کردیم آن
مرد صحیح الاعتقاد شب و روز در پاس انفاس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت
ذکر دماغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد
بعد ازان فرمود بهمین طور سید احمد درویش در ابتدا حال شب و روز
بذکر جهر مشغول میماند بعد ازان بذکر حبس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت
آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ڈاکٹری کردیم اما هیچ
فائده نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد ازان در حق آن درویشان

فرمود زهی طالع آن کسان که در یاد مولی شهید شدند این بیت بر زبان
مبارک راند **بیت** جیسی نہ دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار ۔ اگر تیرے نے شہید کو
دیکھی کفن کے بیچ * **بعد ازان** حکایت فرمود که شخصے صادق الاعتقاد بخدمت
حضرت محمد باران صاحب آمد و بیعت کرد و وظیفه حبس دم ارشاد کردند چونکه آن
مرد عالی همت و کامل ارادت بود شب و روز در ذکر حبس مشغول گشت تا آنکه بکثرت
آن خون از دماغ او شروع گشت بهیچ معالجه بند نگردید آخر باین عارضه فوت شد
چون این خبر بحضور حضرت خواجه توسوی رحمة الله علیه رسید محمد باران صاحب ارشاد
فرمود که بیش ازین مریدان خود را چنین مجاهده نفرمایند زیرا که مردمان این زمان کم همت
اند و مقصود یاد خداست بهر وجهی که میسر آید بکنند **بعد ازان** بنده عرضداشت که
امشب بخواب بر فیل سوار شده دوانیدم تعبیر این چیست خواجه شمس العارفین فرمود
مبارک باد که این علامت سعادت ست باز گفتم که ایشانرا نیز بخواب دیدم و
از زبان مبارک ایشان شنیدم که حضرت خواجه توسوی ما را بدو چیز تاکید مزید
فرموده است یکی ازان ذکر حق ست و دیگر یادم نماند فرمود شاید آن ثانی اذان باشد
عرض کردم که مرا نیز یاد آمد که همین بود **بعد ازان** فرمود بر درویش : دو چیز لازم
ست اول عبادت حق ست دوم شفقت بر خلق **مرآت پانزدهم** در
ذکر فضیلت درود شریف روز پنجشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد
پیر غلام محمد سیال و مهر محمد بخش سگنه لیه و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت
درود شریف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت ست
که گفت گفتم یا رسول الله بسیار درود میرسانم بر شما پس چند ان مقرر کنم برای درود شما
ازان وقت که برای دعا خود مقرر کرده است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود همانقدر که خواهی گفتم چهارم حصه فرمودند همان قدر که خواهی پس اگر زیاده کنی

حکایت مرد صادق عمل حبس مرده

در فضیلت ذکر و یاد آن اذان

مرآت پانزدهم در ذکر فضیلت درود شریف

آن بهترست برای تو گفتم نصف مقرر کنم فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی
آن بهترست برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی آن
بهترست مرا پس گفتم مقرر کردم برای درودیشان تمام وقت فرمودند الحال
مقاصد دین و دنیا و آخرت کفایت کرده شوند گناهان تو بعد ازان فرمود هر شخصی که با استعمال
خوشبو و بحضور دل بر جای طاهر نشسته درود شریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم سوی آن متوجه شده بگوش خود شنوند و قبول فرمایند و
هر شخصی که بدون این شرائط بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن درود شریف
بر پیشانی هر مؤمن موکل ست در روز مره در جامه نور پیچیده و در طبق نور
انداخته بخدمت حضرت عبد الله بن مسعود رساند باز حضرت عبد الله بحضور
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان ساکنه موضع فلان این قدر درود شریف برایشان خوانده است
بعد ازان فرمود روزی شخصی بخدمت میان نور محمد کهیرا ساکنه موضع
کروٹ عرضداشت که شنیده ام هر شخصی که در راه درود شریف بخواند او را
درد زانو عارض میگردد آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن درود شریف
باز نماند مگر اینقدر ضرورست که راه پاک باشد بعد ازان فرمود درود مستغاث
و کبریت احمر در راه هرگز نخوانده شود مگر بسواری اسپ وغیره بهمارین محل پیر
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تونسه شریف بمجرد
سواری اسپ درود مستغاث شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور ساختند
بعد ازان فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزیارت خیمه رسول علیه السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لایق نیستی برو خواجه قطب الدین را بگو که همیشه تحفه درود میفرستادی

فائده در بیان ...

۱۲ ربیع الاول ۱۳۱۵ ه

فائده در بیان ... درود خواندن ...

امروز چرا نرسانیدی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجه قطب صاحب آمدند و ماجرا
مذکور بیان نمود فرمودند بلی هر شب سه هزار درود شریف وظیفه روز مره مقرر بود
اشت بباعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق دادند ×

ذکر طریقه رسانیدن ثواب درود شریف

بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت شغلی که در دارین نافع باشد ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخواهی درود شریف بر
سرور عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت دارین دران است بعد ازان
غلام علی طبیب عرضداشت که اگر ثواب درود شریف بارواح مومنان برسانند
جائز باشد یا نی فرمود جائز است اما طریقه آنست که بگوید خداوندا ثواب این درود
شریف بارواح فلان برسان و نگوید اللهم صلی علی فلان چه فلان را که صلوة گفتن
خاص انبیا علیهم السلام است بکسی جائز نیست ×

حکایت شانزدهم در ذکر اوراد نگهداشتن وقت آن

حکایت شانزدهم در ذکر اوراد و نگاه
داشتن وقت آن روز دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید بخش خدا آل
سنجبی و غلام محمد درویش پوتهوهاری و ادم بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر
بودند سخن در ذکر اوراد افتاد و بنده عرضداشت که اکثر مردمان نقشبندیه وغیره در
حق خواجگان چشت طعن میکنند که مریدان خود را بسیار اسباق میفرمایند یعنی اوراد
و اشغال بسیار ارشاد کنند و در طریق ما یان جز اسم ذات وظیفه دیگر نیست و اکثر
جهال نیز در اشغال ما یان چنین میگویند خواجه شمس العارفین فرمود اصل مقصود
ما درویشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این وظائف
گوناگون که خواجگان چشت میفرمایند درین دو مقصود است یکی آنکه در همه حال از

ذکر وظائف خواجگان

یاد خدای تعالی خالی نباشد دیگر آنکه چون مرد مبتدی آشفته حال برای آسودگی
حال در باغ سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی توجه
بسوی گل میکند و گاهی جانب میوه راغب باشد همین منوال صوفی پریشان حال

گاہے باوراد و اشغال و گاہی بنوافل و گاہی بدرود شریف و گاہی بقرآن مجید و گاہی
بذکر بایں الفاظ و جہر و گاہی بوقوف قلبی گاہی بمطالعہ کتب سلوک و توحید مشغول
میباشد و لذت عبادت گوناگون میباید باز قسم کردہ فرمود ما درویشان را محض برای
آسیا سائی آفریدہ است نہ برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچہ خدا تعالے میفرماید
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند
بیت نہ ایم آمدہ از پئے دل خوشی ٭ مگر از پئے رنج محنت کشی ٭ خران را
کسی بر عروسی نخواند ٭ مگر وقت پختن کہ ہیزم نماند ٭ بعد ازان شخصی عرض کرد
کہ در خاندان حضرت نقشبندیہ بنا سلوک بر ہفت لطائف ست و در خاندان
ایشان چگونہ است فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید اللہ صاحب ملتانی رفت
و گفت حقیقت لطائف از زبانیہ مولوی صاحب فرمود من طالب لطیف ام نہ طالب لطائف
ہمدرین محل مولوی علی محمد سکنہ کوٹ کالہ عرض داشت کہ در اوامی اوراد
و اذکار سست ہمت ام جز توجہ ایشان بہ ہیچ ورد مشغول نتوانم شد خواجہ
شمس العارفین فرمود سالک را باید کہ در وظیفہ مداومت کند بہر وجہی کہ باشد بعد
ازان این ابیات مثنوی بر زبان مبارک راند ابیات این قدر
گفتیم باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ ذکر را خورشید آن افسردہ ساز
ذکر آرد فکر را در اہتزاز ٭ اصل خود جذب ست لیک اے خواجہ تاش ٭ کار
کن موقوف آن جذبہ مباش ٭ زانکہ ترک کار چون نازے بود ٭ نازکی در خورد
جان بازے بود ٭ مرغ جذبہ چون پرد ناگہ ز عش ٭ چون بدیدی صبح شمع آنگہ بکش
بعد ازان فرمود سالک را باید کہ از اوراد و اذکار ہیچ وقت خالی نباشد زیراکہ ترک
اشغال علامت محرومیت می بیند کہ جمیع مشایخان سلسلہ مایان از ابتدا حال
تا انتہا باوراد و اذکار و اشغال گوناگون مشغول مے شدند ہمدرینوقت فرمود

همه وظائف ما این بر یکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس انفاس بر همه اشغال فوقیت میدارد
بعد ازان فرمود سالک را باید که اوقات وظائف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
باز نیاید انگاه این مصراع بر زبان مبارک راندند مصرع عمر امید نیست که عمر گذشته باز آید
بعد ازان بنده عرضداشت اگر بسبب بیماری وظیفه فوت شود حکم چیست فرمود
باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذاکر بیمار شود حق سبحانه فرشتگان خود را فرماید
وظیفه مرد فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامه او بنویسید تا حالتیکه بیمار است
همچنین کنند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد ازان فرمود سالک را باید که وظائف
و اشغال خود را اوقات آنها بخواند تا هیچ وقتی از اوقات وظائف خالی نگذرد
چنانچه بعد از بیداری خواب وضو ساخته نماز تهجد دوازده رکعت بگذارد و بعد ازان
اسما حسنا یکبار و استغفار پانصد بار و مراقبه کند و بعد از نماز فجر مسبعات عشر و یک منزل
اسبوع شریف و یکبار دعا کبیر و درود مستغاث و کبریت احمر و سلسله شریف یکبار
و دلائل الخیرات یکمنزل و دوازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوة العاشقین و
پنج پا منزل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عصر و شش رکعت
نفل اوابین و دو رکعت حفظ الایمان ادا نماید و بعد ازان ذکر جهر سه صد بار
و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یٰسین و تبارک بخواند و بذکر پاس انفاس
مشغول شده بخسپد بعد ازان مولوی امام الدین سکنه بزنالی را بیعت کرده
فرمود مرید را باید که اوقات اشغال را نگهدارد انگاه بر زبان مبارک راندند الصوفی
ابن الوقت بعد ازان بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی الله
صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که ثمره وظائف شما چیست آیا ترقی حال است
یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
آوردن امور شرعیه جهت حصول دنیاست یا دین چون جمیع احکام شرعیه محض برای

رضامی مولاست پس خوانده وظائف نیز انیں قبیلہ اند نہ جہت حصول دنیاوی
بعد ازان زنی خادمہ عرضداشت کہ اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
ترک می شوند خواجہ شمس العارفین فرمود ای ضعیفہ بجناب حق سبحانہ وتعالیٰ نیاز
بکار است نہ نماز باید کہ ہمہ اوقات وظائف خود را نگہداری بعد ازان میان
فیض بخش سکنہ ٹھٹھہ میان عرضداشت کہ عمرم در اشغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواجہ شمس العارفین فرمود ای برادر برین اشغال لسانی شکر
گذارده مداومت کنید اگر خدا تعالیٰ بخواہد آن مرتبہ قلبی نیز عنایت فرماید کہ اصل سلوک
طلب ہست بعد ازان فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات ست اول
ریاضت یعنی سلوک سالک چنین ہر دو امر بکمال نیسے رسد بعد ازان فرمود
برای دفع بیماری وحل مشکل اسم شیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلبد
مقصود حاصل شود دعاگو عرضداشت کہ اسم شیخ خود چگونہ خوانده شود فرمود
درویشی خواجہ تونسوی برین وجہ میخواند یا شیخ محمد سلیمان و ما برین طور میخوانیم یا شیخ
محمد سلیمان شیئاً للہ ہمدرین محل بندہ عرضداشت وظیفہ اسم خود نیز ارشاد
فرمایند فرمودند بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد ازان غلام محمد
پوٹھوہاری عرضداشت کرد کہ بعد از صبح گنجشک ہا گوناگون آواز میکنند آیا این
ہم ذکر میکنند خواجہ شمس العارفین فرمود بلکہ ہمہ مخلوق خدا را بلسان خود یاد میکنند
چنانچہ حق سبحانہ تعالیٰ میفرماید قولہ تعالیٰ وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا
تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ باز غلام محمد عرضداشت کہ تسبیح آنہا در فہم ما نمی آید فرمود
چونکہ کلام ہم جنس در فہم ما نمی آید پس کلام غیر جنس چگونہ فہمیدہ شود بعد ازان
روزی بوقت صبح بلبلی بر درخت نشستہ بآواز خود نغمہ میکرد خواجہ شمس العارفین
روی سوی غلام محمد کردہ فرمود کہ آواز بلبل از کدام جا می آید گفت بر درخت کنار

نشسته است شاید غنچه تازه در بیجا بنظر آید و باشد فرمودند عاشق را در بیجا کامل
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن و جمال معشوق می بیند
همه را بدین محل ایام بخش ناز بر دار این مصراع خواند مصرع هوای مرغ سحر عشق
ز پروانه بیاموز + وگفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجه شمس العارفین فرمودند علما
ظاهر خروس است و نزد اهل الله آنکه شب خیزد و بیاد خدا تعالی مشغول باشد
بعد ازان مولوی عمر عیسے خیلوی عرضداشت کرد که باعث چیست که شوق
ولذت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردی در گناهان
مستغرق باشد شوق ولذت عبادت از وی بر طرف میشود بعده صاحب عرض کرد که قبل
ازین شوق ولذت وظیفه نهایت کمال بود الحال آن همه فرو شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظائف مشغول باشد تاثیر وظیفه
در دل او زود می اثر کند و شوق و جوش طبیعت او زیاده تر گردد و بعد از مدت در آن
چون در جان و جسم او قرار گیرد جوش طبیعت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد و حضرت
صدیق رض گفت نحن کنا کما انتم قست قلوبنا یعنی در ابتدا حال ما این چنین
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کردمی الحال متحمل شدند دلهای ما این
بعد ازان فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود و لذت عبادت از و رفته بود و گفت که بباعث فسق و فجور مارا خدا تعالی هیچ
رنج و تکلیف نداده است حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چونکه لذت عبادت تو رفته است زیاده تر ازین رنج و تکلیف چه باشد
بعد ازان لختی سخن در ذکر سالک و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سالک و مجذوب آنست که راه بیت الله منزل منزل قطع کرده برسد و مثال

ذکر سبب گناه لذت عبادت نمی یابد

ذکر سالک و مجذوب

[illegible] ناسبت آن [illegible] که [illegible] چشم خود را [illegible] چون بگشاید خود را در
[illegible] بسم الله [illegible] بخواند [illegible] بدایت [illegible]
[illegible] میر عرب [illegible]
[illegible] بخواند [illegible]
[illegible] خواندن [illegible] را از زمین [illegible]
[illegible] حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم [illegible] آل پاک [illegible] خواجگان چشت [illegible]
[illegible] بخواند و دعا [illegible] ان شاء الله تعالی مشکل
[illegible] خواجه شمس العارفین [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه منقول است که
[illegible] مسطور است آنگاه فرمود دعا
[illegible] فی سلما والحقنی
بالصالحین [illegible] خواجه
[illegible] صلی الله علیه وسلم بخواب ارشاد
فرمود [illegible] را ارشاد میکنند و [illegible] مسبعات
[illegible] آنست که [illegible]
ارشاد [illegible] که در مصحف شریف نوشته اند
[illegible] هفت بار بخواند ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible] گردد [illegible] آیت [illegible]
[illegible] یکصد و نوزده بار بخواند
[illegible] تسمیه [illegible] شخصی [illegible]

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت دراز بعارضه جذام گرفتار ام دعا فرمایند
تا ازین بلا رهائی یابم و با صد ارمان هم خانچه شوم خواجه صاحب دعا فرمود باز گفت
وظیفه نیز درین باب ارشاد کنند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسمیه و هر روز
بخوان تا حق سبحانه و تعالی صحت ارزانی فرماید همدرین محل فضیلت تسمیه بیان
کردند که هژده هزار عالم خدا تعالی آفریده است دعا گو عرض داشت که تعداد هژده
هزار بچه طور است فرمود مثلاً انس یک عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
مثل اسپ و گاو و گاومیش و خر و گوسفند و آهو و از وحوش مثل گرگ و روباه
شیر وغیره و از طیور مثل خروس و طوطی و باز وغیره و از خزندگان مثل مورچه و راسو
و ضب و مار وغیره و همچنین هژده هزار عالم اند همه را از حروف تسمیه که نوزده اند فیض
میرسد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت نوزده حرف است
بوقت شمار * فیض رساننده به هژده هزار * بعد ازان شخصی عرضداشت
برای دفع قرض چیزی فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز بامداد هفتاد
بار اسم یا وهاب خوانده بجناب قاضی الحاجات دست برداشته بگوید خداوند پاک
بطفیل حضرت سید المرسلین و آل پاک و اصحاب و خواجگان چشت رضی الله تعالی عنهم
از سلب ایمان و خذلان دارین محفوظ گردان بعد ازان شخصی عرضداشت کرد که
جهت دفع عارضه بواسیر چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود که در سنت
فجر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار الم نشرح و در ثانی بعد از فاتحه سورة فیل یکبار
بخواند و در وتر بعد از سورة فاتحه در رکعت اول سوره الم نشرح و در ثانی والتین
و در ثالث اخلاص بخواند یکیک بار ان شاء الله تعالی صحت گردد بعد ازان شخصی
محمد نعیم نام مکهڈوی عرضداشت که برای دفع درد سر و دندان و تپ و باد تعویذی
یا کلامی ارشاد فرمایند فرمود نهد بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله

برای دفع قرض

برای دفع بواسیر و درد سر و دندان و تپ و باد

العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار برای درد سر ترتیب یازده بار سوره
فاتحه برائے بیمار یازده بار دم کند وبرای درد دندان وسه بار منشر سه دردو اول وآخر
خوانده بر سه دانه قرنفل بدمد وبجای درد یک یک دانه بنهد ومنتر اینست مهادیو
کیل کوڑ سے کیل مین کیل مار یا جسکی هنون مین کیڑا یا درد هووے دور هو جاوے
یا دور هووے دُهائی خواجه مومنین چشتی کی بعد ازان فرمود وظیفه اسم مسبّح
خود برای هر حاجت کافیست بعد ازان دعاگو التماس کرد اگر شخصی در مصیبت
گرفتار شود بچه طور رهائی یابد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که چون مبتلا
گرفتار شود بدادن صدقات وخواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از آن
بلا رهائی کند بعد ازان قادر بخش راجر عرضداشت که شرح دعا کبیر ساخته
فرمود شرح بجای خود ترجمه هم محال ست زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه است و
هر یک الغت علیحده است شخصی که چندین لغات داند شرح او کند بعد
ازان شخصی عرضداشت که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس به بلا
رسیده‌ام ورنه اشناسید اکرام شاه گفت شما یا این فرد وظیفه غیر طریقه میخوانید و
نیز مقرر شد خواجه شمس العارفین روی سوی شاه صاحب آورده فرمود که شخصی از
هندوستان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواب شوم بینم که صورت مهیب همراه
من خفته است پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاچار ام ما گفتیم که کدام عمل
برای تسخیر جنیات وغیره خوانده باشی او مقر شد گفتم ازین امر توبه کن تا خدا تعالی
نزار هائی دهد پس چون آن وظیفه بگذاشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد
فی الحال صحت یافت بعد ازان فرمود سالک را باید که همه حال بجناب مجیب
الدعوات دست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز است واین در دنیا حاصل
شود و هم بدین امر مامور شده‌ایم که اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ همه درین محل دعاگو عرض

فائده

فائده

فائده

فائده

و پرسید که کدام دعا بهترست فرمود آنچه بدرگاه خداتعالی قبول افتد اما التماس یاد وی
را باید که اکثر اوقات بعد اوراد این دعا را وظیفه خود سازد و هی هذا اللّهمّ
اُرْزُقْنِیْ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ اَحَبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُّحِبُّکَ وَحُبَّ عَمَلٍ یُّقَرِّبُنِیْ
اِلٰی حُبِّکَ وَاجْعَلْ حُبَّکَ اَحَبَّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ
یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اَللّٰهُمَّ اسْقِنِیْ بِکَأْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
شَرْبَةً لَا نَظْمَاءُ بَعْدَهَا اَبَدًا بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ بعد ازان
شخصی عرضداشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام است فرمود روزی
حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بحضور حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم عرضداشت که اگر خدا تعالی شب لیلة القدر نصیب کند چه
دعا بخوانم فرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ که جامع جمیع حاجات است بعد ازین محل خط مولوی غلام محمد
بخدمت آنحضرت رسید و دران نوشته بود که دعا فرمایند تا خدا تعالی فرزند
نرینه عنایت فرماید و قائم مقام من باشد خواجه صاحب فرمود اصل مقصود انسان
عبادت خدا تعالی است اولاد باشد یا نباشد چرا که بجز اعمال حسنه خلاصی نیست
بعد ازان فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ نمی
آن شناسند و بعض حبیب که نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید این همه
فضل اوست بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فراغت معیشت حاصل
شود و آسایش حال گردد فرمود هرچه کند خدا کند بنده عاجز هست آری بستان
خدا بهر کس که غور کنند خدا تعالی بران رحمت کند و کار او برآرد بعد ازان
خیر محمد قوال عرض کرد که در حق همشیره صاحب زاده خویش دعا خیر فرمایند تا خدا
تعالی ایشان را سعادت دارین ارزانی کند فرمود سعادت و شقاوت از خدا است

این است که هر چه بر خاطر می‌گذرد اشتغالی باشد بکنند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند
بیت نقد دو دست من داده اند حیف باشد که من خویشتن را کنم مختار بعد ازان
فرمودند حضرت عالی همت مرید حضرت خواجه جمال ملتانی رحمة الله علیه بود وظیفه او
چنان بود که اول بنماز تهجد مشغول می‌شد بعد ازان تا صبح بمراقبه می‌ماند و بعد از
نماز بامداد مسبعات عشر و اسبوع و درود و مستغاثات و دلائل الخیرات میخواند و بعد
ازان نفل اشراق و منزل قرآن میخواند و بعد از نماز مغرب نفل اوابین و حفظ الامان
و بیست و چهار بار ذکر کلمه طیب میکردی و بوقت فراغت سیفی بافی میکردی
و گفتی هیچ کم منگر حرص گندیده است گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی‌شوم
آنگاه فرمود درویش را باید که در ادای وظیفه سعی نماید اما بران اعتماد و تکیه نکند
بعد ازان فرمود شیخ را شایست که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرماید
چنانچه خواجه تونسوی خادمان خود را موافق قابلیت هر یک خدمت و وظیفه مقرر
کرده بود بعض را اشتغال ذکر و بعض را درود شریف و بعض را اوراد مختلف بعض را
در کارگذاری لنگر مقرر کرده بود و حافظی بود که آنرا بخدمت شخصی بیمار ارشاد فرموده
بود و حسب الامر در خدمت مستعد بود روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
تاخیر شد احمد خان وزیر بهاولخان او را طعن کرد که این بیمارپرستی چه فائده کند که
تاخیر کردید نماز گفت توجه دانی من حسب الامر خواجه صاحب بخدمت این بیمار مشغول
بودم و از اطاعت پیر بیرون نرفتم مرآة هفدهم در ذکر فضیلت و
مذمت ترک آن روز سه شنبه سعادت قدم حاصل شد مولوی معظم و
مولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید الهی بخش لانگری یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر عبادات افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود در عمر خویش پنجکس
مردان خدا را دیدم اول سید محمد ظریف هردوی بود قائم اللیل و صائم الدهر چنانچه

تا پانزده پانزده روز چیزی نمیخوردی و بوقت افطار قدری طعام چشیدی همین
طور همه عمر بگذرانیدند دعاگو عرضداشت باعث چیست که صوفیه کرام را حاجت
خوردنی و نوشیدنی نماند فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی را دو وجه است یکی آنکه
خدایتعالی قادرست که بغیر خوردن و نوشیدن زندگی بخشد دوم آنکه حاجت
خوردن و نوشیدن تعلق به وجود خاکیست و چون مردان خدا از بشریت
گذرانیده بدرجه فنا قدم زنند هیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند والله اعلم
از ان فرمود دوم از آنها خیر محمد انگوی مردی زاهد و عابد بودند که هیچ وقتی
از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبودی روزی آنحضرت به ذریعه مردی کامل
بحضور حضرت رسول علیه السلام تحفه سلام فرستاد چون آن مرد بحضوری
بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد عرضداشت که شخص فلان تحفه
سلام بجناب ایشان میرساند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آن شخصیست که
در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف ازین امر واقف شدند فوراً
توبه کرده باز در مسجد سخن دنیا نکردند و بقیه عمر در خاموشی گذاشتند در روز هره وظیفه
ایشان تخمیناً بقدر یک ختم و بیست و پنج پاره مقرر بود و بهادرین محل پیر غلام محمد
میان عرضداشت که سه لکه ختم سوره یٰسین و هفت لکه سوره مزمل نیز
تمام کرده بودند بعد ازان فرمود سوم از ایشان حافظ محمد عظیم وٹی بٹ
نملوی مردے خدا یاد و تارک دنیا بودند که در شان او مولوی نکہنؤوی رحمة الله علیه
گفته بیت که بی تنک لی هست میگویمت ٭ بشهرش حافظی وٹی بٹ ٭
شب و روز کار او این بود که سنگ از زمین میکندیدی و راها و حوض ها آراسته
کردی زگفتی آهی بهین کھٹ کان ہو جہان ویند اپنا ہی کچھ وٹی بیٹھی ہے تان
بیٹ گھٹو یعنے جهان میرود اگر امیدوار رحمت هستید از عمل نیک بکوشید

و تارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گرد خود نیامدندی و نذر هیچ کس قبول نمی‌نمودند
مگر فلفل سیاه شخصی معلوم کرد که بفلفل سیاه رغبت دارند رفت و یک سیر
فلفل سیاه آورده نذر کرد فرمودند ای برادر مرا دکان داری فهمیده که [illegible]
برداشته حواله آتش کردند بعد از ان فرمود چهارم از ایشان غلام حسین مکلیان
جوان مردی و صاحب استقامت بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان
قائم بودند که در جمیع امورات ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
تجاوز نکردندی چنانچه روزی دختر ایشان بدرد زه گرفتار که نصف حمل او
بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
آمده و درادای نماز او را تاکید بلیغ نمود او گفت طاقت ندارم فرمودند زیر حمل
خود زمین کنده پاره نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد از ان
فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت کمر همت بسته و
تازیانه شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آنجا تشریف فرمودند و مسلمانان را
بگفتند که نمازها می‌ادا کنید آنها عذر کردند که ما ملازم کفاریم ازین باعث
معذوریم بعد از ان سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرده
اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوئیدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه
جمیع مسلمانان در نماز و عبادت مشغول شدند بعد از ان فرمود پنجم از ایشان
ملک الاولیا امام الفقرا واقف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت قطب
زمان خواجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز در جمیع اوصاف از همه فائق بودند
بعد از ان فرمود روزی مولوی داد بخش از سید محمد علی شاه خیرآبادی خلیفه
خواجه تونسوی ره پرسید که درمیان مولانا فخر الدین ره و حضرت خواجه تونسوی رحمة الله

از روی منازل فقر چه فرقست سید موصوف فرمود ای مولوی صاحب این
هر دو حضرات از پیران ما اند مگر مولانا فخر الدین کاری که کردی بتوجه کردی و این قبله عالم
تونسوی اگر این چنین امری پیش آمدی باستهزا سر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گرد نواح بخدمت خواجه تونسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت ملخ بسیار
تنگ لاچار شده ایم دعا فرمایند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود تبسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان از و دعا طلبی
کردند فی الحال آفت ملخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه تونسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا خواهید
بمجرد فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواستند فی الحال از آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از ان فرمود روزی مردمان تونسه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
تونسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران زراعت ها در رکوع شده اند باز
بعد از چند مدت عرض کردند که ای غریب نواز زراعت ها مایان بسبب خشکی
در سجود رفته اند دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد مستمات فلان چشتیانی بروید زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب مثل دریا
میشود باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن مستمات
بروید و زلف او را بکشایید پس حسب الحکم همچنان کردند همان ساعت بارش بند
شد بعد از ان سخن در مذمت تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی جهال از عبادات ایزد متعال خصوصاً نماز و روزه وغیره محروم میمانند
میگویند که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر هست و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن کور چشمان نمی دانند که جمیع انبیا و اولیا

ذکر در مذمت تارکان عبادت

از ابتدا تا انتها بحسب الحکم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون در عبادات
مشغول شدند واز اطاعت رسول علیه السلام بامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بقدر یک سر مو بیرون نرفتند تا بمنزل مقصود در رسیدند بعد ازان
همدرین محل مولوی محمد علی سکنه کوٹ کالا طالب رخصت کرد چونکه او را اطمینان
قلبی حاصل نبود پیش خود نشانده بیعت جدید کردند و سخنان گوناگون بر زبان
مبارک راندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که بیاید و روزیکه
در حال موجود است پس روز گذشته باز بدست نیاید اگرچه کروڑ در کروڑ نقد
زر بدهی و روز آینده را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که درآنی باید که دریابی و
وقت خود را از دست ندهی بعد ازان فرمود درویش را باید که در ادای اوراد
غافل نباشد بلکه جمیع همت خود بران صرف کند که هیچ وقتی از اوقات خالی
نگذرد بعد ازان فرمود عبادت بر دو نوع است عباداتی که از غلبه شوق و محبت باشد
و عبادتیکه از خوف دوزخ و امید بهشت باشد دعاگو عرض داشت که نیت عبادت
محبت بچه طور باید کرد فرمود سالک را باید و نیست که خدا تعالی برمن ناتوان
گوناگون انعام فرموده چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان و دست و پا و صحت اعضا
وغیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس توفیق نیست بگوید خداوندا هر عمل خیر که
بتوفیق تو ازین بنده بوجود آمده محض برای رضا و ادای حق نعمت است این عبادت
خاصان است که بجز غلبه محبت دستیاب نمیشود بعد ازان فرمود اگر عبادت درویش
بدرجه محبت نرسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام که محض برای خوف و رجاست محروم
نماند کاین هم نردبان عبادت محبت است و هر کس که ازین هر دو عبادت باز ماند
بی نصیب است در روز قیامت بجز حسرت و پریشانی حاصل نخواهد گردید بعد ازان
فرمود درویش را باید که درین چند ایام توشه راه دارد که پلصراط و میدان قیامت است

فائده عبادت بر دو نوع است

مهیا سازد تا در روز حشر حسرت نباشد هم درین محل این مصراع بر زبان مبارک راندند
مصرع هته پرانی کهو سکه بستی هوری آئی ٭ بعد ازان فرمود عمر بیسته
ساعت بلکه یکدم است و سفر تو دراز چنانچه پل صراط سی هزار ساله راه است
و روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و حال
هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذرد و هم درین محل بنده عرضداشت که
اکثر اوقات در دل من میگذرد که بتوجه ایشان بمرتبه محبت و عشق برسم اما چکنم که
خطرات نفسانی و وسواس شیطانی در راه اند فرمود این کار یک دو روزه نیست
بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق صرف کند چندانکه محبت خدا تعالی زیاده باشد
همانقدر خطرات کم شوند سالک را باید که در راه دوست کم حوصله نباشد امید است
که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد ازان حکایت سلطان سکندر بر زبان
مبارک راندند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون بگورستان
رفت دید که بر سر هر قبور سنگی نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود
یکی را دو سال و دیگری را چهار سال و کسی را ده سال حتی که بجمله زیاده از ده سال
بر هیچ قبر ننوشته بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند که
عمر ایشان بیشتر بود مگر نزد ما آن عمر معتبر است که در یاد الهی صرف شود و لهذا عمر آنها
بحسب عبادت نوشته است بعد ازان فرمود ابتدای عبادت استغفار است و
انتهای آن رضا و تسلیم بعد ازان فرمود روزی در راه مکه شریف در شهر
خوشاب بخانه دوستی دیرینه رفتم و احوال وی پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواجه
شمس العارفین چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت**
حریفان باده‌ها خوردند و رفتند ٭ تهی خمخانه‌ها کردند و رفتند بعد ازان
فرمود بسیار عاقلان در هر امر عقل را دخل میدهند اما بمقابله تقدیر خدا تعالی هیچ

حکایت سلطان سکندر

[illegible]

[illegible]

نرستند پس حق این هستی موهوم اعتبار ندارد چند روزه هست بهتر آن است که
این مدت قلیل را در یاد حق تعالے صرف کند بعد ازان فرمود چون خوشنودی
خدا تعالی کسی را نصیب گردد همه کار دین و دنیا او آسان شوند و خوشنودی
او زیر اطاعت اوست در همه حال بعد ازان سخن در ذکر نصیحت داون
باشندگان دیه خود را افتاد جمیع باشندگان دیه بحضور حضرت التماس کردند
که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین بلا رهائی یابیم
روی سوی اوشان کرده فرمود افسوس است که مردمان اطراف درین جا
آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن وراد مشغول شوند اما شما یان
تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
اگرچه خدا تعالی بسبب گناهان روزی تنگ نمی کند اما بسبب شامت اعمال
بد ذلت و قلت نازل کند شمایان را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة
و روزه قائم باشید و از حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
خالق و مخلوق چست و چالاک باشید یقین است که به برکت حسنات از جمیع
بلیات رهائی یابید بعد ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
دعا فرمایند تا خدای تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب در درگاه سبحانه
خدا تعالی دعا خیر سطلبیم اما بسبب شومی گناهان ما تنگی افلاس می آید آنگاه این
بیت بر زبان مبارک آمد بیت شنیدم بر مرغ و مور و دوان * شود تنگ
روزی ز فعل بدان * باز مولوی صاحب عرض داشت که بسبب قحط مردمان
نهایت لاچار اند و ابر بصورت باریدنی می آید اما نمی بارد فرمود جمیع امور موقوف
بر حکم کردگار اند والله یفعل ما یشاء آنگاه فرمود شاید که ایشان را همین حکم باشد
که فقط گاهی بصورت باریدنی بنمایند پس چه اختیار کنند لا تتحرک ذرة الا باذن الله

بعد ازان فرمود رحمت خدا تعالی غالب ست بر غضب وی چنانچه
در حدیث مسطور ست سبقت رحمتی علی غضبی آنگاه فرمود اگر رحمت
خدا تعالی غالب نبودی ما گناه گاران را بدخول جنان امید نبودی و این که داریم
محض از فضل ست بعد ازان فرمود اکثر مردمان مرتکب کبائر را بفضل خود بشرط
داخل بهشت کند بعد ازان فرمود بر عبادت خود مغرور نشود هر آنکس را که عطا
الهی دامن گیر شود همه سیات او بحسنات مبدل شوند بعد ازان این مصرع
بر زبان مبارک راندند مصرعه ہک جا گدایا ندی متھے بہاگ نہین ہک ستان این
کلیسم کھیلیان نے * دعاگو عرضداشت که ازین مصرع معلوم شود که مدار قرب
حق بر زهد و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عبادت
شرط عقل ست باید که در ادای آن غفلت نکند و عطای فضل اوست هر کرا خواهد
بدهد قوله تعالی ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء بعد ازان مردی شرف
الدین نام عرض داشت که دعا چه فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود خواجه
شمس العارفین فرمود مقصود مدام عبادت ست و حصول ذوق بجز فضل او
حاصل نیست کسی بکوشش خود بمنزل مقصود نرسد بیت این سعادت بزور
بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * همچنین شیخ سعدی فرموده بیت
خدا کشتی آنجا که خواهد برد * وگر نا خدا جامه بر تن درد بعد ازان غلام حسین
قریشی عرضداشت که در اشغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذتی نمی
آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیابم فرمود سالک را باید که در عبادت همواره
شب و روز جان خود را بگدازد خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق طلب شرط ست
آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت گر نشاید بدوست ره بردن
شرط یاریست در طلب مردن * بعد ازان این ابیات مثنوی بزبان مبارک راندند

ابیات اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش ٭ کارکن موقوف آن جذبه مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ نازکی در خورد جان بازی بود ٭ مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش ٭ چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش **بعد ازان** فرمود سالک را باید که در عبادت حسب مقدور خود سعی نماید و مقلب القلوب آن باری تعالی ست بهر طور که خواهد بکند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند

القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن **بعد ازان** فرمود مریدی بجناب حضرت خواجه تونسوی عرضداشت که از عبادت خود هیچ حظی نمی یابم و از سخن خوری های جان گدازی تنگ آمده ام خواجه فرمود اشغال و اذکار برای جان گدازی و سخن خوری باشند نه برای آرام جان **بعد ازان** فرمود سالک را باید که عمر خود را در یاد الهی صرف کند که زندگی برای عبادت ست نه برای شهوت نفس چنانچه بزرگی فرموده **بیت** زندگی آمد برای بندگی ٭ زندگی بی بندگی شرمندگی

مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید صالح شاه سلطانپوری و غلام فرید بهیروکه و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در خلاص افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید هر عملی که کند محض برای رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده **حدیث**

خالص الاعمال الذی تعمله لله لا تحب ان یحمد علیه احد **بعد ازان** فرمود چون مومن بصدق و اخلاص بسوی حق سبحانه و تعالی متوجه شود خدای تعالی نیز بلطف خویش در کار او مددگار شود **بعد ازان** لختی سخن در مذمت ریا افتاد سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد بهیره در مجلس وعظ حاضر بودم واعظی بر منبر نشسته اوصاف صوفیه کرام بیان نمود بعد ازان بر عایت

اہل مجلس بر عکس آن صوفیہ تقریر نمود تا انکہ فیما بین آنہا تنازعہ واقع شد خواجہ شمس العارفین فرمود اکثر طریقہ واعظان این زمان ہمین ست کہ بربار وعظ میکنند حق را می پوشند ہر آئینہ نوز دہم در ذکر محاسبہ و مراقبہ شب یکشنبہ دولت پای بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید احمد تھلوی و صاحبزادہ شجاع الدین صاحب و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبہ افتاد و سید نتہی شاہ ہشیار پوری عرضداشت کہ از اوصاف مذمومہ بچہ طور رہائی حاصل شود خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راندند سالک را باید کہ بوقت خفتن محاسبہ کند کہ از صبح تا این وقت کدام کدام کار نیک و بد کردہ ام اگر نیکی بیشتر بود الحمد گوید و اگر بدی غالب شود استغفار کند تا روز جزا حساب وسہل باشد در عین العلم آوردہ مرابطۃ النفس بالمحاسبۃ فی آخر النہار او فی آخر کل وقت وساعۃ وھو النظر ای الفکر بعد العمل من الحسنات والسیئات فورد حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وھو اثر من عمر رضی اللہ تعالی عنہ قال اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد بعد از ان سخن در مراقبہ افتاد دعاگو بوسیلہ مولوی معظم دین صاحب عرضداشت کہ چیزی از مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسوای اللہ گذشتہ بعشق حقیقی برسم خواجہ شمس العارفین ہر یک را از خود دور ساختہ بندہ را پیش خود بنشاندند و بر زبان مبارک راندند کہ کدام وظیفہ میخوانی عرض کردم نفل تہجد و اشراق و اوابین و منزل قرآن مجید و دلائل الخیرات و درود مستغاث و کبریت احمر و اسبوع شریف و پاس انفاس و وقوف قلبی و دیگر وظائف کہ ایشان فرمودہ اند حسب سعی خویش ادا نمایم فرمودند مراقبہ اسم ناظری واللہ معی باید کرد چون مراقبہ اسم ناظری کند داند کہ خدا تعالی مرا ناظر ست در جمیع احوال چہ بوقت خواندن و نوشتن و خوردن و خفتن و دیدن و شنیدن چنانچہ حق تعالی

فرمود الم یعلم بان الله یری وهمچنین در مراقبه الله سمیع داند که خدا تعالی در
جمیع احوال با من ست چنانچه در قرآن مجید میفرماید وهو معکم اینما کنتم

مرآت بیستم در ذکر توکل و صبر روز دوشنبه سعادت قدم بوسی
حاصل شد سید احمد پهلوی و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن
در توکل افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که توکل بر خود لازم گرداند
چنانچه خدا تعالی درین باب تاکید فرموده قوله تعالی وعلی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله همدرین
محل دعاگو عرض داشت کرد که توکل بر چند قسم ست خواجه شمس العارفین
فرمود توکل بر سه قسم ست اول آنکه بهر کاری که مشغول شود ثمرهٔ آن از حق سبحانه
و تعالی بداند و بران کار تکیه نکند چنانچه مولانا رومی فرموده بیت گر توکل میکنی
در کار کن ؛ کسب کن پس تکیه بر جبار کن + واین توکل شریعت ست دویم
آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نموده بحق مشغول شود تا آنکه واصل گردد
چنانچه شیخ سعدی فرموده تعلق حجابست و بی حاصلی ؛ چو پیوندها بگسلی واصلی +
واین توکل طریقت ست سوم آنکه هستی و همی خود را چنان محو و فنی کند که بجز ذات
حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا و همه حال همان باشد و این توکل حقیقت ست
بعد ازان مولوی سراج الدین سکنه کهڑپه عرضداشت که قبل ازین پیشه کشتکاری
میکردم اما الحال بسبب ضعف بدن و عدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
چیزی فرمایند تا معاش عیال پیدا شود خواجه شمس العارفین فرمود کشتکاری
صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غله میکنند و صوفیان
جهت ملامت خود تا که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند از نگاه

مناسب این حکایت حضرت خواجه محمد باران خلیفه خواجه توسوی رحمة الله بزبان
مبارک اند نه که پیشه کشتکاری میکردندی اما گاهی غله مزرعه خود بخانه
نیاوردی بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجه شمس العارفین فرمود اکثر مردمان حیله گری
در سر دارند و برا وسیله رزق خود شناسند و ندانند که حق تعالی رزق بندگان
بذمه خود کرده و ایشان را برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچه حق سبحانه میفرماید
قوله تعالی وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بعد ازان سید
مهتاب شاه خلنجالی عرضداشت کرد که قبل ازین علاقه ملازمت داشتم الحال هرچه
فرمان شود بجا آورم خواجه شمس العارفین فرمود اگر پیشه کشتکاری بحسب الطاعت
بجنی و وظائف هم دران قضا نکنی اولی ست بعد ازان فرمود کشتکاری زمین
سیلابی از زمین چاهی بهتر ست زیرا که در زمین چاهی فراغت حاصل نشود که تا زود
اوراد بوقت خود ادا نماید بعد ازان فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام
درد چشم لاحق شد بجناب حق سبحانه مناجات کردند که ای آله العالمین برای
صحت چشم چیزی ارشاد فرما حکم آمد ای موسی نباتی فلان را استعمال بکن حسب
الامر استعمال کردند هیچ فائده نشد باز عرض کرد که ای شافی الامراض فرموده تو
بجا آوردم اما صحت حاصل نشد حکم آمد که ام طبیب دوا بیماری خود بپرس گفت
خداوندا جز تو دیگر کسی را طبیب نمی دانم حکم آمد آنچه گفتی صحیح ست اما این عالم اسباب
است هرکس که با سباب دنیا شغل کند پس کار او بحسب عادت شود تمام کنم پس موسی
علیه السلام نزد طبیبی رفتند دوا کرد حق سبحانه و تعالی صحت بخشید بعد ازان قاضی
سید احمد خوشابی عرضداشت کرد که دوستی من بعارضه تپ دق لاحق است
دعا خیر فرمایند تا او را صحت حاصل شود فرمود چنین امراض صحت پذیر کم می شوند

ذکر بیماری موسی علیه السلام

ذکر ... وفات

اما اگر آن شافی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعید است ورنه بزرگی در حق
چنین امراض فرموده است بیت تپ دق جوان و فالج پیر؛ چه افلاطون
نباید بیست تدبیر بعد ازان لختی سخن در خوشطبعی افتاد و مسمات بانو جهت
نان خورانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لاهوری می آمد و گوید
تذکره مذکور باز بیان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود در قریه مکهیله سه کس نفر
مسمیان مقبول و اختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سه کس نان فی مابین
خود سخنے میکردند زنی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار توست
و سوم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره هر یک آن مسمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
نسبت شوهری خطاب کردند بعد ازان تبسم کنان فرمود دو شخص درین جا
آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام ما یان چهونے
شاه و سهندی شاه است تعجب کردم قوم چنان و نام چنین انگاه فرمود شخصی از
قوم گاذر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهانست ازین هم تعجب
آمد که قوم گاذر و نام شاه جهان همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض کرد
که من نیز شخصی دیدم که پای لنگ و دست بریده و پریشان حال بود چون نام او
پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر است تعجب آمد که زهی مناسبت نیست
هم مجلس نشینان ازین سخنان تبسم کردند بعد ازان بنده عرض کرد که برای معاش
دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام است
که فرموده الاکتساب سنتی والتوکل حالتی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض است
که خدا تعالی بتوکل امر فرموده قوله تعالی وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین
پس سالک را باید که در همه حال بتوکل پنجه زند و مدار روزی بر پیشه خود نداند بعد
ازان سخن در توکل خواجه حمید الدین افتاد بر زبان مبارک راند که خواجه

حمید الدین رحمة الله علیه در توکل و زهد نهایت کمال بودند چنانچه در خانهٔ ایشان
بجز یک چادر دیگر جامه موجود نبود چون برای نماز در مسجد تشریف ارزانی فرمودندی
اهل خانهٔ ایشان در غله دان نشستی و ایشان چادر بر بدن پیچیده بمسجد نماز ادا
میکردندی و بعد از جماعت انتظار دعا نمی کردی و زود بخانه می آمدی باز اهل خانهٔ
ایشان همان چادر بنماز مشغول شدی و خواجه صاحب در غله دان نشستی
روزی سلطان وقت حال آن صاحب دریافت کرد که آنجا چرا انتظار دعا نکنند
مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرضداشت
اگر منظور باشد چندین دینار محصوری ایشان مقرر کرده شود خواجه صاحب با اهل
خود مصلحت کرد که اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد از آن فرمود چون مرید با وصاف
حمیده مانند صبر و توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی الله موصوف نگردد
نماز او بجناب حق سبحانه و تعالی کی قبول باشد بعد از آن این بیت بر زبان
مبارک راندند بیت بر زبان تسبیح در دل گاو خر * اینچنین تسبیح کی دارد اثر
بعد از آن شخصی عرضداشت که دعا فرمایند تا از حوادثات زمانه رهائی یابم
خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خدایتعالی ترا درجه توکل نصیب کند بعد
از آن فرمودند سالک را سه چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر تا بمرتبهٔ قرب
برسد بعد از آن لختی سخن در صبر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مرتبهٔ صبر
از سخاوت بالاتر است و درجه گرسنگی از سیر خوردنی اولی تر است هر جا یکه صابر
رسیدند اهل سخاوت از آن جا خبر ندارند و هر جایی که اهل فاقه مشرف شوند توانگر
را از آن بو نرسیده است چنانچه گفته شد که از بزرگان شنیده ام بسیار
صبر درویش به ز بذل غنی * بقنطار بخشش کردن ز گنج * نباشد چو قیراطی از دست رنج

ذکر بیدار ... ۱۲

ذکر فضیلت صبر بر سخاوت ۱۲

وجه تسمیه طریقه صابریه

بعد ازان شخصے عرضداشت کہ وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین
فرمود از خلفائی حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر دو کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابر رضی الله تعالی
عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویرانه گذرانیده است و از ماکولات
هر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ تره با تهو جوشیده بوقت افطار
تناول فرمودی ازین باعث صابر موسوم اند دیگر آنکه در حالت طفلگی والده
ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپرد نمود حضرت صاحب ایشان را لنگر
مهمانان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چیزی نخوردی چون بعد
مدت دراز باین احوال خواجه گنج شکر اطلاع یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا ازان روز باسم صابر مشهور شدند بعد ازان لختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود هر وصافی که از زبان بیرون می آید آنرا
حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک مسطور است فراغت بیعت و یکم در ذکر مذمت غضب و فضیلت احسان
و تحمل ایذا و جز آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
محمود ناروی و غلام محمد درویش پوپهاری و امام بخش نادر بردار و نیاز بخش
حاجی پوری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرضداشت
که غصه در من بسیار است چون آتش غضب جوش زند بی خود شده ضرر
میرسانم و پس ازان پشیمان شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت
پیری رسیده است مناسب نیست که غضبناک میشوی بلکه بهترین مردمان آنست
که باهر کس نفع رساند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند و کسی را
آزرده دل نکند که سعادت دارین ست چنانچه در حدیث شریف آمده

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ و دیگر جا فرمود خیر الناس
من ینفع الناس بعد ازان همین معنی حکایت حضرت بی بی عائشه صدیقه
رضی الله عنها بر زبان مبارک راند که وقتی حضرت رسول علیه السلام عائشه رضی الله عنها را فرمود که
بخواه هر چه خواهی گفت بمصلحت والد بزرگوار ابو بکر صدیق رضی الله عنه که یار غار ایشانند
بخواهم خواست پس کیفیت انحال پیش پدر خود بیان نمود فرمود بگو آن رازها که حق
تعالی در شب معراج بر شما عطا فرمود و اظهار آن منع کرد ازان یکی از عنایت فرمائید
چون این سخن بسمع رسول علیه السلام رسید متفکر شدند که آیا چکنم که حق تعالی منع
فرموده است و باین هم وعده کرده ام بخواه هر چه خواهی همدرین اثنا جبرائیل
علیه السلام آمد و گفت حق تبارک و تعالی شمارا رخصت داد که یک راز ازان بگوئید
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی سوی بی بی صاحبه آورده فرمود از جمله
رازها یکی اینست که چون مؤمن از کسی ایذا بقدر خلیدن خار رفع کند خدا تعالی
جمله گناهان او عفو فرماید و درجات بهشت عنایت کند چون این خبر بصحابه
کرام رسید خوش شدند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گریه و زاری شروع کرد پرسیدند که
باعث گریه شما چیست گفت گریه من ازینست که چون این قدر عمل باعث عفو و دخول
بهشت شد و آن کسان که در گناهان همیمانند و دیگران را ایذا میرسانند انجام کار آنها
چه خواهد شد بعد ازان سخن در تحمل ایذا افتاد دعاگو عرضداشت کرد که اشخاص
با من عداوت میکنند چکنم خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که تحمل ایذا کند تا
بزمرهٔ اصفیا شمرده شود چنانچه در حدیث آمده مَنْ تَحَمَّلَ بَلَاءَ اللهِ وَبَلَاءَ
النَّاسِ فَهُوَ صُوْفِيُّ الصَّافِي بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن و همچنین در تفسیر حسینی آمده که حق تعالی
پیغمبر علیه السلام را فرمود قوله تعالی قُلْ لِعِبَادِيْ يَقُوْلُوا الَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ

حکایت بی بی عائشه صدیقه

در تحمل ایذا

وبگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله
جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رضی
دشنام داد واو نیز خواست که در مقابله او سخن کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود
بعد ازان بنده عرضداشت که بعض مردمان در حق من عداوت میکنند برای
دفع ضرر آن چیزی فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان در حق مومنان از
قدیم است چنانچه کافران ومنافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
همچنین بسیار حسودان وبدخواهان با اولیا کرام بدخواهی کرده اند پس درویش را
باید که چون بلا وسختی در پیش آید صابر ومتحمل باشد بعد ازان همین معنی
حکایت فرمودند که چند مردمان اند در شهر ناک پتن آمدند واحوال مولانا فخر الدین
رحمة الله شنیدند که در مرتبه توحید کمال است شخصی ازان رندان پیش سرگروه خود عرض داشت
کرد اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بکنم پس آن رند یک بچه خنزیر همراه خود کرده در بازار
بنشست چون مولانا ازان بازار بگذشت رند گفت ای ملان بیا سوی من
یک بار پیش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملا را خوانده ام پس حضرت
مولانا نزد آن رفت گفت این [illegible] در دست گرفته آب پهنک را صاف کن
چون مولانا [illegible] در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آ و میان [illegible] نشسته که گرفتن
[illegible] نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر دمیگویند [illegible]
گفت که این خنزیر بچه همنام ایشان است بعد ازان گفت حقه تیار بکن چون
مولانا حقه آراسته کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت [illegible]
کرده حواله ایش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد وکیفیت
آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
همچنان یافتیم بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود مولانا فخر الدین چند

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت و دیدند که چند مردمان هنود و آنجا غسل
میکردند و برهمنان از هر یکی نقد میدادند مگر برهمنی ضعیف العمر هنوز چیزی معمول غسل
در دست نگرفته بطریق مایوسان استاده بود مولانا چون حال آن برهمن معلوم
کرد درویشان خود را فرمود اگر برهمن گنج نشود این برهمن را خوشنود کنم گفتند چه محال
که در کار ایشان ناخوش شویم پس مولانا لباس خود بمثابه اوشان ساخته نزد آن
برهمن رفت و گفت که من برای غسل نزد تو آمده ام آن برهمن خشنود شد و مولانا را
حسب رسم خویش غسل کنانید بعد ازان مولانا مبلغ پنجم روپیه او را داد و عذر نمود که
الحال این اندک نقد را بسیار دان آن برهمن خوشنود گردید و گفت شکر مر خدا را
که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد ازان مولانا بمقام خود آمده غسل
تجدید کرد و لباس خود را پوشید باز روز دیگر بهانجا رفته بطریق سابق غسل
کرد و مبلغ ده روپیه آن برهمن را دادند و باز سوم روز بهمین طور غسل نموده
مبلغ پانزده روپیه داده بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهمن نیز در پی ایشان
روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد نشسته بودند آن برهمن بخدمت
حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرا دین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا آن برهمن
و متعلقان آن را اسلام تعلیم نمودند و نام آن را عظمة الله ساخته خلیفه خود گردانید
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسوار
پالکی بر سر بازار میرفت کودکی هنود چند قدر شیرینی بمحبت تمام پیش مولانا
نهاد و گفت این را بخورید تا خشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
شریف بودند پس مولانا قدری از آن شیرینی بخورد چند مردمان بازاری
و بعض مریدان بیج اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
کرده اید مولانا فرمود کفارت روزه حد یکی از امور ثلثه است آزادی غلام یا

طعام خدمت کس ویا نشست روز نوبلی فرپلی و من این هر سه را ادا نمائیم باز
در دلیشان عرض داشت که درین چه حکمت ست فرمودند کفارت روزه آسان
ست از آزردن بحیل بعد ازان سخن در ذکر ماه صفر و جز آن افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود که چند هزار زحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
در آید از زحمت های صفر خود را بخدا تعالی پناه خواهید و عافیت طلبید و صدقه
بدهید آنگاه فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار شدند چون روز
چهارشنبه آخرین ماه صفر بامر خدا تعالی آنحضرت را صحت ارزانی فرمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة بعد ازان فرمود روزی در ماه صفر بخدمت
خواجه تونسوی این دعاگو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت
خواجه تونسوی این حدیث بر زبان مبارک راندند من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعاگو و یاران
دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه یاران ملاحظه کردم
و بعد ازان فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پس فقیر فاضل شاه دید که پیش از
همه کس بحضور حضرت خواجه تونسوی اطلاع نمائیم اما من نیز در پس او دویدم پیراهن
گرفتم که دریده شد و بخدمت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که خبر طلوع
ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت مشرف شدم حاجی بختاور پیش آنحضرت عرض
داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود کدام کس اول دیده است حاجی بختاور بمن
اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بعنایت فرمود بعد ازان فرمود
علم بر علم مقدم باید داشت هم درین محل میان اسمعیل عرضداشت که اکثر
مردمان بر وعظ مولوی غلام رسول چاویاله خوش نشوند زیرا که در حالت

رعظ غضبناک شده سخنان سخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
باید که ور سند و نصیحت واذن حلم را اختیار کند زیرا که علم بے حلم درخت بی ثمره
و نان بی نمک است بعد ازان سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
حق ایشان نا سزا میگوید و شما در حق او احسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هر کسی بر
طلقتی خود میتند مه فشاند نور و سگ عو عو کند مرات بست و دوم

در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان و فضیلت اعراس خواجگان

شنبه و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و
غلام محمد درویش پوهوهاری و امام بخش بندر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر سخاوت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
فرق ست سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و اطفال باقی ماند
در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود مفلسی خود هر چیزی که
حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد بدین محل این آیت
شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی یُؤثِرُونَ عَلَی اَنفُسِهِم وَلَو کَانَ بِهِم
خَصَاصَة آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت بایثار مردان
سبق برده اند + نه شب زنده داران که دل مرده اند + بعد ازان مولوی
نور احمد چینوتی عرض کرد که حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلوة و غافل از عبادات باشد
خوردن طعام لنگر با وه حرام ست خواجه شمس العارفین جوابش فرمود حضرت
مولانا خواجه تونسوی رضی الله تعالی عنه ظهور ذات رحیم مظاهر دانسته هر یکی
را خدمت کردی چنانچه چند مردمان از قوم هنود برای خواندن علم انشا وغیره

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه تونسوی روزینه آنها مقرر کرده بود و در خدمت نیز
بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیه ماهواری مقرر کرده بودند
علی هذا القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
ازان فرمود سالک را باید که اگر چیزی دزدیده شود و باز بدست آید آنرا براه خدا
تعالی ایثار کند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد ازان فرمود مردی صوفی شتری
داشت روزی بحکم الهی دزدیده شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب
نحوست آن نور عرفان از دل او برفت بعد ازان لختی سخن در فضیلت نان
دادن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاه کیفیت منازل
سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سه درویش بسمت سیال شریف روانه شدیم
چون در شهر مهار بمسجد مولوی احمد دین بگوی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان
گفتند ازینجا بروید و مسجد فلان شب گذران کنید تا گرسنه نمانید درویشی رفیق
من گفت اگر نان نیست این وهاب گرد چرا بنا ساخته اید بعد ازان فرمود نان
دادن از جمیع امورات و عبادات فضیلت میدارد چنانچه شیخ عطار رحمة الله فرموده
مصراع فخر جمله عملها نان دادن است بعد ازان فرمود صوفی فتح محمد مرید
حضرت خواجه تونسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه تونسوی
نمی دانم زیرا که نان دادن بمهمانان خاصه خواجگان چشت اهل بهشت است و ازین
صاحب ازین امر بی بهره اند گفتم عجب نادان است هر کس که بخلافت منسوب شد
خانچه او فراخ گشت بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت که نزد ما مهمانان
بسیار می آیند دعا فرمایند تا خدمت ایشان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب فرمود
مهمانان بر دو قسم اند فرودی و خشکه مهمانان فرودی اعتبار ندارند مگر مهمانان
خدایی چون بخانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشد بعد ازان سخن در ذکر

زبیده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی بی بی زبیده بخواب دید که مردمان
روی زمین باحسن جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیزک را بخدمت امام اعظم رضی
الله تعالی عنه فرستاد و گفت که بگوی این خواب دیده ام تعبیر این چیست پس
همچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو با این چنین خواب لائق نیستی با کنیزک
گفت این خواب بی بی زبیده است امام صاحب تعبیر فرمود که یکی عمل از بی بی زبیده
صادر شود که اکثر مردمان جهان از و فائده یابند پس از بین در دل آن صاحبه
خیال آمد که اگر در میان حرمین شریفین نهر جاری شود فهی سعادت پس
از ان بمیان حرمین شریفین و دیگر شهر نهر جاری کنانید که الحال فیض آن
جاری ست که آدمیان و وحشیان از ان آب می نوشند بعد از ان این بیت
بر زبان مبارک راندند بیت نه انجیر نام ست هر میوه نه مثل زبیده ست هر زوجه
بعد از ان شخصے عرض کرد که برای دفع وبا موئیشی چیزی فرمایند فرمود صدقه
باید داد که برای دفع بلا و آزار صدقه بهتر ست چنانچه در حدیث آمده الصدقة
تطفی غضب الرب بعد از ان برین معنی حکایت فرمودند که روزی در شهر
مکه معظمه آتش قهر الهی واقع شد هر چند برای دفع آن سعی کردند هرگز فرو نگردید مردمان
جمع شده بحضور حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض داشتند که در مصیبت آتش
گرفتار شده ایم چیزی فرمایند تا در امن باشیم آنحضرت فرمود صدقه بدهید گفتند بسیار
صدقات داده ایم فائده نشد آنحضرت فرمود آن صدقه شما یان بسبب بازقول
شیفتاد اکنون دیگر بدهید پس حسب الفرمان آن حضرت صدقه دادند فی الحال
از بلا آتش خلاص شدند بعد از ان فرمود در روزی کتب مطالع و مبلغ نذرانه
همراه خود کرده جانب خواجه تونسوی رهروانه شده ام در موضع مارهی شب کردم
در انجا اسباب نذرانه حضرت مولانا دزد دیده رفیق من گفت بخداوند برای تو

برای دفع وبا

حکایت حضرت عمر

می آوردیم چرا سبقت کردی گفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
در روز قیامت ده چند بدهند و آنکس که مال او دزدیده شود عوض آن صد حصه
بدهند بعد ازان سخن در وفاداری سگ افتاد احمد درویش عرض کرد
که حسب الامر صاحب زاده محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران یک
سگ نابچه داشته بودیم و بعد از چند مدت بملک خدا بخش را دادیم اما دو گربه دزد
که نشسته بود نزد او شان بماند چون بخسپاندند فوراً از دریا گذر نموده درینجا آمد تا
الحال بماند فرمود کدام گفت نزد چاه مشرقی می نشیند فرمود چیز از مسجد دور است
آنرا خود سپرداخت باید کرد و آنگاه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
فرشته رحمت در آنجا نیاید چنانچه در حدیث آمده لا یدخل الملٰئکة فی
بیت الکلب بعد ازان حکایت سگ بست بزبان مبارک اند
که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهی بود دو جواهر بیش قیمت نزد
خود داشت هر کس که بحضور او آمدی آنرا بنمودی وزیر گفت که قبلهٔ عالمین این
چه بزرگیست که هر کس را بینمائی چنین جواهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
است بادشاه ازین سخن برنجید و آنرا اسیر کرد دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جواهر پرسید سوداگر گفت این سگ وفادار
من است چنانچه یکبار برای سوداگری رفتم و این را بخانه خویش بگذاشتم و من
بر جهاز سوار شدم چه دیدم که این سگ نیز در سمندر افتاد و نزدیک جهاز من همی رفت
تا آنکه بر کناره رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز دران چاه
افتاده بودند سگ من هر روز پارهٔ نان از دهات می آوردی و در چاه بینداختی
پس آن را خوردمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسن انداخته آنرا
بیرون آوردند و مرا نیز بیرون کردند و باز از آنجا سوار شده روانه شدم و این

سگ نیز همراه من سیرت حاصل کلام هر جای که رفتمی پی من نگذاشتی
پس بموجب وفاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار ورق پیش
مسطور است بعد ازان ذکر اصحاب کهف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
چون جوانان اصحاب کهف از خوف دقیانوس میرفتند شخصی راعی با آنها
ملاقی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگی آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پی او نگذاشت و خدا تعالی
آنرا زبان داد و گفت ای دوستان خدا مرا مگذارید که دوستان خدارا دوست دارم
و پاسبانی ایشان کنم پس بجز شنیدن کلام او همراه خود بردند و در غار کوه سکونت
کردند خدا تعالی بطفیل دوستان خود آنرا صورت انسانی داده در بهشت داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان
گرفت مردم شد + بعد ازان فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آمرزیده
شدند آنگاه فرمود شخصی در بیابان سگی تشنه یافت که بسبب تشنگی جانش قریب
مرگ رسیده بود در دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای حبل دستار
خود با وی بست و از چاه آب کشیده پیش آن سگ نهاد پیغمبر وقت را خبر داد که
که جمیع گناهان او بطفیل سگ بیامرزیدم بعد ازان این ابیات بر زبان مبارک راندند

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق از حیاتش نیافت
کلاه دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حبل اندران بست دستار خویش
بخدمت میان بست بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
کسی با سگی نیکوئی گم نکرد	کجا گم کند خیر با نیک مرد

بعد ازان همین معنی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک راندند

ذکر اصحاب کهف

حکایت مردی

حکایت بی بی رابعه بصری

روزی در صحرا سگی تشنه را دیده رحم آمد و جامه خود را از چاه تر کرده بکشید و بعد ازان
خود را بهم آورده بروی افشرد چو آب فرا گرفت پیش آن سگ نهاد خدا تعالی بطفیل
این کار ویرا بمرتبه اعلی رسانید هم درین محل بنده عرضداشت که عجب چیز است که اهل
سخاوت اگرچه مرتکب کبیره مثل خمر و قمار و غیره باشند او را فاسق نمی گویند فرمودند
که سخی حبیب خدا تعالی ست اگرچه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب
الله ولو کان فاسقا والبخیل عدو الله ولو کان زاهدا بعد ازان
سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
حسنه کدام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیده سبقت
برده اند خصوصا در سخاوت و شجاعت بعد ازان درین معنی حکایت کردند که
وقتی دو سه مردمان افغان درینجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریف
خواندم قوله تعالی المال والبنون زینت الحیات الدنیا ایشان در زبان
افغانی گفتند نه مال کرم و نه زن کرم و نه غم کرم یعنی غم مال و زن و فرزند
هیچ نداریم بعد ازان افغان زبان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
بیت الله رفته بودیم و قحط سالی بنهایت بود روزی در بازار رفتم و یک نیم من غله
نخود بقیمت یک پول خریده نان بختم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که بقیمت
گران خریده حاصل کلام باهم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شبانگاه بخانه مرد عرب
مهمان شدیم چون وقت چاشت آمد صاحب خانه خانچه پیش ما نهاد و عیال اطفال
وی بسبب گرسنگی در گریه و زاری شدند اما رعایت آنها هرگز نکرد بعد
ازان فرمود طریقه مهمان نوازی اهل عرب چنین ست که اگر مهمانی در خانه
ایشان می آید برای ضیافت او هر چیز که دسترس باشد تیار میکنند تا
آنکه اگر چیزی بجز شتر نباشد همان شتر را برای مهمان ذبح کنند بعد ازان

سخن در ذکر سخاوت امامین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود نقل است که امیرالمومنین
حضرت امام حسن و حسین با عبدالله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم بیک مرتبه برای
حج می رفتند اتفاقاً شتر سفر و خرج پس ماند و گرسنگی غلبه کرد بخانه شخصی
متوجه شدند دیدند که زنی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست عرض کرد که موجود است شمایان از سواریها فرود آیید و آرام کنید
و آب بنوشانید پس هر سه شاهزادگان فرود آمده آرام کردند نزد آن صاحبه بزی
شیر دار بود شیر دوشیده پیش آنحضرات حاضر کرد بعد از آن آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان ذبح کرده هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرات
ازین امر واقف شدند بخورد و خوردند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان ما باشی که تا حق خدمت تو ادا
نمائیم ما پسر علی کرم الله وجهه ایم و این عبدالله بن جعفر است چون شوهر
آن زن آمد گفت بز مایان کجاست آن صاحبه تمام حال و بیان کرد آن
نهایت خشمناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود الحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا رزاق است عوض هر چیز عنایت کند الغرض ایشان
هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچه
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر مهربان ما را
می شناسی گفت من درین شهر مسافرم کسی را نمی شناسم حضرت فرمود که
من همان کسم که دو برادر دیگر همراه من بودند بمکان تو رفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت مایان بجا آوردی و بز خود ذبح کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق تو ادا خواهیم کرد پس آن هر دو را بخانه خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و هزار بز و یک غلام همراه او کرده بخشیدند

حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه روانه کردند او ایشان نیز همچنان کردند و هزار بره عنایت
کرده بخدمت حضرت عبدالله رضی الله عنه فرستاد و ایشان نیز هزار بره تحفه داد و
ضیافت بخوبی بجا آورد پس آن صاحبه سه هزار بره یافته بسیار ممنون و مشکور شد پس
آن صاحبه را مع سه هزار بره و سه غلام با عزت و حرمت وداع کردند بدان ای درویش
این نتیجه سخاوت است که آن صاحبه یک بره جسته لله داد خدای تعالی بعوض او
سه هزار بره عنایت فرمود والغرض جزای احسانات که بخلوص نیت باشد بدرگاه خدای تعالی
از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی بیت بقنطار زر بخش کردن
ز گنج نباشد چو قیراطی از دست رنج بعد ازان سخن در ذکر سلطان المشایخ
افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که چون حضرت فریدالدین گنج شکر
خواجه نظام الدین را وقت روانگی یک تنکه سیاه عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
جهت دعای رخصت بر در دولتسرای گنج شکر آمدند شنیدند که صاحبزادگان گریه
میکردند از حضرت والده صاحبه استفسار کردند فرمودند بسبب گرسنگی میگریند سلطان
المشایخ نخود یک پشیز ازان تنکه خرید نموده بخدمت صاحبزادگان بگذرانیده و رخصت
طلبیده روان گشتند چون حضرت گنج شکر بخانه آمدند و دیدند که طفلان نخود میخورند
فرمود این دانه نخود کدام کس داده است حضرت والده صاحبه گفت که نظام الدین جهت
رخصت آمد و نخود یک پشیز خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بدر کرده
بودم لیکن نظام باز بگذاشت بعد ازان فرمود این همه فتوحات و کارخانه
لنگر خاندان نظامیه به برکت آن یک تنکه تا الحال جاریست بعد ازان در باب
عرس حکایت فرمود که روزی در توسه مقدسه سکونت کرده بودم تاریخ وفات حضرت
ماموں صاحب با من واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود بقیمت آن آرد آوردم
نان پخته کنانیدم و در جائیکه چهار دیوار ساخته بود فاتحه خواندم ثواب آن طعام بروح

ذکر فوائد عرس و اطعام

حضرت مامون صاحب رسانیدم چون برخواستم یکفلوس بر زمین افتاده برداشتم گفتم
سبحان الله این فلوس اندیش ببرکت عرس آنحضرت حاصل شد بعد ازان فرمود
در سلک مایان عمل مان و ادن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس درویش را باید که
حسب المقدور درین باب سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود در اعراس مشایخ بسیار
فوائد اند یکی آن ست که عبادت متعدیست و تعریف عبادت متعدی در حدیث
آمده ست خیر الناس من ینفع الناس پس ازین باعث چندکسان بهره می یابند و
دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کننده را امداد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق افتاد
که بروز عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسر نشد و چون وقت فاتحه آمد به برکت
صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض اولیا بچه طور میرسد
بعد ازان بنده عرض داشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
باشد بهتر و اولی ست و اگر نتواند هر قدر که میسر آید کافیست اگرچه بزبان خود ختم خوانده
بخورد هم جائز ست باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بچه طورست فرمود طریقت
ارسال فاتحه این ست اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام رسانیده
بارواح پیران سلسله خود اسم باسم برساند و چون نام صاحب عرس آید بگوید خداوندا ثواب
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد ازان روی سوی مولوی سراج الدین ساکن کهریه آورده فرمود باید که شروع
اعراس از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکنی بعد ازان فرمود تاریخ
وفات حضرت سرور کائنات اختلاف کرده اند و اکثر تاریخ دوم ماه ربیع الاول
و نزد بعض هشتم و نزد بعض دوازدهم اما قول اول اصح ست بعد ازان فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت فریدالدین گنج شکر طلب رخصت کرد
فرمود امروز عرس حضرت رسالت پناه هست و آن روز تاریخ دوم ماه ربیع الاول بود

بعد ازان فرمود وبعد اختلاف وفات آنحضرت این ست که بتاریخ دوم ماه ربیع الاوّل وفات شد وازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نه عدد بودند وهر واحد یا یکے وزعرس کردند وبعد ازان تاریخ دوازدهم حضرت ابوبکر صدیق عرس کرد بنابران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتاریخ دوازدهم میکنند بعد ازان غلام محمد درویش عرضداشت که زمرهٔ مسلمانان بروز چهار شنبه آخرے ماه صفر عید کنند چگونه است فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار بودند وبروز چهار شنبه آخرے صحت یافت ومیان جمیع وابستگان آستان خرّمی وخورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست بعد ازان فرمود شد که وبزرگترین اعمال در طریق خواجگان چشت نان دادن است که در دیگر خواندان چنین روش یافته نمی شود هر آنچه بیست وسوم در ذکر

جهاد صغر وجهاد اکبر وجنگ حضرت علی کرم الله وجهه وامیر معاویه رضه

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و غلام محمد درویش پوتهوهاری واامام بخش نذر یه دار ویاران دیگر نیز حاضر بودند فرمودند جهاد بر دو قسم ست جهاد صغر وجهاد اکبر که اصحابی بخدمت حضرت رسول علیه السلام عرضداشت که میان جهاد اصغر وجهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد با کفار صغر ست وجهاد نفس اکبر که فرمود رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ٭ ماند زو خصمے بتر در اندرون ٭ قد رجعنا من جهاد الاصغر یم ٭ این زمان اندر جهاد اکبریم ٭ سهل شیری دان که صفها بشکند ٭ شیر آنرا دان که خود را بشکند ٭ بعد ازان فرمود جهاد اصغر آن بهتر باشد که اگر کسے از اهل اسلام بادشاه کافر را دین اسلام تلقین نماید وبادشاه او را قتل کند این را شهادت کبری نیز می گویند بعد ازان

حکایت نواب مظفر خان ملتانی

حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندند که چون قوم سنهگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب مشوره دادند که صلح کردن با
سنهگان برایشان واجب است نواب صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب درآمد و
گفت ای نادان نمی دانید که اول همین ریش در بیت الله شریف طواف کردم
و بعد از ان بر آستان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین ریش مشرف شدم و الحال
همان ریش کافران را تعظیم کنم لائق نیست پس از تعصب طیش معه چند سپاهیان
شمشیر برهنه بر آورده به سنهگان جنگ نمودند و مدارج شهدا یافتند بعد ازان
فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و سالک مانند قلندر مرید را باید که چنانچه
قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و نزد صوفیان این جهاد اکبر است بعد ازان سخن در ذکر جهاد

ذکر جهاد سلطان روم

سلطان روم افتاد درین اثنا راجه عبد الله خان دارالپوری که برای غزا در شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیمات مریدانه بجا آورد خواجه
شمس العارفین احوال سلطان روم استفسار نمود عرضداشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعض امرا ناعداء همراه شاه روس سازش
کردند ازین جهت احکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند خواجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمانیست که قوم نصارا از ملک هند امداد سلطان روم میکنند
و مسلمانان ایران او مخالف شدند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که
درازی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه گفت درازی شهر
تخمیناً بیست کروه باشد و عرض پانزده کروه و دیانت آنها چنانست که همه مرد
و زن در احکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تعلیم میکنند تا وقت غزا بکار آیند. وچون غزا کنند نام خود از دفتر ملازمت
دور ساخته محض لله جهاد می کنند. ومساجد نیز دران شهر بیشتر اند ومسجد جامع از
همه کلان تر ست چنانچه قیاساً لکهه مرد دران میگنجد وگفت پیش ازین این مسجد
بحکومت نصارا عبادتگاه آنها بود وچون سلطنت اسلام در نه صد سال ازان
فتح یافت آن عبادتگاه آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد ازان سخن در ذکر
جنگ حضرت علی کرم الله وجهه وامیر معاویه رضه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
آنچه میان حضرت علی وامیر معاویه رضه نزاع وخصومت واقع شده است از روی
اجتهاد بود نه از جهت عناد پس ای درویش اگرچه امیر معاویه بر خطا بود ولیکن فعل
مجتهد اگر بر خطا افتد هم یک ثواب حاصل شود پس درویش را باید که در حق ایشان
هیچ نگوید بعد ازان فرمود روزی حضرت امام حسین علیه السلام پیش رسول
علیه السلام نشسته بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که خلافت
اسلام تا سی سال باقی ماند وبعد ازان قابض این خلافت مردی صاحب اسلام
باشد چون از میعاد معهود شش ماه باقی بودند حضرت امام حسن علیه السلام
امیر معاویه را طلبید وعلاقه خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
امیر معاویه ثابت شد وقول اهل رفض باطل که در اسلام امیر معاویه شک
می آرند وسخن ناسزا می گویند بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات

حب علیہ ہی فرض العین
جا ہی جنید ہی حسن حسین
لا اله الا الله
اسکو ایہہ حب مول نہ تارے
مگر جے اوہ اندر صفا

خاتون زوجہ حب جنہدے سین
شان اوسدا وچ ہل اتے
رافضی جو دم حب والے
اسکو ایہہ حب یار نہ چاہڑے
لا اله الا الله

سو ہون حب علی سداون
راہ علی دے سول نہ آون
لا الہ الا اللہ
دشمن ہین علی دے پورے
پوجن لات تی عزی اتا
سنجین یاری پکوی گھلے
خوب کرین دے موئہ ہو کالے
لا الہ الا اللہ
دشمن ایہین علی دے پوری
شمر دے تمر دے کرن نوا
کوڑی کردی ہین چالی
تھین ان والین مروسمہالی

خارجیان دا کم بتاون
حب حسین ایہ ہے جفا
سو ہون حب سداون کوڑی
جوڑن بت بناون چوری
لا الہ الا اللہ
پٹن کارن ہون او بہلے
رب کیتو نے ایہہ قواہ
رافضی ایہن رب دے کوڑہی
پٹن اندر ہمر عاشورے
لا الہ الا اللہ
چالی شیطانان والی
گشت بہو تہ کرن سے ہا

مرآت بیست و چہارم در ذکر زہد و مجاہدہ حضرت خواجہ تونسوی

شب دوشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی مستلزم زیر مرد لوی وسید الہ بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و فہر محمد بخش نبیرہ اسکنہ لیہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ تونسوی افتاد خواجہ شمس العارفین بے فرمود حضرت مولینا خواجہ تونسوی پیش از بر آمدن ریش مبارک با حضرت خواجہ نور محمد مہاروی بیعت کرد و تا انتہاے عمر ہیچ وقت از گرسنگی و تشنگی و بی خوابے کم ایں اصوم معنوی گویند خالی نبودند و در موسم سرما بر چارپائی برہنہ خواب کردے و گاہے جامہ زیر پاہی مبارک گسترانیدے و چادر پائی آنحضرت بر ریسمان برگ خرما کلان بافتہ بودی و اکثر اوقات روزہ نوشتی چنانچہ جلد سالکین

مرآت بیست و چہارم در ذکر زہد و مجاہدہ حضرت خواجہ تونسوی

ہمیشہ بجہتہ ۱۲

هر دو پای مبارک سخت و مائل بسیاهی شده بود و گاهی مربعه نیز نشستی و گاهی بر پای
جلوس فرمودی و هرگز بر چیزی تکیه نه ساختی و از همه میویات چیزی نخوردی
مگر ثمره درخت اراک سنت حضرت گنج شکر دانسته بخوردی آنگاه این مصرع
بر زبان مبارک راندی مصرعه دانه گنج شکر سلیمان توسوی بعد ازان فرمود
نسوار تماکو ساده بدست چپ استعمال فرمودی با وجودیکه نسوار گوناگون بنارسی و
پشاوری وغیره بحضور آنحضرت موجود بودی بعد ازان فرمود درویشان آستان
حضرت از گزیدن پشه و زن پشه بسیار تنگ لاچار بودندی و حضرت صاحب گاهی
از گزیدن آن شکایت نفرمودی و هم کس را بر وجه کشتی ارشاد نفرمودی بلکه گفتی که
خون مع جو دمن ملخست مارا پشه نمی گزد بعد ازان فرمود آنکس که مستغرق
محبت باشد آنرا از ایذا نبودی چه باک بعد ازان این بیت بر زبان مبارک
راند **بیت** طائر روح ام قدس نشین شد چه باک * تنم گرچه شود چو قفس چاک چاک
بعد ازان فرمود اوراد و اذکار آنحضرت بیشتر بودند که ما سوای صلوة تهجد و
اشراق و چاشت بیست رکعت صلوة اوابین بعد صلوة مغرب میخواندند و
ما سوای این تمام شب در اذکار و اشغال بگذاردندی بعد ازان فرمود که خورش
آنحضرت اکثر نان گرم ساده یا باشور با گوشت بودی و قدری روغن زرد نیز در ان
انداختی و گوشت خوردنی آنحضرت نیم پخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
بقدر دو یا سه شاهی ازان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادندی و لقمه قدری خائیده پس آن قدری آب
نوشیدی تا آنکه هیچ لذت ازان طعام نیافتی بعد ازان فرمود از انجمله عادات
آنحضرت این هم بود که گاهی تنها نخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود نشاندندی
و اگر بجماعه تشریف آرا بودی و خسر شریف را همراه بنشاندندی تا قدر بطریق معهوده ابرا

طلب کرد والده صاحبهٔ آن دختر عرضداشت کرد ای غریب نواز آن دختر ایشان
بالغه شده است اکنون همراه شما نمی خورد همان وقت گر یابی که علامت خطبه باشد
طلبیده بر همشیره خود نهاد و گفت که این ناطه دختر خود به پسر شما کردم بعد از آن
اگر به دولتخانه خوردی دختر پسر خود و گل محمد صاحب همراه بنشاندی بعد از آن
فرمود روزی بسمت مزار شریف مع خادمان آستان تشریف ارزانی فرمودند من
نیز پای رکاب بودم ناگه باران بسخت باریدن گرفت موضعی بود همه یاران جابجا
خانه بخانه رفتند و من در خیمه صاحبزاده گل محمد آمدم و چون وقت چاشت شد بیاید فرمود
مولوی محمد آمین را بیارید تا همراه او بخوریم گفتند همه یاران بسبب باریدن باران
جابجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضر است فرمود این هم مولوی است او را همراه خود
بنشاندند و طعام خوردند پس از آن وزان حافظ بنام مولوی مشهور شد بعد از آن
فرمود اگرچه از پیش امام بودن آنحضرت وحشت و شرم میشد آنهم اما بسبب لاچاری دو بار
پیش امام شدم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد از آن فرمود بسیار میوه های
گوناگون مانند پسته و کشمش و بادام و انگور وغیره که از کابل و قندهار می آمدند همه
بدرویشان آستان و وابستگان تقسیم میکردند و خود از آن چیزی نمی خوردند بعد
از آن فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف در آخر عمر خوردن نداشتند و سه
پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانب ما ساخته التفات نفرمودند اما گاهی
بسبب ضعف دو دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد فرمود دو دانه
جهت آرام دل کافیست بعد از آن فرمود خربزه و تربوز هم نخوردی و چون تشنگی
غلبه نمودی یک دو جرعه آب نوشیدی و لباس آنحضرت نیز بی تکلف بود هر چه
که موجود بود پوشیدی و سراویل از قسم سوسی سیاه شخصی برسته خود کرده بود و گاهی
ردائی سبز خطوط داشتی و گاهی لنگی سرخ و زرد خطوط پوشیدی و اکثر پوشش

آنحضرت قمیص و کلاه چهار ترکی سبز فرخ مغزی و سلطر و بل بود و در موسم گرما صاحب
زاده غلام نبی مهاروی لنگی باریک خط دسه خود کرده بود بعد ازان فرمود چندین
ولایت و بیعت خواجه مهاروی شهرت نیافت که حضرت خواجه تونسوی رسید
چنانچه از دیار بلخ و بخارا و ایران و هرات و سند و هند و حرمین شریفین هر کس حسب
استعداد خود از ایشان فیضیاب شدند بعد ازان فرمود پیش از زیارت خواجه
تونسوی در دل خیال بود که مشایخان متقدمین مانند غوث الاعظم و شیخ بهاء الدین
بدرجه ولایت کامل بودند چون به بیعت خواجه تونسوی مشرف شدم دانستم که مشایخ
متقدمین هم بدین مرتبه رسیده باشند بعد ازان فرمود جمیع افعال و اقوال و
اخلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد ازان فرمود خواجه سلیمان تونسوی
هر کس دنیا را بد گفته اما آنکه مولانا روم گفته هیچ کس نگفت بیت
دنیا چه مهین چه کهین بلعنت الله علیهم اجمعین و هم گفتند اگر یارا همکان
از مولانا روم مثنوی گفتی بعد ازان فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی
گاهی خواجه خضر علیه السلام تشریف آوردی چنانچه وقتی بحضور آنحضرت حاضر
بودم مردی سفید ریش پراگنده حال چیزی پس پشت بسته آمد و نزد حضرت صاحب
بنشست و حضرت نیز تعظیم او بجا آورد و چون آن مرد رفت روی سوی دوستان خود آورده
فرمود که این شخص خضر علیه السلام بود آنگاه فرمود بخدمت حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین دهلوی اکثر اوقات خواجه خضر آمدی چنانچه روزی بر سر مجلس شریف
آورده بود از پشت صوفی صاحب جو جسم خاشاک افشاند یعنی مرد آن روز و شب
زیارت حضرت خضر علیه السلام را کسی گفت اگر این نعمت دیدار مطلبی بحضور
خواجه نظام الدین بر و لبسته مقصود تو حاصل شود بعد ازان سخن در ذکر
حضرت شاه محمد علی شاه لکهنوی افتاد ملتانی سراج الدین ساکن کهره بخدمت حضرت خواجه

شمس العارفین عرض رخصت نمود فرمود امروز در پنجاب سکونت کنید آنگاه حضرت
صاحب فرمود مرید را باید که از خواهش نفسانی و وسواس شیطانی پرهیز کند و باوصاف
پیر خود موصوف شود همدرین محل حکایت حضرت محمد علی شاه لکهنوی بزبان
مبارک راندند که سید محمد علیشاه مردی زاهد بود چنانچه شش سال در شهر اجمیر شریف
بمکان خواجه معین الدین آبکشی میکردند و بعد از آن بزیارت روضه مبارک
حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رحمة الله آمد و همان سال حضرت خواجه تونسوی نیز
دران جا آمدند حضرت محمد علی شاه پنج بیت خواجه تونسوی عرض حال خود بیان کرد
بوقت رخصت آن سید صوفیه همراه خود کرده روانه شدند و در اثنای راه حضرت
خواجه تونسوی فرمود ای سید چیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت
صاحب را ذوقی پدید آمد و اسپ مادی حضرت را نیز بر تمام بدن عرق جاری شد بارها
فرمود همین بیت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت در تونسه شریف
رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان
مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا از آن آزاد نباشی
بمنزل مقصود نرسی اول آنکه بمنصب نوابی موصوف گردی مردی که باین منصب
منسوب باشد مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرآن موصوف
شده هر مردی که قاری باشد دیگران را بغلط خوانی منسوب کند سوم فخر علوم
کسبی است از شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاهل نمایند چهارم فخر قوم سیادت که
کسی سید باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این
سخن بشنید زار زار بگریست درویشان حاضران گفت ای سید گریه مکن این بیچاره
محض برای تلقین تو میگوید هشیار باش بگوش هوش بشنو سید موصوف
عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکوره را گذاشته بارادت کامل بحضور ایشان

حکایت محمد علی شاه لکهنوی

آمدم چون طالب صادق دانستند به بیعت خود مشرف کردند بعد از آن اوراد و اذکار
مناسب حال او ارشاد فرموده بحجره واحد بنشاندند بعد از چند مدت بدرجه خلافت
موصوف ساخته روانه کردند بعد از آن بسمت شهر ڈهیره غازیخان سفر کردند
در بازارها آن شهر میرفتند وگاهی با اهل دنیا التفات نفرمودی بارها نواب
بهاول خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ غرض نداشتی روزی مردمان
عرض داشت که این گردش کوچه و بازارها که می کنند چه فائده دارد اگر یک جا مستقر
فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت بر زبان مبارک آوردند بیت هرگز
نشوی شیر بیابان طریقت :: تا سگ نشده در کوچه و بازار نگردی + همدران مجلس
بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمودند درگاه خدا تعالی مرتبه
عجز و نیاز بسیار پسندیده است لهذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسگ منسوب ساختند
ف ذکر زهد حضرت بابا فرید
و از همه کمتر میدانند تا بمرتبه شیری برسند بعد از آن فرمودند شیخ را باید که موافق
استعداد مرید زهد و اشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر حذر کند بعد از آن
فرمودند درویش را باید که شب و روز در زهد و عبادت کمر همت بربندد تا از مکائد نفس
برهد بعد از آن فرمودند روزی چند خادمان بخدمت شیخ فریدالدین گنج شکر
آمده عرض کردند که پسر ایشان بسبب فاقه قریب مرگ است اگر چیزی عنایت فرمایند
بخورانیم فرمودند الحال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرید گفتند بار اگر کسی قرض
نمی دهد فرمودند خیر هرچه کند خدا کند بعد از اندک مدت خبر دادند که صاحبزاده ایشان
فوت گردید فرمودند تجهیز و تکفین آن بکنید گفتند نه جامه است و نه نقد که کفن او سازیم
ف ذکر اقسام عشقی
فرمودند خس نی زیر پا لا کرده دفن کنید پس همچنان کردند سبحان الله کاملان حق با وجود
امکان دنیا جیفه را ترک کرده بحق مشغول شدند بعد از آن لختی سخن در ذکر عشقی
افتاده بود ما گوش عرض داشت که عشقی کدام کس باشد خواجه شمس العارفین فرمودند عشقی دو

اصطلاح صوفیان بسیار معنی دارد اما از انجمله بر سه قسم اند ادنی و اعلی و اوسط ادنی
آنکه از جمیع اشیا خوردنی و پوشیدنی احتراز نموده چندان خورد که زنده ماند و اوسط آنکه در
جمیع اشیا خوردنی و پوشیدنی وغیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد ازان
استعمال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی الله ترک کرده زیر دامن کوه بر کناره آب
روان بنشیند و پوشش و خوراک از برگ درختان کند و آب از چشمه ها نوشد در
چون بمیرد وی را درندگان و پرندگان بخورند همدرین محفل مولوی غلام حسین
قریشی سکنه گردت عرضداشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بوصف دیگر یاد

فرمود قوله تعالی یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
خواجه صاحب فرمود آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید است دیگر صلحا و شهدا اینها
بعد ازان سخن در علامت مؤمن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که مؤمن خالی
نباشد از قلت و علت و ذلت هر کسی را که ازین سه یکی لاحق باشد آن کامل الایمان
است و اگر ازین هر سه خالی باشد آن ناقص الایمان است بعد ازان سخن در چهار
قلت افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک آوردند سالک را باید که چهار چیز بر خود
لازم گرداند کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق نشستن مادام که درویش
باین چهار صفت موصوف نباشد بمرتبه قرب نرسد همچنین شیخ شمس تبریز فرموده بیت
کم خوردن کم گفتن کم خفتن خو * تو کم با خلق بودن خواب کم جو * بعد ازان شخصی
عرضداشت کرد که از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر است خواجه شمس العارفین
فرمود برای علما گفتن بهتر است و درویش را خاموشیدن افضل است زیرا که در روز
قیامت هر یک را از اعمال او پرسش کنند عالمان را از علم و صوفیان را از پرده پوشی
و خاموشی سوال کرده شود بعد ازان فرمود خلق بر دو قسم است صوری و معنوی
صوری آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود زن و فرزند علاقه

در علامت مؤمن

در چهار قلت

خلق بر دو قسم

ف حکایت بابا فرید

دیگر در یاد حق سبحانه وتعالی مشغول باشد بعد ازان حکایت بر زبان مبارک
راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه برای ملاقات بسیره حضرت
جنید بغدادی رحمة الله علیه رفتند و چون نزدیک روانه آن غار که در وی خلوه
نشین بودند آمدند واز اندرون غار آواز داد که در ینجا میا پیش آنحضرت بعد از سوم
روز ملاقی شدند و پرسید که بچه سبب از آمدن در آن وقت منع فرمود گفت که آن
وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من می آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
شکر حال نفس را پرسید گفت این پای من ببرید که می بینی از شامت نفس سی سال
و سی سال درین غار بعبادت خدا تعالی بگذاشتم روزی زنی رمه گوسپندان
درین کوه می چرانید چون آواز او شنیدم خواستم که با او صحبت کنم چون باین
نیت پای از غار بیرون کردم از غیب ندا آمد که ای درویش از دوستی ما رو گردیده
بشهوت نفسانی مشغول شده بمجرد شنیدن آواز باز در غار رفتم و توبه کردم و پا
که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشت که بعبادت و
ریاضت مشغولم اما از شر نفس ایمن نیستم بعد ازان سخن در ذکر پیران سیاه

ف ذکر پیران سیاه پیسه

پیسگی افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند که در ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
توحید نیز بکمال رسیدند روزی به پیران خود فرمودند که وقت آواز نی بگوش
من رسید و نفس سرکش من بجوش آمد در حال آنکه عمر من هشتاد سال بود شما را باید
که کوزه های وضو نشکنید و لباس های صوفیانه بپوشید ازیرا که ظاهر خود را بلباس
صوفیه داشتن آن وقت درست آید که نفس از سرکشی باز ماند بعد ازان سخن در

ف ذکر سلطان باهو

ذکر سلطان باهو افتاد مولوی نظام الدین ساکن عبدالرحمن عرض داشت که روزی
صاحبزاده صالح محمد از اولاد سلطان باهو همچند درویشان در موضع تا بیا...
و بعض امور آن صاحبزاده مخالف شریعت اسلامی یافته شد و آن ... نشته از ...

تنبیه سخنان درشت میگفتم و درویشان را گفت که چنین سخنان وزبان ایشان
میگوئی راز چه بزرگوار آن سلطان باهو صاحب چه فی نی واری خواجه شمس العارفین
فرمود که اکثر مردمان در ولایت سلطان باهو شک می آرند که او شان در کدام
کتاب خود نوشته است که اگر حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رحمة الله علیه در زمان
ما ظهور یافتی راز سبحانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نمودے اما نزد من آنست که چنین
سخن از آن حضرت بظهور نیامده باشد و اگر تسلیم نمائیم آنهم در حالت مستی گفته
باشد و اقوال و افعال مستان را اعتبار نیست بعد از آن بر زبان مبارک راند
که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمة الله علیه بالاتر بود سلطان باهو صاحب را
با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت بردند همین
معنی حکایت سید محمد گیسو دراز افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سید محمد
گیسو دراز مرید حضرت شیخ نصیرالدین در کوهستان دوازده سال بر یک سنگ
نشسته ماندند و به سبب استغراق از عالم هیچ خبر نداشتند و موی سر دراز
شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجه خضر علیه السلام ملاقی
شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو دراز برو حسب
الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر برداشته فرمود چه
حاجت داری گفت برای رسیدن راه خدا تعالی آمدم آن حضرت فرمود من مسکین
را ازین امر هیچ خبر نیست آخر الامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کرده
راه خدا تعالی تلقین فرمودند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که غلامان
غلام حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه در مرتبه ولایت نهایت کمال بودند
چنانچه حضرت محمد باران خلیفه آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانه شدند
همرکاب نیم پائو میوه زبیب زادراه همراه خود بردند و یک رفیق نیز همراه شان

حکایت سید محمد گیسو دراز

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
و رفیق ایشان همانجا ماند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرم باز
آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
محمد باران صاحب فرمودند مرا رفتن در اجمیر ضرورست زیرا که فرمان پیر من همین
است پس از خضر علیه السلام رخصت شده نزد رفیق خود آمدند و بسوی اجمیر
تشریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نموده بخانه خود رسیدند و هنوز از
توشه سفر پنج توله باقی بود و سبحان الله کاملان حق همین اند که خضر علیه السلام خاطر
داری ایشان میکرد و به چندین سفر دراز قدری زیب نخوردند و باز بسلامت
بخانه رسیدند بعد ازان فرمود مریدی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدمت خواجه توسوی آمده گفت
محمد مراد را پانزده سال بوده که در غاره گوشه نشین شده است خواجه صاحب جواب داده
عجب است که بسیار حیوانات وحشی در کوهستان میمانند بدان ای عزیز اگرچه گوشه نشینی نزد
صفیا بزرگ هست مگر نزد مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود و اگرچه حضرت سلطان
باهو مرد کامل بودند مگر به نسبت مرتبه عالیه شیخ فرید الدین گنج شکر که زبدة الانبیا
لقب ایشان مشهورست چه جا که مقابل ایشان دم زنند و همسری اکنند
بعد ازان سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید بنهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر مقیمی
و تخمیناً پانصد مهمان بحضور آنحضرت بودندی با وجود چنین خرچ هیچ سبب ظاهری
مقرر نساخته بودند و آنحضرت مانند مردی اجنبی مجرد نشسته بودند و هیچ تعلق بکسی
نداشتی بعد ازان ذکر حاتم اصم رحمة الله علیه رفت خواجه شمس العارفین بر زبان
مبارک آوردند که روزی حاتم اصم خواب قیلوله نمود و بیدار شده پرسید که حال چیست

ذکر خواجه توسوی

که ام کدام شهید اند و کدام کدام جهاد کنند مردمان از این سخن تحیر آمد که بدست خفتن
ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد ازان هم درین محل فرمود که روزی با حضرت
خواجه توسوی بر کشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نهایت بود بحدیکه کشتی در خوف
غرق شدن آمد و تپش آفتاب نیز غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش است ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد سوی من نظر کرده سرنگون کردند معلوم
نشد که نظر شفقت است یا غضب مرا ازین سخن شرم آمد که چه شوخی کرده ام بعد ازان
شخصی سایه چتر بر سر مبارک آن حضرت کرد سوی آن نظر کرده فرمود این را بر طرف
کن پس کسی او را گفت برو باز بر سر آنحضرت سایه مکن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
بر خود کرده ام و جای دیگر نیست که بروم پس او همچنان کرد حضرت صاحب
خاموش شدند و قیلوله کردند همان زمان کشتی روان گشت چون کشتی بمیان
دریا رسید لرزیدن گرفت و هر یک را امید زندگانی منقطع شد و همه با یکدیگر
وداع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند یاران
گفتند بخیریت بکناره رسید همه مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
بهمان وقت حال حاتم اصم یاد آمد که بزرگان را گونا گون حالات باشند بعد
ازان فرمود روزی از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
وجه حضرت خواجه توسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
را طاقت نبودی که مقابل روی مبارک او بنشیند و همه محفل نشینان خورد و
کلان چون تصویرات بنشسته بودی و بجز اجازت آنحضرت زبان نکشادندی
در باطن آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
راه خدا ارشاد فرمودی بعد ازان ذکر خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه

خواجه شمس العارفین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت
خواجه بزرگ بادشاه رسول علیه السلام در دیار هند تشریف ارزانی فرمود تاریکی
کفر را نیست و نابود ساختند و اسلام روشن کردند حتی که همه جا رونق اسلام بظهور آمد
وقتی مابین اجه پتهورا و آنحضرت مخالفت واقع بود و بارها با ایشان مقابله کرد اما
هیچ نتوان کرد و گفت که طاقت مقابله ندارم چرا که قوت ایشان از فیضان
الهی هست اگر معامله بر ظاهر بودی آنچه توانستمی کردمی بعد ازان فرمود
صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت همدرین معنی از کلام خواجه
حافظ انشا فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتاب
دیوان حافظ تعلیم میکرد خواجه روی بسوی او کرده فرمود توجه فرمایید که شاید مراد او معنی
دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور کنید شاید غرض معنی
دیگر باشد همین طور پنج بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب سر
نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشان اند بعد ازان فرمود آن بیت این بود
بیت از خیال لطف می مشاطه چالاک طبع ٭ در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان
گلاب ٭ همدرین محل فرمود مراد از می عرفان باری تعالی است و مشاطه چالاک
طبع عبارت از عارف کامل ست و برگ گل احکام شریعت و از گلاب مراد معنی
حقیقت ست یعنی چنانکه گلاب در برگ گل مستتر ست عارف کامل نیز حقیقت را در
لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت
منور میسازد تا مرد کامل و مکمل گردد بعد ازان فرمود حضرت خواجه توسوی اکثر
اوقات سماع از سخن توحید که معنی او ظاهر باشد احتراز کردمی فرمود دیگر این پر شبهه
است و سخن سخن حافظ ست بعد ازان فرمود حضرت استاذنا مولوی محمد علی صاحب
مکهدی گفتی چون مرد حسن حسین خود را پرده نماید ذوق مشاهده حسن او نمی ماند

اگر حسن خود را پوشیده دارد هر کس جهته دیدار او مشتاق شود اگرچه سیاه فام باشد همدرین محل فرمود الانسان حریص علی ما منع یعنی انسان خواهش کند دست بران چیزے که ازان باز داشته شود بعد ازان سخن در ذکر صوفیان افتاد خواجه شمس العارفین فرمود صوفیان متقدمین مال دنیا را بحکم حدیث الدنیا جیفة و طالبها کلاب قبول نکردند و اگر چیزے آمد باز راه خدا تعالے دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارند و داشته جمع میکنند

مرآت بیست و پنجم در ذکر تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم

روز جمعه صحبت حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑیواله و غلام محمد درویش بوتھوهاری و عالم شیر لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تکبر و جنس آن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود عبادت متکبر مقبول نیست پس تکبر موجب غضب خدا تعالی و مضر ایمانست و باز دارنده از عرفان و ذلیل کننده بندگان ست همدرین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راندند

فائده حکایت ابلیس

که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که شخصے در راه نشسته گریه و زاری میکند حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست گفت ابلیس فرمود این گریه و زاری چرا میکنی گفت چند لکها سال عبادت آن ایزد متعال بجا آورده بودم الحال مرا از جناب خود ملعون و مردود گردانید اگر ایشان بجناب پروردگار بخشش این گناهگار مطلبند عین سعادت است چون موسی علیه السلام بر کوه طور رفتند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میدارد از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای موسی او مردود ازلیست لیکن آنرا بگو که اگر سوی قبر حضرت آدم علیه السلام را سجده کند خواهم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد او آمدند گفتند ای ابلیس خدا تعالی میفرماید که اگر قبر حضرت آدم علیه السلام را سجده کنی

بحیثم گفت ای سینی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد الحال خاک را سجده کرد

بعد ازان فرمود اکثر مردمان به نسب خود مغرور شوند و از هول قیامت هیچ غم نمی دارند و نمی دانند که بجز اعمال صالح رهائی نیست چنانچه در حدیث مسطور ست مَنْ بَطَّأَ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ پس سالک را باید که از فخر نسب خود قطع نظر کرده بحق مشغول شود همدرین محل بنده عرض داشت که اکثر مردمان که آب خود را بنسب سادات منسوب کنند حکم حیثیت خواجه شمس العارفین فرمود حضرت رسول علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدا تعالی آن کس را که با وجود قوم غیر خود را بقوم سادات نسبت کند و بر آن کس که با وجود سادات بقوم خانان منسوب سازد و این حدیث بر زبان مبارک راندند لعنة الله علی الداخلین والخارجین الحدیث

بعد ازان لختی سخن در ذکر رفع هستی موهوم افتاد خواجه شمس العارفین دام سوی بنده نگرده فرمود سالک را باید که اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالعه نماید که برای رفع هستی موهوم نهایت نافع اند و آن این ست **ابیات**

چون شنیدی شرح بحر نیستی / کوش دائم تا برین بحر ایستی
چونکه اصل کارگاه آن نیستی ست / که خلا و بی نشان ست و تهی ست
جمله استادان پی اظهار کار / نیستی جویند جای انکسار
لاجرم استاد استادان صمد / کارگاهش نیستی و لا بود
هر کجا این نیستی افزون ترست / کار حق و کارگاهش آن سرست
نیستی چون هست بالایی طبق / بر همه بردند درویشان سبق
خاصه درویشان که شد بی جسم و مال / کار فقر جسم دارد نی سؤال
سائل آن باشد که مال خود گداخت / قانع آن باشد که جسم خویش باخت

همدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی عرض داشت که برای دفع هستی چیزی فرمایند
خواجه شمس العارفین فرمودند اگر سالک تا سوی الله گذارنیده بحق مشغول نباشد از
قید هستی موهوم رهائی نمی یابد آنگاه این مصراع بر زبان مبارک راندند مصرعه
کھیڑا مرو نجے چھیڑا جاک ونجے رہنجا چنگ سیالان دی اٹیر کرے بعد ازان
فرمود افسوس بسیار عمر گذشت تا هنوز زاد راه مهیا نشد خوش آن مردان که
ازین دار دنیا توشه اعمال صالح همراه خود کرده رفتند بعد ازان فرمود حق
سبحانه صحبت شیخ کامل داده بود مگر ازین بنده حق الطاعت شیخ کماینبغی بجا
نیامد و اکثر مردمان بر من اعتماد کنند که خواجه توسوی ایشان را جمیع مراتب دارین
عنایت کرده چه عجب که چون سگ بر دروازه کریمی بروم و یک لقمه بخشش واندازد
همدرین محل چشم پر آب شدند و چند عزیزان نیز در وجد آمدند سبحان الله مردان حق
با وجود طاعت کامل وفنا نام میگویند. ما عبدناک حق عبادتک وما عرفناک
حق معرفتک بعد ازان بحثی سخن در ذکر فنا هستی افتاد و بنده عرضداشت
که مقصود عبادت چیست خواجه شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
و فناء الفنا و بقا بالله است بعد ازان فرمود فنا بتفاوت است چنانچه فنا
رسول علیه السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میدارد و همچنین درمیان فنا اولیا
کرام فرق است همدرین محل ذکر فنا خواجه قطب الدین اوشی رحمة الله علیه بر زبان
مبارک راندند که قوالان مجلس سماع آراسته کرده این بیت باواز خوش گفتند
بیت کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است ٭ چون
مصرعه اول گفتندی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرعه ثانی شروع کردی باز
بحالت اول زنده شدی حتی که چند بار این حالت بآنحضرت وارد شد چون تنها
سم تمام شد آن مصرع ثانی از لوح دل قوالان فراموش شد خواجه قطب الدین جان بحق

تسلیم کرد بعد ازان فرمود همچنین هر ولی را موافق استعداد او فنا حاصل ست
بعد ازان فرمود شخصی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
شیخ سعدی علیه الرحمة خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
معلوم شود که خوی طبیعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردان از اوصاف مذمومه
باوصاف حمیده متصف شوند باعث چیست فرمودند مرگ بر دو قسم ست اختیاری
و اضطراری اختیاری آن نیست که باختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده از
اوصاف ردیه بگذرد و مراد مرگ شیخ صاحب همین مرگ ست و مرگ اضطراری
مشهور ست بعد ازان فرمود هر ماه نویسی حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر
جیلانی نه حاضر شدی و گفتی این قدر سردی و بارش و بیماری وغیره در مره
پیدا شود بنده عرض داشت که با بهار انجم شکل و صورت باشند خواجه شمس العارفین
فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا بکمال شوند همه اشیا بر ایشان بصورتی
متعین ظهور میکنند چنانچه در روز قیامت اعمال نیک و بد بصورتی معین ظهور
کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور صور هر شی جمیع
صاحب ولایت را حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق ست بعضی آن هستند
که همه عادات مذمومه آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
و افعال بشری گذر نموده باوصاف فنا الفنا متحقق شوند بعد ازان از مولوی
معظم دین صاحب و مولوی احوال بیماری رویشان و دوستان رسیده مولوی
صاحب عرض کرد که باعث سردی عارضه بیماری غلبه میکرد خواجه شمس العارفین
فرمود که درین ایام آفتاب چنان روی پوشیده است که گاهی از ابر بیرون نیاید
تا بیماری آدمیان دفع شود بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت من میراث پدر یک دلق کهنه یافتم آن هم بدزدد گهی شستم گه ابرگیر دیده و شد

ذکر دفع خوی بد

آنگاه فرمود که چشمهٔ آفتاب عام ست که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
فیضیاب شود و بعد ازان این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند الشمس جنة
المساکین بعد ازان بنده عرضداشت کرد امسال سردی سرما تا هنوز غالب ست
خواجه شمس العارفین فرمود که غلبه سردی سرما تا سه چله است چلهٔ اول از دهم ماه کاتک
تا انتها ماه مگهر تمام شود و چلهٔ دوم از غره ماه پوه تا دهم ماه مهاگه و چلهٔ سوم از بستم
ماه مهاگه تا بیستم ماه پهاگن تمام گردد و سردی در چلهٔ اوسط غالب ست این همه
ظهور حق ست که گاهی بسردی ظهور میکند و گاهی بگرمی رو می نماید چنانچه خواجه
معین الدین سجزی فرماید بیت ای که در هر مظهری تو ظهوری کرده٭ در لباس جلوه اعیان عیانی گستی

مرآت بیست و ششم در ذکر مکاید شیطان و مذمت صحبت چرس نان

روز شنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی معظم دین و مولوی مولوی سلطان
محمود نارڑوی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند در همین محل حافظ
سردار سکنه کلاچی عرضداشت کرد آیا مردان اهل فنا را لغزش شیطان باشد
خواجه شمس العارفین فرمود قصه آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله تعالی عنها بمیان آورده فرمود
که ابلیس با آن ها چه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا را فریفت و از گندم بخورانید و از
شامت او از بهشت بیرون شدند و بعد ازان میان حضرت هابیل و قابیل بیخبران
نزاع انداخت تا که حضرت هابیل را قابیل شهید کرد و بعد ازان در میان حام و سام و
یافث پسران نوح علیه السلام مخالفت انداخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکناره
کوه جودی قرار گرفت و یافث در ولایت چین ماچین برفت و از انجا بکوه البرز رسیده
سنگی بر سنگ بزد و شعلهٔ آتش بیرون آمد باغوای شیطان گفت این خدای
منست و همه متعلقان خود را در پرستش آتش امر کرد تا الحال طریقه آتش پرستی
جاریست ۱۲ بعد ازان قصه حضرت آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله عنها بر زبان مبارک

مرآت بیست و ششم در ذکر مکاید شیطان و مذمت صحبت چرس نان

قصه آدم و حوا علیهم

راند که چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نزول فرموده اقامت کردند روزی
ابلیس علیه اللعنة نزدیک بی بی حوا صاحبه آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس ست گفت ابلیس بچه خود را نزد
من بگذاشت آدم خشمناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحبه گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بجد بسته بی بی صاحبه
سپرد کرده برفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این اچرا نزد خود داشته
گفت درین امر رضای من نیست جبرا نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
بکشت و ذره ذره ساخته بر کوه های بینداخت چون ابلیس آمد و آواز کرد ای
خناس حاضر شو پس همان زمان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و برفت چون
آدم علیه السلام آمد آنرا دید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت باز
ابلیس آمده آواز کرد که ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحبه سپرد
کرده برفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای دفع این بچه بسیار وجوه
ساختیم اما هیچ کسی فائده نکرد مگر در دل من چنین می آید که این را در دیگچه بجوشانیده
بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
اندرون آنها آواز داد حاضرم ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
همه درین محل فرمود یک فرشته ملهم نام و یک خناس بدل همه انسان راحق
اند فرشته به نیکیها دلالت کند و خناس به بدیها امر کند چنانچه در قرآن مسطور
ست قوله تعالی اِنَّمَا یَاْمُرُکُمْ بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ بعد ازان فرمود ولی
بلعم باعور نیز ولایت حاصل کرده بود عاقبت بلغزش شیطان ازین جهان
بی ایمان برفت بعد ازان بشنیدنی قصه به صیصا بر زبان مبارک راند که "

فائده

فائده

برصیصا ولی کامل بود و هشت صد کاتب داشته بود و هر احوال که از لوح محفوظ
دریافتی پیش کاتبان اظهار میکرد آن آدمی نوشتندی و هفتاد سال خدا را عبادت کرد
و دیوان در کار او عاجز شدند روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بریاضت
مشغول شد و برصیصا از شدت ریاضت او متعجب ماند و مرید او گشت شیطان
عزیمت رفتن کرد و چند کلمه جهت شفا امراض و عافیت اهل بلا بوی آموخت
و بشیطان آمده شخصی را آسیب کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل ورا گفت علاج
او جز بدعا برصیصا میسر نیست پس آنکس را بصومعه برصیصا آوردند او چیزی
خوانده بر وی دمید شیطان آنرا بگذاشت و شفا یافت القصه شیطان فرمان را
بلا مبتلا ساخته جانب برصیصا میفرستاد وی بمجرد دمیدن و مریض را بگذاشتی
تا آنکه روزی دختر ملک را متعرض شد و آنجا نیز بزاهد موصوف سپردند او چند
کلمات خوانده بدمید و دعای کرد شیطان فی الحال ورا بگذاشت پس دختر ملک
صحت یافت باز باغوای شیطان با وی زنا کرد و از خوف ملامت او را بکشت
و در حجره خود دفن کرد باز شیطان پدر و انش را بر آن مطلع ساخت تا آنکه زاهد را
گرفته بر دار کردند و شیطان بهمان صورت اول خود را بر او ظاهر کرد و گفت
مرا سجده بکن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بورطه
شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از آن این بیت بزبان مبارک راند قوله
تعالی اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قَالَ اِنِّیْ بَرِیْءٌ مِّنْکَ بعد از آن
فرمود زنان دامهای شیطان اند هر که گمراه شد بدام زنان گرفتار گردید چنانچه
در حدیث آمده اَلنِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّیْطَانِ بعد از آن فرمود نظر انسان
تیر بیست زهر دار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور ست اَلنَّظَرُ
سَهْمٌ مَسْمُوْمٌ مِنْ سِهَامِ الْاِبْلِیْسِ بعد از آن فرمود سالک را باید که از خبث

زنان احتراز کند که آن اصل تعلقات است وهم به صحبت انها نازان نشود که بعد از چند
روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده النکاح سرور
شهر وغموم دهر وکسر ظهر ولزوم مهر همدرین محل فرمود
مجردان گمان میکنند که درمیان مردان زنان شهد چسپیده است وچون متزوج
شوند گویند که زنهار که خانه زنبور است پس است حسرت بالند بعد ازان روی
سوی دعاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکنه للهالی بخدمت مایان تخمیناً ده سال
سکونت کرد آخر چون بدام زن گرفتار شد ازین باعث از ما دور افتاد وهم باعث
دوری ومهجوری خدا تعالی است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة فرمود بیت
غم فرزند ونان وجامه وقوت ❊ بازت آرد ز سیر ملکوت بعد ازان
فرمود مولوی معظم دین مرگلوری مرد عالی همت است که حافظ قرآن وتحصیل علوم
تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیاد الهی مشغول است وهم حب نان تا هنوز
در دل او نیامد بعد ازان همدرین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
راندند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه تونسوی میماند وصفائی غله لنگر ذمه او
مقرر بود وبا زنی صحبت داشت وقدری غله لنگر وزدیده وزمره آن زن را
دادی وگفتی که با من نکاح کن او گفتی با نکاح چه کار مطلب خود بکن او گفتی زنا نکنم تا
چند سال همین طریق غله مسروقه باو دادی آخر الامر آن زن بی وفا با شخصی دیگر نکاح
کرد درویش مذکور بحضور حاکم عرضداشت که فلان زن از حساب مبلغ یکصد وچهل روپیه
غله بوعده نکاح داده بود ومع الحال با شخصی دیگر نکاح کرد ومبلغ من نمی دهد حاکم آن
زن را بحضور طلبیده مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجه تونسوی ارسال نمود
حضرت موصوف آنرا طلبیده فرمود این مبلغات که فلان زن داده بود بی
بگیر چون راز او ظاهر شد بسیار شرمسار شد وعذر کرد وحضرت صاحب روی سوی

اوکرده فرمودند عاشق شدی و نه فاسق گردی تا چند سال بعضی الفاظ آن خطاب
فرمودی و هر کس ازین سخن حیران ماندی که درین رمز چیست گفتم مراد از فاسق
آنست هر کس که بحسب خواهش نفس کاری کند آن نزد اهل الله مذموم است خواه به نکاح
باشد یا بزنا بعد ازان فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زناست
زیرا که در طریقت نکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
درو دخل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل الله حرام است و مراد از عاشق
آنست که در جمیع تعینات چه نباتات چه انسان و حیوان و طیور و وحوش مشاهده محبوب
خود کند بعد ازان فرمود سالک را باید اگر تواند مجرد ماند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
کند و نیت کند که این نکاح برای اولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاص است چنانچه در حدیث مسطور است
الاعمال بالنیات همدرین محل درویشی محمدی نام عرض داشت که چون سنت
نکاح اختیار نکرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک می‌انگاشتی و چون بالحال سنت
نکاح ادا کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین زهد و ریاضت آخر در قفس
زن گرفتار شدی بعد ازان فرمود نکاح این زمان مانند زناست زیرا که اکثر
اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم می‌باشند و تارک صلوة و
صوم و دیگر امور شرعیه نیز می‌باشند و از اذکار و اشغال سستی کنند و روزی عیال و
اطفال از مال حرام کنند بعد ازان فرمود زوجه حضرت محمد علیشاه صاحب
خلیفه خواجه تونسوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
صاحب بشنید فرمود آنهم خواهد مرد و چون بتقدیر الهی این هم فوت شد باز اراده
تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم خواهد مرد و هم فرمود ببینیم که کدام کس غالب و
کدام کس مغلوب می‌باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت ترک تزویج کرد

نکاح این زمان

بعد ازان فرمود نکاح برای ولد صالح باشد تا بعد از مردن بخیر یاد کنند و سلسله
نیکی او باقی ماند اگرچه نکاح کثیر الفوائد ست اما سالک را باید که بوقت جوانی خود توشه
عاقبت تیار سازد که دران روز جز اعمال صالح دیگر کسے بکار نیاید انگاه این بیت
بر زبان مبارک راندند بیت تو با خود ببر توشهٔ خویشتن * که شفقت نیاید ز فرزند و زن
بعد ازان فرمود اکثر اوقات خواجه نو سوی از زبان دُرفشان فرمودی که فیما بین
مایان و زنان غالبی و مغلوبی ست گاهی آن غالب شده درویشان را ببرند و گاهے
ما غالب شده شوهران اوشان بگیریم بعد ازان فرمود بیان خواجگان چشتیه
بیش از یک زن یا دو زیاده نکرده اند بعد ازان فرمود اولاد بر سه قسم ست بهتر و سیتر
و کهتر بهتر آنست که در اقوال و افعال با والد برابر باشد و سیتر آنست که از والد زیاده
و کهتر آنست که از والد کمتر باشد، بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت نیست
که خواهش نفسانی درو نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بلکه تعجب کنند که با وجود
مجرد بودن آخر با زن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوے ما سوی الله رغبت نکنند
همدرین محل یکے روسوی درویشی کرده فرمود با زنی نکاح کرده گفت کرده ام نگرخود
سال ست فرمود زهر را اندک و بسیار برابر ست بعد ازان فرمود ای درویش پیدائش
بی بی حوا از پهلوی آدم علیه السلام شده ست پس ازین جهت رست نمی شود و این
بیت بر زبان مبارک راند بیت زن از پهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ
راستی هرگز ندیده * انگاه فرمود زنان اصل همه گناهانست و باعث بیزاری
خدا و رسول اند و مردے که مجرد باشد با کسے حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
باشد بعد ازان فرمود تزویج و تدریس و قضا هر سه موانع عرفان اند زیرا که تا او
از ما سوی الله فارغ نباشد وصل نگردد چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت
تعلق حجاب ست بی حاصلی * چو پیوندها بگسلی واصلی بعد ازان

سخن در ذکر مردان مکار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بسیار مردمان برای تسخیر تعویذ جب
و عدد می نویسند و اوقات خود را ضائع کنند و آنرا پیشه ساخته خلق را مسخر بینند باهم
دربین محل شخصی عرض نمود که چون کسی بیمار شود مردان مکار میگویند که این را کسی
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کندیده بنمایند آیا راست
یا نی خواجه شمس العارفین فرمود تاثیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذها از زمین کندیده بنمایند محض کذب و دروغ است
زیرا که طریقه ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته در قبضه خود
دارند و بعد از قیل قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند و چون
از انجا چیزی بیرون نمی آید باز گویند گوشه دیگر بکنید چون بکنند تا آن تعویذ که در قبضه
خود گرفته بود بضرب دران خاک مستتر کنند و گویند این به بینید که این تعویذها درینجا دفن
کرده بودند بعد از ان فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
دزدیده شود سارق را معلوم میکنیم و از اهل خانه پرسند که بکدام کس شبه دارید
بعد از چون از احوال آن اطلاع یابند نام آن شخص با شیر زهوک بر کف خود نویسند و
سیاهی بران حروف بمالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از تهمت
دزد وی مشهور کنند بعد از ان فرمود که بعض مردمان مکار سیماب بر فلوس کالند
و بوقت شب بخانه زنان جوان رفته بدهند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن نان به بینند دست حسرت بمالند درین اثنا دعا گو عرضداشت که همه امور سیاه
که از مردمان مجاز پیدا می آیند ظهور کدام اسم است خواجه شمس العارفین فرمود جمیع افعال
و تسمیه ظهور اسم مضل است و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قال الله تعالی
وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ پس سالک باید که جمیع اشیا جهان را آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشاهده کند چنانچه خواجه معین الدین سنجری فرمایند **بیت**

ذکر مردان مکار

اگر بی پرده نتوانی که بینی پرتو ذاتش ٭ بذرات جهان بنگر که هر ذره ست مرآتش

مرآت بیست و هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان با سالکان جاهل

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور الدین سکنه بوبلی و مهر بخش سکنه لیه و غلام محمد درویش و غلام احمد جهرکانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند بنده عرضه داشت که میان امن فقیری ثابت شاه نام معروف و مشهور متصل کوٹ نکیوال سکونت میدارد روزی در مقامش بیامدم و حالت او دریافت نمودم که ظاهرش از حلیه شرع شریف معترا و موهای لب دراز میداشت لیکن بظاهر لباس صوفیانه و کلام رندانه میگفت خواجه شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیامد و گفت که یک بوڑی ترقی سنگهان تصنیف کرده ام جمله بخواند لیکن از شعرش یک بیت یاد است بیت صدی چهڑی سی تهیر وین ناکجھ ادر آیا ب ہن بست فقیر کهاوندے جهڑے پیون بهنگ شراب بعد ازان فرمود که ملامتی یک فرقه ایست که از همه نامشروعات ترک میدارند که ظاهر آن مخالف شرع بنماید و باطن آنها بنور عرفان منور باشد همدرین محل برزبان مبارک راندکه چون در باطن ایشان آتش عشق روشن باشد لهذا از ملامت و ندامت شرم نمی دارند و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی لا یخافون لومة لائم بعد ازان همین معنی حکایت خواجه حافظ دیوان گفتند که هر روز از بازار همه کنیزکی و صراحی شراب میگذشتند مردمان بر ایشان بدظن شدند که این فقیر غیر مشروع ست چون حافظ صاحب جان بحق تسلیم کرد مفتیان دین و عالمان شرع متین از خواندن جنازه حافظ صاحب احتراز نمودند آخر الامر از اهل خانه ایشان حالش استفسار نمودند گفتند که شب روز با برادر او کار میگذاشتی بعد ازان بعض عالمان در باب جنازه خواندن آن از کتاب دیوان حافظ فال دیدند جوابش همین بیامد بیت قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

اگرچه غرق گناه هست میرد به بهشت بمجرد دیدن این حال جنازه خواندند بعد
ازان حکایت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بر زبان راند که خاصه ایشان آن بود که
در حق کسی بدگمان نشدندی روزی بر لب دریا رفت بزرگی نشسته بود و عورتی
حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بران بزرگ بدگمان شدند همدرین وقت
دو شخص در بحر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خواجه حسن بصری اشاره نمود
که ازین هر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ یکی را بجراست خود گرفته
بیرون آورد و دیگری غرق شد و بر خواجه حسن بصری طعن کرد و گفت که برین بزرگی
خود نازان شده بر من بدگمان می شدی این زن مادر منست و در صراحی آب نوشیدنی
میدارم بعد ازان فرمود بعض قلندران که مخالف شرع شریف می باشند
دعا و بد دعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشهور کنند باعث اینست که
چون حق تعالی می بیند که از آنها ریاضت بظهور آمده فرشتگان را حکم میفرماید که این هم
سگان در نشین ما هستند بعوض عبادت آنها استخوانی در اندازید یعنی ثمرهٔ زهد همین باشد
که دعا و بد دعا آنها قبول افتد بعد ازان روی سوی دعاگو کرده فرمود تا بت شاه
فقیر در راه تو می آید گفتم آری فرمود طریقه او چگونه هست گفتم ظاهر لباس صوفیانه
میدارد چنانچه پیراهن بر دوش و دستار بر سر میدارد و اما از امور شرعیه مثل نماز و روزه
و غیره معتبر نبود و موی لب هم دراز میدارد و افعال دیگر او هم مخالف شریعت هستند
باز عرض داشتم در ان روزی که بمکان او آمدم شب همان جا گذاشتم اما نان شیرین
نزد من موجود بود ندیم بهان کفایت کردم گفت اگر امشب طعام بودی ایشان را
دادمی خواجه شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی که از نان او احتراز نمودی زیرا که
طعام او شان هم مشکوک می باشد همدرین محل فرمود سالک را باید که از
صحبت قلندران پرهیز کند تا از کشش و جذبه او شان محفوظ ماند بعد ازان فرمود

حکایت خواجه حسن بصری رحمة الله

[illegible]

قلندری در شهر دهلی بسواری گاڑی میرفت و برهنه تن و پاره جامه بر عضو مخصوص بسته بود حضرت مولوی محمد حیات خلیفهٔ خواجه تونسوی او را دید و کشش کرد فی الحال بخدمت او حاضر آمد گفت بنده چه حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت نام تو چیست گفت فدای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که این نام سالکان ست و آن قلندر بود فرمودند شاید در ابتدای حال سالک باشد بعد از ان بنسبت قلندری منسوب گردید همبرین معنی فرمود بو علی قلندر در ابتدای حال مولوی شرف الدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به بو علی قلندر موسوم شدند دعاگو عرض داشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اکثر قلندران خود را به حبیب عجمی منسوب کنند اما این قول صحیح نیست که در کتب تواریخ نوشته است که ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت بیعت هم با ایشان ست همدرین محل دعاگو عرض داشت که میان سالک مجذوب و مجذوب سالک فرق چیست فرمود سالک مجذوب آنست که در ابتدا حال براه سلوک رفته آخر مجذوب شود و مجذوب سالک آنست که در ابتدا بغلبهٔ عشق مجذوب شود بعد از ان بسلوک مشغول شود باز دعاگو عرض داشت که روزی بمکان فقیر ثابت شاه شب گذاشتم و هیچکس را بنماز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیریست که ذرهٔ بوی اسلام نمی آید پیشوای ایشان گفت مدار فقر بر خلاف نفس ست و خواندن نماز ظاهری و تراشیدن موی لب آموختن علم ظاهری فائده نمی دهد خواجه شمس العارفین فرمود خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام باشد آن هم مردود ست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت میفرماید بیت

بیان سالک و مجذوب

بزهد و ورع کوش و صدق و صفا ٭ ولیکن میفزای بر مصطفی

بعد از ان فرمود سالک را باید هر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود برسد

بعد ازان فرمود اکثر مردمان جهال خوردن ترک کنند و خسپیدن بر یک پهلو
میکنند چنانچه پهلو آنها بی حس شود و خود را بفرقه ملامتیه منسوب کنند نمی دانند که فرقه
ملامتیه صفت اهل الله است که امور ظاهر آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
براه راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخافون لومة لائم

ذکر قلندران زمان سابق و حال

بعد ازان فرمود در زمان سابق قلندران فی الحقیقت مطابق شریعت بودند و الحال
مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگرست و طریقت حکم دیگر و حالانکه ازین هر دو
امر هیچ خبر ندارند دعاگو عرضداشت که از بندی شنیدم که این وضو و نماز ظاهری
بچکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست است خواجه شمس العارفین
فرمود بیگان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه دوست باز ماند و نمی داند که
خدایتعالی در باب صلوة امر ظاهر فرموده پس هر شخصی نماز ظاهری حسب الامر
ادا کند یقین است که آهسته آهسته بصلوة حقیقی مشرف شود باز دعاگو عرض
داشت که روزی بفقیر ثابت شاه ملاقی شدم تذکره خواجه تونسوی درمیان آمد گفتم
آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خیر مردی بود که عالمان و
فاضلان را در بیعت خود آوردی گفتم آیا هر کس که عالمان را تلقین نماید مرد کامل
نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگرست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
شیر نر دانند و زنجیر محبت در گلو ایشان انداختن کار مرد است هدرین

ذکر حافظ جمال صاحب ملتانی

محل فرمود که وقتی حافظ جمال الله صاحب ملتانی بخدمت حضرت خواجه قبله عالم
مهاروی نور رسید و حضرت موصوف نزد شهر خود بر کناره نهر نشسته بودند حضرت
قبله عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام با تو
صحبت دارم فرمود خیر اگر او غالب آمد ترا برد و اگر من بجان غالب شدم شما را از و رها کنم
برو در مسجد ما بنشین من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبله عالم بمکان خود آمدند و الهدا

پرسیدند درویشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل ست پس آنرا
طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را ظاهر نکردی گفت ترسیدم که بعضی فقرا علما را حقیر
میدانند لهذا اخفای آن نموده شنیده داشتم فرمود آن کسان که علما را بنظر
حقارت بنگرند ما از ایشان نه ایم بلکه عالمان نایب رسول علیه السلام و عارفان فقرا و ایم
بعد ازان فرمود شخصی رند درینجا آمد و ریش خود را بتراشید شخصی گفت که
چرا ریش تراشید گفت آیا خدای شما ریش دارد من گفتم پیغمبر ما ریش میدارد
گفت این همه مظهر اوست باز گفتم ما قائل مظهر نیستیم مگر نه آنکه خود را در مظهر
منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت فَاتَّبِعُونِي
را چه میگوئی پس لا جواب شد بعد ازان فرمود قلندری در شهر پاک پتن بخدمت
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر آمد و بهنگ در تغاری انداخته با چوب میسایید
حضرت گنج شکر فرمود ای نالائق بدین منهیات مشغول میشدی پس جانب
حضرت بنظر کراهیت دید و تغاری را برداشته گفت بکدام کس بزنم فرمود باین
دیوار بزن چون بزد همه دیوار مسمار گردید نعوذ بالله من هذه الاستدراج
بعد ازان فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر کرامتی داری
بمن نما آنحضرت بمرکز هوا پرواز کرده بجده مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
بعد ازان جوگی بهوا پرید خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این امکان ندارم
پس شرمسار شده عاجز ماند بعد ازان فرمود که این چنین تاثیر که از ایشان صادر
شود ثمره عبادت آنهاست که حق تعالی اجر عبادت کسی ضائع نمی کند بعد
ازان فرمود افعال و اقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می باشند اما
در باطن مخالف چنانچه صوفیان در رقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت قساوت
دل میکوشند صوفیان سجاده از پوست آهو می سازند تا رقت حاصل شود

و قلندران از پوست شیر و گرگ می سازند تا قساوت دل پیدا شود صوفیان سبحه از
چوب زیتون کنند و آن حلقهٔ آهنی یا پیچ در دست کنند صوفیان بغلبهٔ عشق رقص
کنند و آن با غوای شیطان دهل می زنند و رقص کنند صوفیان از بیداری
شب چشمان سرخ کنند و آن با شامیدن بهنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
مشایخ را عرس نام کنند و آن سیاره میگویند و آن عرس تاریخ قمری کنند و این بحساب
شمسی می نمایند و آن سلسلهٔ پیران خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
شروع کنند و این از مرشد خود چنانچه میگویند فلان بفلان تا حضرت علیه عالم میرسانند
و آن چنانچه خود را لنگر یا مدد نامند و این بعضی را میگویند علی هذا القیاس همه فعل آنها
مخالف می باشند

مرآت بیست و هشتم در ذکر فرقهٔ رافضیه و مذمت آن

دولت پابوسی بر حاصل شد نظام الدین گجراتی در خدمت حضرت پیش حاضر بود بند سخن در مذهب
شیعه افتاد بنده عرضداشت که در شهر لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعه مذهب شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود سنیان بلخ در مذهب خود چنان ازاله کنند که در فرقهٔ خارجیان
داخل شوند و همچنین شیعهٔ کشمیر در مذهب خود چنان پخته شوند که رفته رفته بگرداب
کفر و ضلالت بیفتند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** در جهان
این دو کس بی پیر ره سنی بلخ شیعهٔ کشمیر **همه بی محل** دعاگو عرضداشت که
بعض مردمان میگویند که مذهب شیعه نهایت پاک تر است زیرا که بنام امامین آل
جان را قربان کنند خواجه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا تعالی مقبول
نیست زیرا که اساس اعمال بر اسلام است بنده عرضداشت که مذهب رفض کدام زمان
پیدا شده است فرمود بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم روزی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرموده ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما و صحابه دیگر افراط و تفریط کنند
باید که از ایشان بعد ازان مسافت باشد که یکی از مریدان آنحضرت مستعد الحسن قدس سره

زنی فلان لحم خرگوش نمی خورد فرمود اگر بطریق تقوی نمی خورد بهتر است والا
از فرقه روافض شمرده شود آنگاه همبر بن یحیی حکایت فرمود بزرگی بود که لحم
خرگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
بزرگان دین متین حرام گفته باشد از وی پرهیز باید کرد و در باب حرمت خرگوش حضرت
امام جعفر صادق فتوی داده است بنابران این احتراز نمایم بنده عرضداشت کرد
بعضی قوم سادات در حق حضرت امیر معاویه عقیده درست نمی دارند و در زمره
عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند خواجه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
جمیع اصحابان عقیده درست ندارد ایمان او کامل نباشد خدای تعالی فرموده است که اهل
جنت بر تختهای مرصع نگینه دار مقابل نشسته باشند قوله تعالی و نزعنا ما فی
صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین مفسران نوشته است که
حضرت علی کرم الله وجهه میفرمایند که طلحه و زبیر همراه من بر تختهای بهشت مقابل
نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره هیچ وجه عداوتی
نیست زیرا که اگر مخالف بودی بااین مرتبه شریک خود نساختی بعد از آن فرمود
چون غزا فیما بین هر دو فرقه اهل اسلام شروع گشت طلحه و زبیر بطرف ثانی
مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زبیر بریده پیش حضرت
علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه بد کردی من این را دشمن نمی دانستم
بعد از آن فرمود شخصی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابابکر صدیق و
حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما چه گوئید گفت من ایشان را دوست می دارم و
خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول بسبب تقیه میگوئید فرمود اگر بتقیه گفتمی سلطان
وقت را که مخالف دین است نیک گفتمی بعد از آن سخن در ذکر احمد خان بلوچ
سکنه [illegible] مصر سکان افتاد فرمود ابتدای حال در مذهب فقر بی نظیر بود و از حالات

خواجه توسوی سنگریو در روزے بخدمت آنحضرت آمد بجبر وصحبت آن حضرت اعتقاد
باطل از باطن او بیرون رفت و به یقین خالص و ارادت صادق بحضور حضرت
خواجه توسوی عرضداشت که مرا به بیعت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاموش
ماند باز روز دوم عرض کرد خواجه صاحب بر زبان مبارک راندند قُلْتُ باز روز سوم بعجز
کمال عرض حال بیان کرد چون دانستند که از عقیده فاسد باز آمده است به بیعت خود
مشرف گردانیدند و اوراد و اذکار موافق حال او ارشاد فرمودند بعد ازان در مسجد
خواجه توسوی بخدمت مولوی صاحب مکهڈوی آمد و مولوی صاحب احوال پرسیدند گفت
پیش ازین در مذهب شیعه بودم و با مردی هم مذهب خود بیعت کرده بودم الحال بتوجه
حضرت صاحب از مذهب باطل توبه کرده با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمودند
مرد هوشیار باش و اوراد و اشغال که ازو تعلیم یافته بگذار و با وراد مولانا مشغول
باش این سخن در دل او گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که چند سوره
قرآن مجید و اوراد دیگر از بزرگی ارشاد یافته ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
مولوی صاحب کهڈوی میگویند که اوراد دیگری را بگذار و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
باش خواجه صاحب فرمودند حق میگویند که نزد مشایخان طریقت همین حکم است پس
حسب الارشاد اوراد سابقه گذاشته بوظائف آنحضرت استقامت نمود بعد
ازان خواجه شمس العارفین فرمودند دران ایام من نیز در تونسه شریف مقیم بودم از
همان مذکور احوال مذهب رفض پرسیدیم و گفتم عجب حیرانم که قوم افغان بمذهب
رفض داخل شوند گفت قول ایشان حق است مگر صورت اینست که جد بزرگوار
من از قوم افغان بوده با زنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعه مذهب بود بعلّه
صحبت او هم مذهب او شد چون بواسطه بابان بمذهب شیعه بگذشت لهذا این بنده
مذهب آبا و اجداد و صراط مستقیم دانسته الحمد لله که بوسیله خواجه صاحب نور ایمان حاصل شد

ف اقوال اهل روافض ۱۲

بعد ازان فرمود فرقه روافض و غیر مقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و
حدیث شمارند اما قول آنها باطل ست زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذهب اند
بعد ازان فرمود که اهل رفض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال خلافت
در دل پوشیده میداشتند اما بسبب عداوت دشمنان ظاهر نمی کردند پس موجب
گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معامله
جهاد که فیما بین حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض برای طلب خلافت بود
سبحان الله آن کور چشمان نمیدانند که اولیاء الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون
مردار دانسته اند و پرهیز کنند و اوشان با وجود آنکه مقتدای دین و پیشوای اهل یقین بودند
چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد ازان
فرمود عجب حیرانیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مردها در لفظ اهانت میگویند
که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود و یاران دیگر به زور خود گرفت خواجه شمس العارفین فرمود
لعنت باد بر پدر دروغ گویان سید بعد بخش تبسم کرده گفت که بر پدر دروغ گویان
چرا لعنت میگویید فرمود پدر دروغ گویان هم دروغ گو باشد و حاکو عرض داشت که
این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و پسر او یافته نمی شود فرمود این ضرور است
النادر کالمعدوم این قاعده کلیه است که اولاد بمذهب والدین خود باشد بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت زنا زاده نیاید جز زنا کار

ف ذکر نواب شیعه مذهب ۱۲

بعد ازان فرمود در شهر لکهنو نواب شیعه مذهب بود روزی شخصی بحضور او عرض
داشت که در خواب دیدم که لشکری عظیم الشان می آید از شخصی حال اوشان دریافت
نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر
قلیل می آید گفتم آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی
با چندین نفر می آید گفتم این کدام کس است گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم است و بعد از ان شخصی خسته حال در سیمی لاغر و پراگنده و در دست گرفته
می آید گفتم این کدام شخص است گفت این حق سبحانه و تعالی است چون نواب صاحب
کیفیت خواب او شنید غضبناک شد و گفت ای نادان پروردگار عالمیان از چنین
خسیس دانستی گفت این را دانی و حقارت در اعتقاد ایشان است نه در اعتقاد من که
در میان رسول علیه السلام و خلفای اربعه و غیر صحابه افراط و تفریط میکنید پس نواب
صاحب شرمسار شد بعد از ان فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه نزاع
و خصومت واقع بود از روی اجتهاد بود نه از روی عناد و اگرچه از جانب امیر معاویه
خطا بود لیکن در کتب اصول فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر در خطا افتد تاهم
از یک ثواب خالی نباشد بعد از ان سخن در لعنت یزید افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین اختلاف است امام شافعی رحمة الله میفرماید هر کسی که
رسول علیه السلام را و آل ورا ایذا رساند و بی تعظیمی کند ملعون است و امام اعظم رحمه
الله میفرماید اگرچه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امامین از حد بیرون رفته
مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر آنکه اگر شخصی
کافر باشد آن را هم لعنت جائز نیست چرا که احتمال است که شاید خاتمه او با یمان باشد ۱۲

مرآت بیست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و عاملان ناقص و حقه

روز دوشنبه سعادت صحبت حاصل شد سید جلال رشوی و سید فضل شاه
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
اعتماد نباید کرد بعد از ان همدرین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین
عمر بن خطاب بسمت شام مع کاروان روان شدند منجمی گفت که در میان منازل
ایشان را مصائب واقع شوند چون چند منازل طی نمودند همان مصائب گرفتار
شدند چون بخانه آمدند منجمان را طعن گفت اگر منجمی نزد خود مقرر نمودی چرا چنین

حضرت رشیدی امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
علیه وسلم منجم مقرر نمودی من غیر دانشتمی بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک
راند لو کان لمحمد منجم کان لنا منجم بعد ازان
همبر بن سعنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران عزیمت کرد منجمان
گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاه زاده هم
صاحب‌جهان شود وپس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
کرده در دار السلطنت خود آمد بعد ازان فرمود در فال بد تاویل نیک باید
کرد همبر بن سعنی فرمود که نواب سعد الله خان رام پوری در خواب دید که با فرنگی
کشتی کردم و زیر او افتادم چون از خواب بیدار شد وزیران خود را فرمود که خوابی
دیدم و خود تعبیر او کردم و آن اینست چون زیر آن فرنگی افتادم گویا مالک زمین
شدم یقین است که فتح بنام من خواهد شد بعد ازان لشکر خود را آراسته کرده با فرنگی
جنگ نمود خدا تعالی حسب اعتقاد او بدان فیروزی داد بعد ازان لختی سخن
در ذکر علم جفر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود کیفیت نقش صد در صد اینست که
بادشاهی بود ضحاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او مادر زاد بودند و در
اندک مدت بر احکام شاهی قادر شد و بر تخت شاهی جلوس نمود و دو مار دهشت
ناک بر دو کتف او پیدا شدند و همیشه او را در رنج و الم میداشتند و غذای آنها
یک مغز روز مره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذای او کشته شدند و اکثر مردمان
از ملک بیرون رفتند مردی کاوا نام قوم حداد در علم جفر نهایت کمال بود چند
نفر همراه خود کرده در غار بنشست شاه فریدون را گفت اگر بر جنگ
ضحاک مهیا باشی مدد بدهم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون فیمابین
مقابله شد کاوا حداد نقش ۴ در کمان برای محافظت بر زانوی خود و انداز زند نوشته د

۴ صد در صد بر پوست غنم که بوقت برانگیختن شراره آتش ۱۲

بر نشان جنگلے ایستاده کرد چنانکه ضحاک قوت وحشت جنگ نمود مگر بران غالب
نشد و شاهزاده به برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان دست به دست
به پشت بسلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنوشیروان رسیده
بدست یزدجرد آمده و هر یک آن را بزر و زر مرصع گردانیده تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ایستاده جنگ شروع کردند و حضرت
علی کرم الله وجهه نیز دران جنگ آمده بودند و چون فیما بین مقابله شروع گشت
حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه ایزاد نموده بر نشان خود بسته مقابله کردند
به برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان را غارت کردند بعد ازین محل
دعاگو عرضه داشت که جمیع اسماء سلسله چشتیه نظامیه تا حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم با اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که الله است بحساب ابجد جمع نموده
به نقش مخمس پر نموده ام خواجه شمس العارفین فرمود که ای بابا جعفر سیدانی گفتم نوشتن
نقش مربعه و مسلس تا صد در صد از والد بزرگوار تعلیم یافته ام پس آن نقش را
مطالعه کرده بعض اشخاص را نوشتن آن اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست

برای جمیع حاجات نوشته استعمال کنند مجرب است

۲۴۷۰	۲۴۶۳	۲۴۵۶	۲۴۷۹	۲۴۷۲
۲۴۷۱	۲۴۶۹	۲۴۶۲	۲۴۶۰	۲۴۷۸
۲۴۷۷	۲۴۷۵	۲۴۶۸	۲۴۶۱	۲۴۵۹
۲۴۵۸	۲۴۷۶	۲۴۷۴	۲۴۶۷	۲۴۶۵
۲۴۶۴	۲۴۵۷	۲۴۸۰	۲۴۷۳	۲۴۶۶

بعد ازان همدرین محل دعاگو عرضه داشت که اکثر مردمان برای حاجات خود تعویذ

طلب کنند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
دو چیز شرط است اکل حلال و صدق مقال چون بدین هر دو صفت عامل باشی
هر چه خواهی بنویس بعد ازان کتاب مرقعه و کشکول عنایت فرموده اجازت داد دعا.
بعد ازان برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
هندوستان میرفتند شب در خانه مردی دهقانی آمد آن شخصی عرضداشت که اهلیه
من پدر دزه لاچارست چیزی ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته داد
بیت مرا جا شد خرم را نیز جا شد ٭٭ زن دهقان نی آید یا نزاید ٭ بمجرد آمدن لفظ
زاید زن او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت میداشت
اگر کسی حاجت مند آمدی این عبارت نوشته دادی کان پهلی سیاون آئی
مقصود او بر آمدی بعد ازان فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرضداشت که برای
رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حیّ یا قیّوم بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حیُّ
یا قیّومُ میخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد که کار من بیرون نیامد
فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر بهمان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد ازان فرمود تاثیر در زبان هست
نه در کاغذ تعویذ فقط بسم الله کافیست بهر کاری که خواهی بنویس بعد ازان
لختی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
معاروی بسیار اوراد ظاهری مثل حزب البحر و حزب یمانی میخواندند اما حضرت ما
بجز درود و مستغاث و دلائل الخیرات و منزل قرآن شریف دیگر اوراد ظاهری کمتر
میخواندند و اکثر اوقات بمراقبه میگذرانیدند آنگاه فرمود اگر عاملی بحضور آنحضرت
آمدی پر و پشان هستان گفتندی که این شیطان را بیرون کنید تا از شامت او
محفوظ باشیم بعد ازان فرمود عاملی سوره یس شریف بخدمت حضرت مولانا آمد و

گفت به برکت عمل سوره یس وزد را میگیرم دران ایام شخصی را مال وزد دیده بود
سبحایست آن عامل عرض داشت پس آن عامل حسب قاعده خود استعمال کرد هیچ اثر آن ظاهر
نشد وقتی در قریه مکهنه تشریف با آن عامل ملاقی شدم وگفتم ثمره عمل خود بنما گفت از
ان روز به برکت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد ازان
فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوالیری میکردند و او را بلفظ تحسین یاد
فرمودی ازین تحسین تعجب ماندم که بیش ازین عاملان را بهتر ندانستی امروز دریافتم که پیشوای
عاملان آفرین میگویند این راز در دل میداشتم روزی کتاب جواهر خمسه تصنیف شاه محمد
غوث مطالعه میکردم که عملی جهت عدو نوشته دیدم و طریقه زکوة او بیان کرده که چنان
حجره و فلان وقت و فلان بخور باشد و علی هذا القیاس آنچنان شرائطی بیان کرده
بود که منفذ در هر سنج وکه بران عامل باشد هرگاه که برای حصول این چنین امر حقیر این قدر
مشقت ضرورست پس برای حصول قرب رب الارباب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
بس دانستم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب آمده باشد بعد ازان
حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راندند روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
از شاه محمد غوث میترسم چنان تدبیر شود که از و ایمن باشیم گفت مصلحت آنست که
آنرا بگوییم تا ازین جا برود اگر فقیر ست برود و اگر عامل باشد نرود پس آنرا حکم دادند
که ازینجا برود مجبر و شنیدن حکم مع وابستگان کوچ نمودند چون مال و اسباب متعلقان
او را دیدند گفت هنوز از و اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده ضرر رسانند دران
حال حکم داد که با و مقابله کنید چند افواج برای جنگ در پی او رفتند تا آنکه فیما بین مقابله
شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خادم گفتی که فلان آدم
و فلان برادرزاده و فلان خواهرزاده و فلان درویش و خادم ایشان کشته شد هیچ
نگفتی حتی که غلبه افواج بادشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشه اره

حکایت شاه محمد غوث

دختر ایشان جو ابهر قیمتی منسلک بود شخصی لشکری حمله کرده هر دو گوش برید و آن دختر
را پیش شاه صاحب آوردند بمجرد دیدن حال در چهره آنحضرت آثار غضب ظاهر شد
چیزی خواندند دعوت صریح کردند و جانب لشکر شاهی روی آورده از زبان مبارک فرمود
اقتلوا یا مریخ همه لشکریان یک دفع قتل شدند بعد ازان بعوض این گناه در غار
دوازده سال باستغفار مشغول شدند بعد ازان فرمود بنام آن حضرت راجه
گوالیری چندین جاگیر انعام کرده بود وقتی راجه مذکور غلافی بیش قیمت بر قبر وی
انداخت شخصی از مجاوران آن غلاف را بزنی فاحشه برای ازار ساختن او داد
چون این خبر راجه شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد ازان فرمود
بسبب کثرت مردمان وقت شغل حاصل نمیشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند همدرین محل مولوی معظم دین عرضداشت که بسیار مردم از امور شرعی
اعراض نموده در گرداب دنیا غرق شوند و این بیت شیخ عطار بر زبان جاری راندند
بیت ای زندی درکشیده مبازار آمده ... خلقی باین طلسم گرفتار آمده
و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد ازان خواجه شمس العارفین
بر زبان مبارک راندند که شیخ بهاء الدین ولد در شهر بلخ سکونت می داشت وقتی
روانه شده به نیشاپور رسیدند و پسر خود جلال الدین را بخدمت شیخ فرید الدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرد و اسرارنامه تصنیف خود نیز دادند چون به بغداد
رسیدند شیخ بهاء الدین نقشبند را خبر رسید ایشان را در خانه خود بردند و پای
مبارک بهاء الدین ولد بدست خود شویانیدند بعد ازان فرمود مولانا روم نیز در وصف
شیخ عطار فرموده بیت عقل بر عطار کاگه شد ازو طبله‌ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان دعاگو عرضداشت که حالی قصیده غوثیه مرا ارشاد نمود چگونه کنم خواجه
شمس العارفین فرمود حضرت مولانا خواجه تونسوی بخواندن عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق قصیده بخوانند باک نیست بعد ازان فرمود سالکان را باید که در عملیات
اوقات خود را ضائع نکنند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آن است که از یاد خدا
تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج ست چنانچه بزرگی
فرموده بیت پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی + که یکدم با خدا بودن به از
ملک سلیمانی + بعد ازان فرمود روزی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجه توسوی
آمده عرض داشت که اگر فرمائید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هرچه دانی بکن پس
آن عامل نقشی نوشته زیر انگشت پای خود نهاد فی الحال شخصی جامه لنگی بر دوش
نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نان و غیره باشد تیار کنم گفت برو مرا حاجت
نیست هنوز بخانه نرسیده باشد که باز همان نقش زیر انگشت نهاد فوراً حاضر شد و
گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص بسوی
خانه رفت بار سوم باز نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد و روی ترش کرده لنگی خود
پیش آن بینداخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرضداشت که این
تاثیر عمل من ست فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بنما عامل بسیار خوشنود
شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد خواجه صاحب بدست گرفته اول و آخر او دریافت
نموده پاره پاره کرده درویشی را داد و فرمود که این را در دریا بینداز تا نشان او باقی نماند
باز بسوی عامل متوجه شده فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات توبه کن و در عبادت
حق سبحانه و تعالی مشغول باش این زندگی چند روزه را در پی وهمیات فاسد و
عملیات باطله ضائع مکن پس حسب الارشاد آنحضرت توبه کرد و به بیعت ایشان مشرف
شده بیاد حق مشغول گشت بعد ازان لختی سخن در ذکر مذمت حقه افتاد شخصی
عرضداشت که نوشیدن حقه چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود بعض علما
در باب او کراهت نوشته و بعض مباح و اکثر صلحا متقدمین و متاخرین نیز ازین

احتراز کرده اند بعد ازان فرمود اند ربزن حقه کش سیاه میگردد واین بیت بر
زبان مبارک راندند بیت حقه بین و ابیات اند رسیاه ❊ کوئی نه تنی تان گسته گواه چه
باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفونت لذت
عبادت او زائل شود و ملائکان نیز از و بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در مسجد من نیایید زیرا که
مارا جبرائیل علیه السلام گاهی گاهی معامله شود پس ای درویش بوی حقه از بوی
سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده تر ست بعد ازان فرمود کشیدن حقه بعض اهل
علم به بدعت منسوب کنند و بعض به مکروه تحریمه اما در گمان من اصل همه بد بهاست زیرا که
آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز ماند و هم در دهن او بوی قرار گیرد و لذت
اوراد و اذکار منغص شود بنابران مردان اتقیا هم ازان نفرت کنند و دیگر آنکه پاره
های جامه بر گسر و هردو نی بسته بر دهن حقه بهنند و با آن تر شوند چون حقه کشان
با نهار و زیر هره دست مالیده بدامن خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند کی درست
گردد و همچنین جائی که حقه باشد اکثر مردمان جهال جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشروع
میگویند بعد ازان فرمود مولوی غلام رسول گروتی جائی که حقه دیدندی
بسیار بار آزار اسلام داندی و گفتی ای خبیث برای خدا از من دور شود روزی
با وشان ملاقی شدم و گفتم باعث چیست که از و بسیار پرهیز کنید گفتند امام همه
گناه هانست هر جائی که حقه باشد احتمال ست که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
شوند احتمال بنج و افیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب و کباب هم
باشد علی هذا القیاس در گرداب گناهان گرفتار کند و دل حقه کش سیاه گردد
و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان از و بر طرف شود چنانچه بزرگی فرموده
بیت شیر گناه زنگیست بر مرآت دل ❊ دل شود زین زنگها خوار و خجل

بعد ازان فرمود مروی عالم در شہر چنیوٹ سکونت میداشت و آن ہم حقہ میکشید و با کثر اہل علم در باب حقہ بحث میکردی و غالب آمدی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل آمده بمکان شیخ محمد غوث اقامت نمود و آن مردی صاحب کرامت بود و حقہ کشی را مکروه میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقہ تازه کرده بیا حسب الحکم تیار کرده پیش قاضی نہاد و چون دم درکشید آواز نیامد گفت این را باز درست کن باز نجوبی از اندرون فی صفا کرده بیاورد تاہم آواز او بیرون نیامد گفت برای بحث حلالیت حقہ آمده بودم اما چکنم که ایشان بکرامت آواز او بند کرد اگر از راه علم سخن گفتندی بحث کردمی چون خانچہ طعام پیش قاضی صاحب نہادند برای دست شوئیدن آب طلبیدند آنحضرت فرمود ہمین آب حقہ کافیست قاضی صاحب ازین امر شہر مسار شدند و توبہ کردند و گفتند که خداوندا بار دیگر حقہ نخواہم رفت بعد ازان فرمود که در شہر جھنگ و نواحی آن ہمہ مردمان چہ سیال و چہ سید شیعہ مذہب ہستند و قاضی آنہا سیال اہل سنت جماعت بود عجب کارخانہ الٰہی ست که قاضی بمذہبی دیگر و رعیت بمذہب دیگر بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات

ہوری سائین مرشد کولون طالبا کہندے منگ	وہوآن بہوڑی فنڈا اوہری ہکہ مریدے ہنگ
چوڑ چوک تا کو ہکرا مجلس نال ملنگ	ڈگی کنجری لولی گشتی زن فاحش دی تنگ
صاف تراشی تی سر داڑہی اگڈا داغ نسنگ	بیڈہ مرا گی ہتہہ گلا بہ یک لوہی دی ونگ
مرا نشانی چٹکی سرکے اکھیں لعلے رنگ	نا پیوون نا ہنگین نا ہین جان ہیون نا ہنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشتہ شد

مرآت سی اہم در ذکر مذمت صحبت اغیار و ملازمت و شامت اعمال بدجنس آن

شب یکشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید تھیلومی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب و احمد دین درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

ع ۱ یعنی نشستگاه ملنگان ۱۲ ع ۲ یعنی قضا حاجت ۱۲

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرضداشت که مردی شهید میشود مرا
گفت اگر در حلقهٔ ما بنشینی عرفان خدا تعالی بر تو مکشوف گردد الحال هرچه فرمایند
بجا آرم خواجه شمس العارفین فرمودند این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانان را
اگر در نوشیدن بنگ و پوست و غیر مشروعات مشغول بینیاد آنها نیز احتراز باید
کرد بعد ازان شخصی عرضداشت مردی که بمحفل اهل دنیا بنشیند بزمرهٔ دانشمندان
شمرده شود و دیگر فوائد نیز بیابد خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خواجه تونسوی هم
میفرمودند شخصی که بمحفل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل میباشد و در روز
قیامت نیز همراه او حشر کنند چنانچه در حدیث آمده یحشر المرء علی دین خلیله
بعد ازان سخن در نسبت مخالف مذهب افتاد مسمات بانو حاضر بود عرضداشت
که سید جیند شاه جلال پوری نسبت پسر خود بفلان طرف میخواهند و حالانکه آن مردی
لائق نسبت نیست خواجه شمس العارفین فرمود اگر مشانسبت چرا نسبت کنند باید که ازو
پرهیز کنند که پیوندی با مخالفان دین زیان میدارد بعد ازان این مقوله بر زبان
مبارک راند مقوله جیهی ہان تجھے ماسی ٭ کہندا یری تے جاسی ٭ بعد ازان
فرمود ملازمت مردان غیر اسلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل اسلام
نیز پرهیز باید کرد زیراکه این هم من وجه نقصان دارد که اختیار خود در قبضهٔ دیگر باشد
پس ازین باعث در طاعت حق تعالی ثابت قدم نمی تواند شد بعد ازان
برین معنی حکایت فرمود حاکم ڈیرا اسمعیلخان عادل و اهل انصاف بود عاملی غلام قادر
نام را به علاقهٔ خود حاکم کرد و فرمود که جمیع احکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب شریعت باید گرفت چون که عاملی تند خو و سخت مزاج بود بر رعیت
آئین ظلم نهاد چون امیر مذکور ازین امر واقف شد از معزول کرده شخصی دیگر نیکخو و صاحب
دین مقرر شود چون آن شخص نیک نزد حاکم را وقت مرگ نزدیک رسید گفت نام من ...

نسبت با مخالفان

حکایت حاکم ڈیرہ اسمعیلخان

دفتر ملازمت او قطع کنید آنگاه فرمود با وجود حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت او
توبه کرده نام خود از دفتر آن موقوف کرانید بعد ازان فرمود اکثر مردمان شیوه
نوکری برای حظ نفس نمی گذارند و گویند اگر نوکری نکنیم از کجا خوریم و بر حق تعالی
که رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمی دارند بعد ازان فرمود مردی
سر رشته دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بملازمت
سابق بحال شد روزی بما ملاقی شد گفتم عجب کاریست که بزیارت حرمین شریفین
فائز شده باز نوکری کفار میکنی گفت اگر نکنم چه خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
بعد ازان حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندکه چون فیما بین سردار
کهرک سنگه و نواب صاحب معرکه در ملتان فتاد و اکثر مردان جانبین کشته شدند صرف
چهل تن غازی همراه نواب صاحب باقی ماندند بعض امیران بحضور نواب صاحب درخواست
نمودکه سردار کهرک سنگه بر دروازه های شهر ایستاده است اگر ایشان استقبال
کنند تا ما یان در امن باشیم نواب صاحب ریش خود در دهن گرفته فرمود افسوس بر ناقص
فهم ایشان که باین ریش روضه مبارک سرور عالم صلی الله علیه وسلم جاروب کشی کرده
ام اگر پیش کافر بهر جان سرنگون کنم بروز قیامت بحضور حضرت صلی الله علیه وسلم چه جواب
گویم بعد ازان فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل اراده
شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد ازان قاضی فیض احمد صاحب چاچی
عرض داشت که این فقیر من اکثر حب ملازمت میدارد بارها منع کردم اما باز نمی آید خواجه
شمس العارفین فرمود مر مسلمانرا باید که از ملازمت پرهیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
اهل اسلام کند بعد ازان قاضی عرض داشت که نصیحتی فرمائید تا بکار آید فرمود الکل را باید که صحبت
صالحین حاصل نماید و از صحبت بد پرهیز و چرا که صحبت نیک ترا نیک کند و صحبت بد ترا بد سازد
چنانچه مولانا روم فرموده بیت صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

حکایت نواب مظفر خان

صحبت عاشق ترا عاشق کند • صحبت فاسق ترا فاسق کند • همچنین در حدیث [illegible]
ست الصحبة تؤثر • اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالعه کتب سلوک و توحید
مثل احیاء العلوم و کیمیای سعادت و مثنوی معنوی مشغول باشد ورنه تنهائے
اختیار کند و از صحبت جاهل نهایت احتراز کند که زهر قاتل ست چنانچه مولانا روم فرموده
بیت دوستی جاهل شیرین سخن • کم شنو کان هست چون سم کهن بعد ازان
یعنی سخن دیگر شامت گناه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند وبال عیب گناهگاران بر
نیکوکاران هم واقع شود همین معنی حکایت فرمودند که پادشاهی بود و زوجه او برای
حج بیت الله اجازت خواست بادشاه بخدمت شیخ نجم الدین کبری عرضداشت که اهلیه من
اراده حج میدارد اگر درویشی معتبر خود را همراه آن روانه کنند بهتر ست پس شیخ مریدے
صادق الاعتقاد را همراه آن روانه کرد چون شاهزادی بسوی او نگاه کرد و صحبت او
در دل شاهزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر به بادشاهی رسید درویش را
قتل کرد بعد ازان شاه موصوف یک شمشیر و طشت از دنانیر پر نموده پیش شیخ نجم الدین
نهاد و گفت که از کرم خود خون آن درویش معاف فرمایند • اگر نه این طشت دنانیر بعوض
خون او قبول کنند • باین شمشیر سر بنیاز نهند بعوض قصاص آن گرفته آنحضرت فرمود که
بعوض خون آن درویش چند کس از مردان کامل شهید خواهند شد بعد ازان بادشاه
هلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چند مردان از دوستان خدا و چند بادشاه
از دستش بقتل رسیدند بعد ازان هلاکو در شهر نیشاپور رسید و شیخ فریدالدین عطار
را گفت اگر امن خواهی از شهر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست که دلبستگان
خود را بگذارم و جان خود را بسلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در ان
شهر شهید شدند بعد ازان بسوی هندوستان روان گشت و مردی کامل در جایی
سکونت میداشت چون آمدن بادشاه باستماع یافت زمین را گفت اگر مرا جای دهی

از قتل آن دراسن باشم بیبن بشگافت و آن مردان نشست چون لشکر باین در نجار
رسیدند در دل آن مرد خیال آمد که آیا ببینم که از اهل باطن کدام کس متعلق این لشکرست
چون آن بزرگ روی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم بر دوش کرده پیش
لشکر می آید عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گریخته
از زمین پناه جویند چون این سخن شنید از زمین بیرون آمد و لشکر باین او را شهید کردند بعد
ازان فرمود سلطان روم از اولاد شاه هلاکوست پیش از گرفتن شهر استنبول مذهب رفض
میداشت چون بران شهر در سنه تسع مانه فتح یافت عبادت خانه آنها را مسجد جامع ساخته
احکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه هلاکو در کتب تواریخ مسطورست بعد ازین
سخن در تنگی باریدن باران افتاد مولوی معظم دین صاحب عرضداشت که دعا حضور فرمایند
تا خدایتعالی باران رحمت عنایت فرمایند فرمود شب و روز بجناب حق تعالی دعا میکنم
سیطلبیم اما بسبب شومی گناهان جمیع مخلوق بتنگی گرفتار اند آنگاه این بیت بر
زبان مبارک راندند بعد ازان مولوی معظم دین صاحب فرمود محمد بخش که یکی از
اقربا ماست خویا برای مویشی بیطلب وی را قطع خویه بدهید و این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت توانگر خود آن لقمه چون میخورد * چو بیند که درویش خون میخورد *
بعد ازان فرمود تنگی و فراخی جهان موجب اعمال بندگانست که چون در وقت
فراخی طعام را حقیر ولی قدر دانند بسبب آن قحط و وبا نازل شود و چون بیاد حق تعالی
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدایتعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد ازان همین معنی فرمود خاصه بعض بافندگان آنست که چون فراخ دست
شوند و بسیار لفظ حقارت درباب غله می گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجرت غله گندم آورد و چون زن او غله را بدید یک دانه جو در دست گرفته گفت دزد گرفته ام
شوهر او گفت این را سزا باید کرد تا بر ریسمان بسته او بکشند و مشهور گردند که دزد را سزا داده

مصرعه بیت [illegible]

ایم چون این خبر بحاکم کهٹرک سنگه رسید آزا طلبید و گفت باوجود حکومت من دزد را بچه قانون سزا داده آخر الامر لاجواب شده بود و چند مبلغ از انها بابت جرمانه گرفته رها کرد

مرآت سی دیکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روز سه شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الله چنیوٹی یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصے هندو بخدمت خواجه شمس العارفین سوال کرد حضرت صاحب چیزی عطا نمود بعد ازان بزبان مبارک راندند که شخصے زنبور نام بخدمت خواجه تونسوی عرضداشت که مبلغ صد روپیه برای سرانجامی چاه عنایت فرمایند خواجه صاحب مبلغ صد روپیه را عطا کرد همدرین وقت قاضی آنحضرت عرضداشت که غیر از تا غلامان و صوفیان مفلس و متقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان را این مبلغات عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تر دامن عزیزی کود عزیزان را داده بعد ازان بعضی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار دینار در دریا انداخت شخصی گفت اگر این دینار نیز کسی محتاج را دادی بهتر بودی آنحضرت فرمود من آن نمی‌کنم که زحمت خود دیگران را بدهم بعد ازان سخن در حقارت اهل دنیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه تونسوی فرمودی که دنیا مبغوض خدا تعالی و انبیا علیهم السلام و اولیا کرام ست و فرمود که مولانا رومی در حق ایشان چه خوش گفته است ابیات

اهل دنیا چون سگ دیوانه اند ۔ دور شو زیشان که بس بیگانه اند ۔ اهل دنیا چه کهین و چه مهین ۔ لعنة الله علیهم اجمعین ۔ چیست دنیا سر بسر شیرین ۔ در پی آن گلخن چون خر شدن ۔

دیهم خواجه تونسوی فرمودی اگر خدا تعالی مارا قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا زیاده تر ازین گفتی همدرین محل دعاگو عرضداشت که اهل دنیا کدام کس اند فرمود آن کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و همه اوقات خود را در پی جمع کردن آن صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن

فی قماش ونقره وفرزند وزن همچنین خدا تعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا تلهکم اموالکم واولادکم عن ذکر الله بعد ازان فرمود وقتی
حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود شب برای تو در باب ترقی دنیا بجناب رب
الارباب مناجات کرده ام خواجه نظام الدین ازین امر متفکر شده عرضداشت کرد ازین دنیا
مردان خدا پناه خواسته اند ومن از شر او بچه طور رهائی یابم فرمود دنیا با تو
هیچ نخواهد کرد اما ازار بند خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر جو آن هیچ هم
نخواهم کشاد بعد ازان فرمود دنیا فی نفسه لا مر بون نیست بلکه بحکم حدیث مزرعه
آخرت است اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
گردد واگر موافق فرمان خدا ورسول او خرچ کند سعادت دارین یابد بعد ازان فرمود
بعد از دعا گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت وآن مال فتوحات
در خرچ صلحا وفضلا صرف شدی ومقیمان حضور آنحضرت تخمیناً چهار هزار علما وامرا
وپانصد قوال ودیگر مقیمان آستان نیز افزون تر بودند بعد ازان فرمود حضرت امیر خسرو
وعلاء الدین را بعد از هر هفته جانب درویشان آستان ارسال نمودی وگفتی درویشی که
لائق اجازت باشد نزد من بیارید وحسب الفرمان جستجو میکردند وهر درویشی که در قیاس خود
لائق دانستندی نام او نوشته بحضور آنحضرت حاضر کردندی وحضرت بعض را مسلم داشتی
وبعض را گذاشته درویشی دیگر بجای وی قبول فرمودی تا انجام عمر برین منوال بگذشت
بعد ازان سخن در ذکر فریدالدین عطار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود شیخ فریدالدین
عطار در ابتدای عمر در دکان عطاری میکردند روزی مردی خرقه پوش آمد وگفت برای
خرقه عطر درکار است شیخ فریدالدین بخندید وگفت عطر برای لباس با رنگ وصاف باشد
نه برای خرقه کهنه خرقه پوش گفت با وجود چندین علائق وحرص دنیا مردن تو چگونه باشد
شیخ عطار گفت مردن تو محال بنماید آن بزرگ گفت که مردن من تو بیبین است

ذکر شیخ فریدالدین عطار

وبسیار گفتگو فیما بین جسارت آمیز کردند آخر آن بزرگ خرقه برخود کشید و پیش دوکان
آنحضرت غلطید چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جو انداخته بحق متوجه شدند بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت عقل هر عطار کاگه شد ازو طبله‌ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند روزی حضرت سلطان
ابراهیم بر تخت نشسته بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالای سقف
رفت شخصی را دید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شتری گم شده را جستجو
میکنم گفت تعجب که بر بام شاهی شتری طلبی گفت این هم محال است که با وجود تعلق
سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد ازان روزی شخصی از رجال الغیب بحضور سلطان
ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا با وجود پاسبانان و مقیمان آستان گذر
نموده پیش تخت سلطانی بایستاد و گفت ای سلطان مرا بر تخت خود جای بده تا بنشینم شاه
گفت در سرای سلطانی برو آنجا همه اسباب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شاه گفت
ملکی و موروثی من است باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملک والد
من همین طور تا چند کرسی پرسش نموده گفت این هم مثل سرای است چنانکه مهمانان در
سرای شب گذاشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس نوبت خود گذاشته
بدیگری سپرد کنند چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت هر که آمد عمارت نو ساخت رفت و
منزل بدیگری پرداخت پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
تاثیر کردند فی الحال تخت شاهی گذاشته بر کناره دریا گوشه ورزیدند بعد ازان خواجه
شمس العارفین فرمودند وقتی که بسوی بیت الله شریف روانه شدند و در هر قدم دوگانه
نفل میکردند تا آنکه بمدت چهارده سال به بیت الله رسیدند و چون از مناسک حج
فارغ شدند در کوفه بخدمت امام اعظم رحمة الله آمدند امام صاحب پرسید که از علوم ظاهری

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فرمود حُبّ الدّنیا راس کُلّ خطیئةٍ و ترک الدّنیا راس کُلّ عبادتٍ
امام صاحب فرمود همین حدیث کافیست و چند مدت بخدمت امام صاحب سکونت کرده
علم ضروریات خواندند. بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب
بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم باطنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و
دو در علم ظاهری امام محمد و امام ابو یوسف بعد ازان فرمود وقتی خلیفه منصور
حضرت امام صاحب را طلبیده گفت منصب قضا را اختیار کن امام صاحب گفت
ای میر من مرد عجمی ام نه عربی و سادات عرب بر قضا من راضی نخواهند شد
خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را
نشایم و درین که گفتم که نشایم اگر راست گویم خود نشایم و اگر دروغ میگویم دروغ گو قاضی
مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای روا مدار که دروغ گو را خلیفه خود کنی این بگفت و
نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب یوسف علیه الرحمت قضا را اختیار کرد وقتی
که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بخدمت حضرت داؤد طائی
رفته شدند و اختلاف خود را بیان کردندی اگر قول ابو یوسف راست بودی فرمودی که
این مسئله صحیح ست و اگر قول امام محمد صحیح شدی فرمودندی که قول محمد صحیح ست یعنی
بسبب کراهیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد ازان فرمود طریقه
حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته هیزم کشی میکردی و در بازار مکه معظمه فروختندی
و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
روزی در تیاری طعام درنگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام
تیار شد آن همه ایشان را دادند و عذر نمودند بعد ازان فرمود خواجه حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک بوریا جامه دیگر

(ذکر امام اعظم رح)

(ذکر خواجه حمید الدین ناگوری رح)

نبود چون وقت نماز شدی جانب مسجد میرفتندی و اهل خانهٔ ایشان در غله دان نشستندی
و ایشان آن جا در بدن پیچیده میرفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم نکردند چون
آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانهٔ ایشان بهمان جا در نماز ادا نمودی و
حضرت صاحب در آن غله دان نشستندی روزی سلطان شمس الدین غوری حال آن
حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامه پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرضداشت اگر مرضی مبارک
ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
از دکان بقال موافق حاجت خود گرفتند خواجه صاحب بخانه آمده از اهلیه خود مصلحت
پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه ببینیم اگر چیزی موجود نباشد آنچه مرضی
مبارک ایشان باشد بکنند چون جستجو کردند قدری ریسمان یافت و گفت این را فروخته
میخوریم بعد از آن هر چه باشد باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
اختیار خواهید کرد نام ایشان از دفتر متوکلین محو کنند پس این سخن در دل آنحضرت پسند
آمد و انعام سلطان قبول نفرمودند الحق کاملان حق چنین اند که با وجود امکان ترک کردند
بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمودند
خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رحمة الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود مرا غسل آنکس
دهد که سنت عصر فوت نکرده باشد چون این خبر بسلطان رسید گفت الحمد لله که خدای
تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عصر فوت نکردم بعد
از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند چون شیخ شهاب الدین
متولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
آورد حضرت غوث الاعظم بر ران خود منشاندند و بروی نظر شفقت کرده فرمودند انت
آخر المشهورین فی العراق حسب الفرمان آن حضرت بدرجهٔ کمال رسیدند و در زمانه

ذکر شیخ شهاب الدین

فتوحات بر شیخ شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار مصر زر از صبح تا شام
جمع شدی و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب هیچ درهم باقی نماندی بعد
ازان فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند و چون
آخر عمر ازان مایوس بمانند باز اولاد خود را بآن شغل امر کنند یعنی بهر صورت مقصود
ایشان ماسوی الله باشد و مردان خدا از هر دو جهان رو گردانیده بیاد حق تعالی مشغول
باشند و صحبت زن و فرزند از دل خود دور کنند بودن و نابودن اولاد یکسان دانند
اگر باشد آنرا نیز براه مستقیم امر کنند بعد ازان فرمود طالب صادق را باید که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنند زیرا که اصل همه بدیهاست رباعی ای طالب دنیا تو بسی
مغروری وی اهل عقبی تو یکی مزدوری وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری وی تو
طالب نور بلکه عین النوری بعد ازان سخن در ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی افتاد خواجه
شمس العارفین بر زبان مبارک راند که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عریضه نوشت که سبب چیست که بعض اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
تصرف می شوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سوال من بوسیله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین زهد و تقوی چیزی دیگر است و
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد همه جا نور ظهور او بینند
اگرچه مال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبتش در دل ایشان هیچ نبود بعد ازان
فرمود خواجه بهاء الدین را هفت پسر و یک دختر بود چون وقت نزع آنحضرت نزدیک
رسید پسران خود را وصیت فرمود که تقسیم ترکه بموجب شریعت دو حصه برای ولد و یک
حصه برای بنت مقرر است مگر شما را وصیت میکنم که حصه همشیره خود برابر حصه خود خواهید
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال نقود و غیره هشت حصه برابر تقسیم کردند هشتاد و [illegible]
هزار مهر هر یک را حاصل شد خواجه صدر الدین که پسر کلان بود همه مال [illegible] خدا

ذکر بهاء الدین ملتانی

ایشان کردند و دیگر صاحب ادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر با دشاه وقت رسید جمیع آن مال از ان صاحبان غصب کرده زیر تصرف خود آورد بعد ازان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بر زبان مبارک راند که این غصب دن مال برضی آن حضرت گردیده که ایشان از بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا چون بیت و ملتمس آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم درین محل سید الله بخش غزل شیخ بها والدین برخواند غزل

عقبی شکارگاه سگان سگان ما	دنیا چراگاه کمینه خران ما
جمله بشر کواکب افلاک انجمن	جبرئیل با ملائک از چاکران ما
عرش کرسی زیر زمین قدم نهان	اسلام و کفر سوزم این متهمان ما
ما خود خودی شدیم خود هم درجها	بیزار بد خدا که بی ما خدا نمی
بشنو تو از بهای سخنهای این زید	والله مکان حدث در شأن شیان ما

بعد ازان فرمودند شاه رکن عالم پسر مخدوم صدر الدین در مراتب فقر نهایت کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پای مبارک خواجه بها والدین دفن کردند بذهن خواجه بها والدین مریدی را بخواب فرمود که شاه رکن عالم را از طرف پای من بیرون کنید یا مر امکان دیگر دفن کنید زیرا نچه نزد کادلبست روز دیگر شاه رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز مکنند خود بخود از اینجا نقل خواهم کرد شاه رکن عالم از ان جا نقل کرده در روضه شاه تغلق که برای خود تیار کرده بود قرار نمودند و جهت تصدیق این امر دست خود را میان گاه از زیر زمین بیرون کرد که بعض مردمان آن را معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان ست بعد ازان سخن در مذمت کیمیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی از زبان مبارک خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست بهر آنکه

بعد از صندل باصل خود عود کند یعنی ازان چیزی باشد مس و غیره که ساخته شود
بهمان عود کند پس چنین کرد و فریب محض حرام ست اگر کیمیا خواهی خدای را یاد کن که
همه کیمیا در قبضه تصرف اوست بعد ازان این بیت بزبان مبارک راندند بیت
پرستنده گر ز ه بندگی * کند چون توئی را سرافگندگی * درین عالم آباد گردد بگنج
وران عالم آزاد گردد زرنج * بعد ازان فرمود صدقی را باید که ظاهر و باطن در را
موافق فرموده خدا و رسول دارد و بعد ازان فرمود اکثر مردمان درین زمان بمکر
و فریب کمر بسته اند که ظاهر آنها بصورت مومنان مینماید و در باطن کافر باشند بعد
ازان فرمود وقتی بسمت تونسه شریف میرفتم در شیع کیدروالی شخصی را دیدم که
کتابت میکرد پرسیدم که چرا کتابت میکنی گفت پیش ازین بروضه حضرت سلطان
باهو بر حاجت خود نشسته بودم چون ازان مکان روانه شدم هر چیزی که نزد خود داشتم
بود هم دزد برده پس خواستم که چیزی از اجرت بهم آورده پارچات و پاپوش تیار کنم
گاهی بزیارت حضرت سلطان باهو مشرف شده گذشته آری روزی بزیارت آنحضرت
مشرف شدم و فرمودند ای درویش بوقت صبح شخصی هندو پیش تو آید پس آنرا تعلیم کلمه
تا توبت روزی تو مقرر شود چون صبح پدید شخصی مسلمان الهست آید پس من حیران شدم
و تعجب کردم گفتم عجیب نیست زیرا که نظر اولیاء الله بر باطن مردم میگذرد و نه در سر شخص الحقیقت او
توهم نبود باشد

مرآت سی و دوم در ذکر تزکیه و تصفیه خواطر اربعه و حقیقت مرگ روح انسانی و حیوان

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد بنده درویش کریم بخش تونسلم و یاران دیگر نیز
حاضر بودند سخن در ذکر تزکیه نفس افتاد خواجه شمس العارفین فرمود تزکیه نفس اینست که او را از صفات
مذمومه مانند حب جاه و حب مال و بخل و حسد و حرص طعام و ریا و کبر و عجب و غضب
و حرص کلام دل را پاک کند و تصفیه دل آنست که او را از صفات حمیده باشد صبر و توبه و شکر و زهد و قناعت
و رجا و حب مولی و خلق و اخلاص و رضا بالقضا دل را منور سازد بعد ازان این بیت

مرآت سی و دوم در ذکر تزکیه و تصفیه خواطر اربعه و حقیقت مرگ روح انسانی و حیوان

زبان مبارک اند بیت دل ما کتا پاک سے بن پاکی پاک نہ ہلد ٭ تری من نہیں ہتیان کچھ نہ ہووے
کہ پاکی وزہ یک ولد ٭ ہرگز ہجہ نہ اسپاسولی برخ چٹیان سکھنی سلد ٭ بیان
نال گھر ہر یر فاضل ریکب کھنگالید ٭ بعد ازان فرمود سالک را باید کہ در تزکیۂ نفس
سعی بلیغ نماید و خود را از ہر کس کمتر داند و حب ما سوی اللہ از دل بیرون ساختہ در اذکار
و عبادت حق سبحانہ و تعالی مشغول باشد تا از لوث ہستی موہوم مصفا گردد و جمال
حقیقی و انوار سبحانی در وی جلوہ نماید بعد ازین حافظ امیر عرض داشت کہ سید
جلال قریشی التماس میدارد کہ این بندہ را یکی از سگان خود دانستہ گاہی گاہی یاد فرمودہ
باشند چونکہ افعال و اقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند در جوابش فرمود سالک را
باید کہ خود را بسگ تشبیہ ندہد بلکہ دران سعی کند کہ انسانیت حاصل شود بعد ازان
سخن در ذکر خیالات فاسدہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود خواہش نفس بر سہ قسم است
اگر آرزوی لذیذ خوردن و نرم پوشیدن و حسین دیدن و جماع کردن بہ ہا آید این ہمہ
آرزوہای نفس است و چون آرزو کبر و خود پرستی و حسد و بغض و مثل آن پیدا شود
این ہمہ آرزوی شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و ترقی اعمال حسنہ و
مانند این آرزوہای شود این خطرہ ملکیست پس سالک را باید کہ از خواہش نفسانی و
شیطانی پرہیز نمودہ باوصاف حمیدہ متصوف شود بعد ازان حاضرین مجلس عرض
داشت کہ الحمد للہ زہی طالع ماست کہ بخدمت ایشان مشرف شدہ باوصاف حمیدہ
و اذکار الٰہیہ مشغول شدیم خواجہ شمس العارفین فرمود این ہمہ اوصاف کہ بہ شما دید محض
عطای و بخشش خواجہ تونسویست ورنہ در من ہیچ نیست سبحان اللہ کہ با وجود چنین کمالات
کسر نفسی بکار بردند و فرمودند ہر کہ راہ یافت از کسر نفسی یافت چنانچہ شیخ عطار میفرمایند
بعد ازان مولوی فخر الدین لاہوری عرض داشت کہ بباعث خیالات فاسدہ در نماز
و اذکار حضور و لذت نمی آید خواجہ شمس العارفین فرمود سالک را باید کہ ورود و قبول را دوام

نبیند بشد اگرچه کار سلوک بجذبه موقوف ست اما باید بهر وجهی که باشد ترک وظیفه نکند
زیراکه عاشق را در راه معشوق جان نثار کردن ست بعد ازان این ابیات بر زبان
مبارک راند **ابیات** اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش ٭ کار کن موقوف
آن جذبه مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ ناز کی در خورد جان بازی بود
با قبول رد مبیندیش ای غلام ٭ امر را و نهی را بین والسلام بعد ازان حاجی
غلام سرور ملتانی عرضداشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت وظیفه خواندن
می آیند چگونه کنم خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیایندی هر یکی صاحب
ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت** اگر ژاله هر قطره دُر شدی
چو خرمهره بازار ازو پر شدی بعد ازان فرمود سالک را باید که بعد از خواندن
وظائف خصوصاً مسبعات عشر بجناب مجیب الدعوات دست بر داشته بگوید که ای
خداوند کریم بکرم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ثم آمین بعد ازان
شاه خدابخش سنجری عرض داشت چنانچه از علائق ظاهری خلاص کرده اید همچنان
باطن من نیز از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگهدارید خواجه شمس العارفین تبسم
فرمود مگر همت باید بعدت و برای دفع خطرات اسم یا فعال یا فتاح بار بار باید خواند و استغفار
هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خدا تعالی بینا و داناست هر فعل که ازین
صادر شود حق تعالی او را بیند و داند پس باین مطالع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
فاسده شرمسار گرداند و دائم الحضور باشد علی هذا القیاس بهر فعل خواه نیک باشد خواه
بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد ازان مولوی معظم دین یار علی
پنج شنبه نان پیش حضرت صاحب نهاد خواجه شمس العارفین فرمود این چیست گفت چه
کنم هر چند محافظت ملازمان کشت کاری بکنم اما از دزدیدن باز نمی آیند این پارها
نان شخصی فلان دزدیده اند فرمود این پاره ها آنها را بدهید و چند گنید تا ازین امر بازمانند

[illegible]

برای دفع خطرات

انگاه فرمود عجب حیرانی ست که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
باز نمانند بعد ازان بهمین فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت و
گمراهی می افتادند چنانچه ملی بلعم باعور و شیخ صنعان و برصیصا بعد برین محل
غلام محمد سیال عرضداشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود با عافیت نیکی
خاتمه آنحضرت بایمان گردید بعد ازان فرمود در مجلس وعظ بلعم باعور هفتاد دو هزار
موجود دیگر و ده هزار کاتب بر هر یک دوات از زبان وی حقائق و معارف الهی
می نوشتندی با وجود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این همه
مردمان بباعث اطاعت زنان بزمره گمراهان منسوب شدند حق سبحانه و تعالی از
شر ایشان محفوظ گرداند بعد ازان سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود بر زانوی چپ مکان خطره شیطانی ست و بر زانوی راست مقر خطره نفسانی
است و بر کتف راست جای خطره ملکیت و بر فضای دل خطره رحمانی ست سالک را
باید که هر سه اول را نفی کند و بر خطره رحمانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
غضب و فریب در دل آید این خطره شیطانی ست این را بلا نفی کند و چون خواهش
و حرص و شهوت خوردن و پوشیدن و مانند آن آید داند که این خطره نفسانی ست
این را هم نفی کند و چون طالب حسنات و خیرات باشد داند که این خطره ملکیست این
را هم نفی کند و خطره رحمانی که زیر پستان چپ محل دست این را اثبات کند تا خدای
تعالی از این شرها محفوظ گرداند بعد ازان فرمود رسیدن بحضور محبوب حقیقی بسیار
مشکل ست تا آنکه از حرص و بخل خلاصی نیابی بمحبوب نرسی چنانچه بزرگی فرموده بیت
گل توحید نروید به زمینی که در و خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین ست بعد برین محل
بنده عرضداشت که میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس و روح یکیست
اما باعتبار اوصاف حمیده آن را روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آن را نفس گویند و

فی الحقیقت این همه یکیست چنانچه بزرگی فرموده مصراع نفس و روح و عقل و دل
جمله یکیست * بر منه بی بزرگی فرموده بیت روح و دل اور جسم تینو ایک ہی چیز ہیں
فعل کی نسبت سے ہوا انمیں تمیز بعد ازان فرمود عقل ظاهری حجابست پیش ذات
حق تعالی چون عقل ظاهری زائل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد ازان فرمود نفس و روح فی
الحقیقت یک ذات اند اما گاهی آنرا نفس اماره و نفس لوامه و نفس مطمئنه میگویند و گاهی
روح و دل نامیده شد و این اختلاف اسما باعتبار اختلاف اوصاف اوست هر صفتی که بر او
غالب باشد بآن موصوف گردد ازانگاه فرمود دل این شکل صنوبری را نمی گویند بلکه
آن چیزی دیگر است که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگی فرموده بیت آدمی
آنست که دیدنی در روست * محو گان کرده یقین در روست * گر نبود این بیکر
گل آدمی * زود در و دیوار ندار دکمی بعد ازان طبیب عالم علی قریشی عرض داشت
که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
بلکه آن از عالم امر است چنانچه خدا تعالی فرموده قل الروح من امر ربی و چون از
فانی بحکم کل نفس ذائقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حالانکه از دار بدار
دیگر نقل می کند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل ینتقلون
من دار الی دار بعد ازان فرمود بعض اهل الله بجناب حق سبحانه دعا خواسته اند
که خداوندا بوقت نقل روح من بی هوشی بکنی تا از شر شیطان امین باشم زیراکه بنوار
افعال و اقوال مشروط بعقل است و هرچه در حالت بی هوشی صادر شود بران مواخذه
نیست بعد ازان سخن در ذکر عقائد هنود افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان
مبارک راند عقائد هنود آنست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور یابد و این
را دلیل خود رسیده اند بیت ... قالبها همچو سبزه بارها روئیده ام

ذکر مرگ مردان عام و خاص

بعد ازان فرمود از ابیات مولانا روم معلوم می‌شود که مرگ مردان ظاهری یکبار است و صوفیان چند هزار بار بعد ازان باین ابیات اشارت فرمود ابیات

آن گروهی کز فقیری بی‌بر اند / صد جهت زان مردگان فانی تر اند

صوفیان از صد جهت فانی شدند / مرده از یک جهت فانی در گزند

مرگ یک قتل است و این سیصد هزار / هر یکی را خون بهائی بی‌شمار

گرچه کشتش این قوم را حق بارها / ریخت بهر خونبهای آن بارها

هم چو جرجیس‌اند هر یک در سرا / کشته گشته زنده گشته شصت بار

کشته از ذوق سنان دادگر / می‌بسوزد که بزن زخم دگر

والله از شوق وجود جان پرست / کشته بر قتل دوم عاشق تر است

بعد ازان فرمود مولوی جامی نیز در بیان این معنی بیت از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها * یکبار میرد هر کسی بیچاره جامی بارها بعد ازان فرمود اکثر مردمان بر موت جامی رحمة الله علیه اعتراض میکردند و طعن میزدند و شیخ عبد الغفور که شاگرد ایشان بود در مسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی بوقت سحر بروی حالتی پدید آمد که اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون علی الصباح نمازیان بمسجد در آمدند احوال شیخ عبد الغفور دیده متعجب شدند پس همان زمان اعضای آن جمع شده بصورت اصلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر موت جامی دفع شد بعد ازان سخن در حیاتی و مماتی اهل الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود

ذکر حیات و ممات اولیاء الله

نقل اولیاء الله همچون نقل شخصی باشد که از دار بدار دیگر نقل کند لهذا هر کس که با وشان عداوت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعادت دارین بیابد پس همچو زندگان فیض اوشان باقی است همدرین محل بسبب غلبهٔ علم علی قریشی عرض داشت که چون روح اولیاء الله نقل کند وجود را طاقت و قدرت باقی ماند فرمود

چون که نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس لهذا همه کار ایشان باشد زنده گان باشند

مرآت شصت و سوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود ناظر و میر کوکی
غلام محمد گجراتی توسوی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد خواجه
شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی بر قبور
اهل الله برود جائز است که بسیار مردمان از قبور اولیاء الله فیض می‌یابند چنانچه اکثر
مردمان خاص و عام بجوار قبر فیض اثر خواجه معین الدین و حضرت غوث الاعظم بنشسته فیض
یاب شوند بعد از ان فرمود رفتن بر قبور بروز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت ست و
چون فاتحه خوانند پشت جانب قبله کرده بنشینند و بگویند السلام علیکم یا اهل القبور تا آخره
بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخوانند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پای آن بنشیند
و بگوید ای خداوند کریم بطفیل این بزرگ کار من آسان بگردان بعد از ان فرمود
شهیدان بمیان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تر اند اگر شخصی بحضور ایشان مدد طلبد
بزودی قبول افتد بعد از ان فرمود چون صاحبزاده گل محمد نبیره حضرت خواجه توسوی
فوت شدند بهاولخان برای تیاری روضه صاحبزاده صاحب تا پنصد نفر مزدور و چهل
نفر معمار بخدمت خواجه توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت
کردند که بهاولخان جهت تعمیر روضه صاحبزاده فرستاده است فرمودند حاجت روضه
نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه‌ها مسمار شوند و هیچ نام و نشان آنها باقی نمانند
بجز اعمال او پس آن معماران جانب بهاولخان عریضه نوشت که ساختن روضه حضرت
صاحبزاده قبول نمی فرمایند هر چه حکم باشد بکنیم بهاولخان نوشت اگر ساختن روضه منظور
نیست بنا مسجد شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد از ان
فرمود سالک را باید که در اعمال صالح سعی کند بهر وجهی که باشد باشد آنگاه این مصرع

مرآت شصت و سوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

ذکر بنا ساختن روضه حضرت خواجه

بزبان مبارک راند مصرعه ستیان تال گهر بهر یو فاضل زیب کیا گهگل دا بعد
ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت باعث چیست که بعد از انتقال مردان
خدا فیوض آنها بدرجه کمال نمی باشد خواجه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از دار دنیا
نقل کنند از اوصاف بشری مجرد و منزه باشند و بحق سبحانه واصل شوند لهذا حرکات
و سکنات ایشان بدرجه کمال بظهور می آیند آنگاه فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
باقی ماند و من بعض مجاهدان و عاملان را چنین دیده ام تا ایشان باشند که تسخیر مردمان و حصول
مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد بعد ازان فرمود رندی گل نام در
موضع اوچه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان تسخیر
حاضر کرده بود و چون فوت شد هیچ اثر تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تاریخ وفات
او بلفظ فضل کوچ نمود ١٢ ٩ مشهور است بعد ازان سخن در فیض رسانی
اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه احمد
تونسوی برای زیارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمود شخصی
را دید که رسن در گلو انداخته میگوید ای خواجه خواجگان یکصد روپیه و یک عورت بکر
دوازده ساله میخواهم ورنه میمیرم بعد از چند روز شخصی درویش صورت آمده مبلغ
یکصد روپیه داد و رفت باز زنی هنود بیامد و گفت ای مرد با من نکاح کن گفت
عمر تو چند سال است گفت هژده سال گفت ترا نمی خواهم که سوال من دوازده سال
است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند
گفت سیزده سال گفت ما را با تو چه کار سوال من دوازده ساله است الغرض حضرت
سجاده نشین صاحب مراجعت نمود و همراه ایشان روانه شد آنحضرت فرمود عجب
عشق میبازی که با ما روانه شدی گفت نه دوم اما کاری در پیش است اگر تمام
کرده باز خواهم آمد و بهمان رسن خواهم آویخت آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا او

شخصے

فیض رسانی کمال میباشند هر کس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد ازان
فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود آن
بشریت بگذرد و این بجز صحبت شیخ کامل نمی‌شود و مرگ اضطراری مشهور است
بعد ازان جمع آدمیان خورد و کلان باشندگان موضع سیال شریف بحضور خواجه
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب تنگی معاش نهایت لاچار شده‌ایم دعا
خیر فرمایند تا ازین مفلسی رهائی یابیم خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند فرمودند
ست که مردمان اطراف درینجا آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن
اوراد مشغول شوند اما میان شمایان تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب شریعت
متوجه باشید و در ادای صلوة پنجگانه و روزه و غیره عبادات ثابت قدم باشید اگرچه
خدایتعالی بسبب گناهان روزی کسی بند نمی‌کند اما بسبب شامت اعمال ذلت و قلت
بران نازل کند شما را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة پنجگانه قائم باشید و از
حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق چست و چالاک
باشید یقین هست که به برکت حسنات از جمیع بلیات رهائی یابید بعد ازان
بسوی محمد نعیم مکهڈوی متوجه شده احوال باشندگان مکهڈ شریف یک یک پرسیدند
گفت از همه صحبت شمایان هیچ کس زنده نماند دم سرد برآورده این مصرع بر زبان
مبارک راندند مصراع پهر پهر پور لنگائے لوکان ملک الموت معافی بعد ازان
فرمودند سه عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کنار حضرت اسرافیل علیه
السلام سکونت کرده اند و ازان هزار در هزار بسوی رحم هاے زنان سفر
کنند و دوم اهل رحم که ازینجا بعالم شهادت نقل کنند و سوم اهل این جهان که بسوی عالم برزخ

مرآت سی و چهارم در ذکر بیعت و فضیلت آن و خواستن فیض از بزرگان

سلسله دیگر روز جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سید فضل شاه و مولوی احمد یار و

مرگ بر دو قسم است

[illegible]

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرضداشت که بیعت برخند قسم ست خواجه شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع ست بیعت جهاد و بیعت نوبه بیعت جهاد آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم عزم جهاد مکه کرد مسلمانان از زیر درخت مغیلان بیعت کردند و آنها عهد بستند که با تو هم قریش حرب کنیم و تا وقت مرگ یاپیش ویم این بیعت کنندگان را خدا تعالی تعریف ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ واین را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت نوبه آن ست که جمیع اصحاب بیعت کردند و بر استقامت امر و نهی آنها عهد گرفتند چنانچه در حدیث آمده که روزی رسول علیه السلام جلوس فرموده بودند چند از اصحابان کبار گرد آن سید مختار نشسته بودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انهارا فرمود بایعونی علی اَنْ لَا تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ شَيْئًا تا آخر و همچنین در قرآن مجید می آید قوله تعالی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلٰى اَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا الی اخره همدرین مجل بنده عرضداشت که مفسد بیعت چیست خواجه شمس العارفین فرمود حکم بیعت مثل نکاح سنت یعنی چنانچه نکاح بارتکاب کبائر فاسد نشود مگر بکفر و طلاق بیعت هم بارتکاب کبائر فاسد نگردد والا بکفر و فسخ اعتقاد مرید بعد ازان سخن در فضیلت بیعت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که بیعت کردن با پیران طریقت و مشایخان حقیقت باعث حصول حسنات و وسیله نجات است چنانچه خدا تعالی در حق آنها فرموده قوله تعالی وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا همدرین مجل حکایت خواجه معین الدین بر زبان مبارک راند که در فوائد الفواد می نویسد که حضرت معین الدین را عادت بود که بر سر جنازه همسایه رسیدی و اکثر اوقات تا قبرستان نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی بر لب قبر

بمراقبه نشستی روزی شخصی از مریدان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواجه
معین الدین رح بعد ادای جنازه تا قبر او رفتند بعادت معهود بران مراقبه نشستند
و حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
از جای خود دهشت خورده برخاست و گونه مبارک ایشان متغیر شد و بعد از ساعتی
چهره مبارکش بحال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیزیست حضرت قطب الدین عرض
داشت که عجب حال مشاهده کردم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر شد بعد از
زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
مردمان این میت را دفن کرده باز گردیدند دو فرشته برای عذاب این میت آمدند
خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصا در دست
گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب نکنید گفتند
این مرید خلاف راه ایشان بوده فرمود اگرچه خلاف راه ما بود لیکن دست خود در دامن
این فقیر زده بود حکم آمد ای فرشتگان این را بگذارید بطفیل پیر او گناهان آن بخشیدیم
پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بکار آید اغلب کار شناخت ربوبیت ازو حاصل
شود بعد ازان صاحبزاده محمد زین صاحب عرضداشت شخصی که از پیر خود مرده
باشد آن بیعت کردن جائزست یانی فرمود جائز نیست اما اگر مرشد زاهد و عاشق
باشد اگر فیض او جاری گردد تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر باده
فروشی میکردی و آخر الامر ازان پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه شیخ از
اولیا نامدار بتوجه ایشان شدند و همین جا گفته اند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا
چکاره دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
داشت که بسبب مفلسی نهایت لاچار شدم مرا در بیعت خود داخل کنید تا ازین حالت رهائی
یابم خواجه شمس العارفین فرمود بیعت عهد بستن است بخدا تعالی در امر و نهی و برای حصول

realpatidar.com

دنیا بعد ازان سخن در ذکر بیعت منصور رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که حضرت منصور اول بحضرت جنید بغدادی رحمة الله بیعت کرده بود بعد ازان
به بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی هجویری گنج بخش رحمة الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسند که شیخ منصور عاق پیر خود دست دعا گو عرضداشت که شیخ منصور مردی عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بیکنار انتها ندارند پس این قدر پلیدی گناه در دریای عمیق هیچ قدر ندارد چنانچه شیخ
سعدی می فرمود مصرعه دریای فراوان نشود تیره بسنگی بعد ازان فرمود مردی
بی اعتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر بکند باز باغوای نفس و شیطان منکر او گردد
پس چنین شخصی را ترک بهترست اگرچه ازین طریق بی بهره ماند اما از شناعت انکار بزرگان
محفوظ باشد چنانچه بزرگی فرموده بیت گر نداری صدق خلاص و یقین ٭ در ره مردان
مرو جاهی نشین بعد ازان سخن در ذکر بیعت شدن خواجه تونسوی افتاد بنده بخدمت
عرض داشت که اکثر مدت طریقه خواجه مهاروی رحمة الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد و رفت میداشتی خواجه شمس العارفین فرمود درین امر حکمتی بود که روزی
حضرت خواجه نور محمد مهاروی بخواب آرام کرده بودند چه بینند که از جانب کوهستان
شاهبازی پروازکنان در دام من گرفتار آمد و الهام شد که باعث آن عزت و حرمت تو
زیاده گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاهباز بسوی کوت مهتن آمد و رفت میداشتی
و در جستجوی آن شهباز سعی مینمودی تا آنکه روزی در قریه اوچه سید جلال بحضرت خواجه مهاروی
آمده بودند و حضرت خواجه تونسوی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علمی میکردند همراه استاد
صاحب بحضور حضرت خواجه مهاروی مشرف شدند چون آنحضرت بسوی خواجه تونسوی
نظر کردند دانست که آن شهباز که در خواب دیدم همین است پس آن را دست گرفته در روضه
حضرت جلال بخاری نشسته بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند بعد ازان

بیعت شدن خواجه تونسوی

حکایت

بربین سخن حکایت فرمود که روزی مالک خواب دید که آفتاب از چاه کنعان طلوع نمود
بصندوق من داخل شد و از مروارید از جانب مغرب بیرون آمده باز بدین گرفت چون بیدار
شد از معبر تعبیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوبست اما بدون اجرت نگویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب خود خواست و گفت غلامی بی‌مثل و بیش قیمت بدست تو
آید و طفیل او بسیار مال یابی و تعبیر مروارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مروارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشهٔ سوداگری
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می‌آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالک داگر فروختند پس بعد ازان پیشهٔ سوداگری بگذاشت مال
بسیار بعوض آن یافت بعد ازان فرمود روزی مردی فتان بخدمت مولانا

ذکر مرید شدن مولانا فخر الدین

فخر الدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌دارم و شراب
می‌نوشم و زنان میکنم اگر قبول فرمایید بیعت کنم مولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یککار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد ازان آز ابیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شرابخانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیارست خان صاحب گفت اگر شراب نوشم وضو فاسد شود بعد ازان
نزد لولیان برفت اوشان نیز تعظیم کردند و گفتند بیایید برین چارپایی بنشینید جای
نشست اگر درینجا بنشینم آب مذی خواهد آمد و وضو فاسد شود پس ازانجا نزد مسجد آمد و جماعت
می‌شد در دلش آمد اگر بجماعت نماز بگذارم سعادت نماز بی‌تکلف حاصل شود پس نماز وقت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذمومه باز ماند و سعادت دارین بباعث بیعت آن

ذکر بشارت برای مریدان

حضرت حاصل کرد بعد ازان فرمود خواجه قطب الدین اوشی پیغمبر ملیند که مرا بارها ناتف
خبر داده است که جمیع مریدان حضرت گنج شکر تا قیامت داخل بهشت شوند و را نثار
دعاگو عرضداشت که در سیر الاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخدمت خواجه گنج شکر

آمد و گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من ببیند بهشتی
خواهد شد چون این سخن خواجه فرید الدین بشنید فوراً در حالت شدند و گفتند هر آنکس که
باین درویش بیعت کرد یا با اولاد و مریدان من دست ارادت داد او بهشتی باشد
بعد ازان بنده عرض داشت که با اهل قبور بیعت جائز است یا نی خواجه شمس العارفین
فرمودند با اهل قبور بیعت جائز نیست اگر با اهل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بهتر است که سردار همه مخلوق اند بعد ازان فرمود اگر
برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اهل الله برود جائز است زیراکه بسیار حاجات
از طفیل آن حاصل شوند بعد ازان غلام احمد جوهرکانی عرض داشت که بیعت کردن
با چندین بزرگان جائز است یا نی خواجه شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اهل فقر
نحس و ناجائز است مگر وظیفه گرفتن و فیض حاصل کردن مستحسن و بهتر است بعد ازان دعا
گو عرضداشت که رفتن بخدمت بزرگی سلسله دیگر چگونه است فرمود طالب صادق را باید که
تصور شیخ خود کرده برود و نسبت او را نسبت پیر خود داند و آنچه از و حاصل شود آنرا
که به برکت و عظمت پیر من است و اگر چیزی حاصل نشود در حق او هم بدگمان نشود
بهر آنکه اکثر مردمان بحضور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بحضور حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم مشرف شده صدق آورده بمرتبه اعلی رسیدند و ابوجهل با وجود مشاهده معجزات
کذب آورد و از سعادت ایمان محروم مانده بجهنم رسید بعد ازان سید گلاب شاه
اورنگابادی عرضداشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود مرید
را پیش خود بنشانده حال او دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده سوره
فاتحه و پنج آیت اول از سوره بقره و آیت شهد الله تا حکیم و آیت مبایعت تا علیما و درود
شریف یکبار خواند بر دست او دم کند تا بر روی و سینه خود بمالد بعد ازان وظیفه موافق حال

او از شاد و شد در بیعت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو با این عاجز و شیخ
این عاجز و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که وجود خود را بر شریعت مصطفوی و
روح خود را بمحبت الهی مستقیم داری

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و اطاعت و آداب و تصور آن

روز دوشنبه سعادت قدم
بوسی حاصل شد سید احمد پوتهو ماری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آن است که
مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند خواجه شمس العارفین فرمودند
آنست که مرید خود را غنای قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته بمحبت الهی مشغول گرداند
نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب می آید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه وسلم جیفه
فرموده و دوستان خدا نیز ازین احتراز نموده پس رای اهل دنیا مخالف رای اهل الله است
بعد از ان فرمود پیر در لغت آن را گویند که موی او سفید باشد و در اصطلاح صوفیه پیر آن
ست که قلب او از اوصاف مذمومه پاک شده باوصاف حمیده معمور باشد بعد از ان
سخن در ذکر اطاعت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که در متابعت پیر خود
بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و نشستن چه در خوردن و آشامیدن بعد از ان
شش نفر از مجاوران روضه خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نیز آمدند و سر گرده
ایشان پنج یا شش خرما پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب
پیچیده بر کرسی نشست غلام محمد درویش گفت عالمان و سیدان بسبب رعایت آداب
حضرت صاحب بر زمین می نشستند و ایشان بالا تر نشسته اند ازین سخن خشمناک شده
میگفت که این همه خواجگان از خانه بابان فیض یافته اند ما را چه ترک ادب است بعد از ان
فرمود سیدان هر چند متواضع شوند بابری کبر از نشان اهل نمی شود و همین طور عالمان
با علم خود را اهل کبر نکنند قرار نگیرند بعد از ان فرمود مرید را باید که متابعت شیخ خود لازم

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و اطاعت و آداب و تصور آن

متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانند چنانچه در حدیث آمده الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته بعد ازان سخن در تاکید گرفتن پیر افتاد فرمود بغیر پیر بمنزل مقصود نمی رسد
که در مثنوی معنوی آورده شخصی که بی پیر راه سلوک رود مانند آن شخصی ست که آهن سرد را
بکوبد و هیچ حاصل نشود تا آنکه از داود علیه السلام نیاموزد چنانچه در مثنوی آمده بیت
پیر را بگزین که بی پیر این سفر ۔۔ هست بس پر آفت و خوف و خطر ۔۔ و دیگر جا آمده
پیر باشند نردبان آسمان ۔۔ تیر پران از که گردد وز کمان بعد ازان ذکر ترقی حسنات
مشایخ و مشاهدات افتاد فرمود ثواب اوراد و اشغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه
اعمال شیخ او می نویسند و همان قدر که هر دو را حاصل ست بنام شیخ بالا رقام
نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام و درجه بدرجه زیاده میگردد مثلاً مرید را اگر یک نیکی
نویسند بنام شیخ او دو نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت و
پیر پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و دو نیکی نوشته شود و علی هذا القیاس حسنات مشایخ
بیشتر شوند بعد ازان سخن در ذکر صلاح صفات باطن و پوشیدن کلاه افتاد همدرین
محل میان احمد خوشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدمت آنحضرت حاضر شد خواجه شمس
العارفین فرمود سالکان را باید که در اوصاف باطن سعی نمایند ظاهر چه باشند باشند زیرا که
درویشی بر لباس ظاهر موقوف نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
حاجت بکلاه چهار ترکی داشتن نیست ۔۔ درویش صفت باش کلاه تتری دار
بعد ازان ذکر کلاه چهار ترکی افتاد فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث الاعظم
رضی الله تعالی عنه وقت وصال کلاه خود بمریدان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی
با این علامات درین جا بیاید این کلاه من او شما را باید داد پس بعد از چند مدت خواجه
فرید الدین گنج شکر قدس سره در بغداد رسیده در درویشان آن علامات دریافتند
معاینه کردند مگر کلاه حواله شان نکردند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه موصوف
شمس العارفین فرمود بهتر ست لیکن چه باید کرد اما نسبت انوال بدا فعال دم اشتغال بحضور و تربیت ۱۲

خود بخود بهوا پریده بر سر ایشان آمد بعد ازان فرمود که این ذکر موجب کتاب فوائد الفواد
درست نیست زیرا که دران می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
در مطالعه کتابی مشغول بودند و در انوقت کلاه چهار ترکی بر سر آنحضرت داشته بود
پس ازین واقع معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین الدین
را عطا کرده باشد بعد ازان فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بداونی رضی الله تعالی عنه
بر کناره حوض نماز میخواندند شخصی آمد و گفت که شاید این کلاه از مریدان بهاء الدین باشد بعد از
نماز فرمودند من از فرید مینی ام تو بکدام علامت مرا از بهاء الدینی می شناسی گفت مریدان
بهاء الدین همین طور دستار می بندند پس همان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
فرو کرده بطریق خواجه فرید الدین گنج شکر برگرد اگرد سر گردانیده بندند که آنرا پیل گوشه
میگویند درین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
دیدم که بروز جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
ملا سنجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد خواجه صاحب آنرا دیده واپس کرد و گفت که این
کلاه مخالف کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من مغربی دار بود
آنگاه فرمودند عجب تابعت ست که بقدر موی از اتباع شیخ تجاوز نمی کردند بعد
ازان سید خدا بخش و نیاز درویش بوسیله مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
که حال ما این بسیار خراب ست تا آنکه رضامندی ایشان نشود ما را هیچ حال نسبت خواجه
شمس العارفین فرمود راضی خواهم شد مولوی صاحب باز عرض داشت که چون بصیغه
مستقبل رضامندی را اقرار دادند ازین معلوم شد که در رضامندی ایشان دیر ست
فرمودند اگر ایشان بر گفته من عمل کنند ما هم راضی باشیم بعد ازان صاحبزاده
محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود شریف باین
طریق میخواندند اللهم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمودند

مولانا و استاذنا مولوی محمد علی مکهدوی رحمة الله علیه تبرک بجا لفظ و علی آله و علی شیخنا
میخواندند روزی عرض داشتم که علی شیخنا گفتن چه حاجتست زیرا که در حدیث کل
تقی و نقی فهو آلی همه متقیان داخل اند حضرت استاذنا فرمود اگرچه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
از تعمیم بهترست بعد ازان درین اثنا بنده عرض داشت که فنا فی الشیخ چیست خواجه
شمس العارفین فرمود در صورت پیر خود چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
خود را نداند بلکه صورت پیر و مرید یکی گردد بعد ازان مناسب این حکایت فرمود که
چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند و در ریاضت و عبادت
از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین و بهاء الدین در یکجا
نشسته بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام ست و بهاء الدین
کدام ست سبحان الله که در چه اتحاد پیر و مرید چنان بکمال رسید که صورت هر دو یکی گردید
بعد ازان فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مرید را جهت بریدن کاه روانه ساخت
هر یک کاه سبز برید اما شیخ بهاء الدین گیاه خشک برید پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود باعث
چیست که تو خشک بریدی و دیگران سبز گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم آن
دیگران پرسیدند که شما هم شنیدید گفتند نی بعد ازان همدرین محفل پیر عرب شاه عرض
داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیر خود ظاهر کند یا نی فرمود مرید صادق
را ظاهر کردن حاجت نیست خود بخود مدد پیر بحال مرید شامل باشد چنانچه در مثنوی
معنوی مینویسد بیت دست پیر از غائبان کوتاه نیست ٭ دست او جز قبضهٔ الله نیست
بعد ازان سخن در ذکر محبت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
پیر خود بر غیر مقدم دارد آنگاه بر همین حکایت فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی [illegible]
و چهل تن از درویشان صاحب شغل سکونت میداشتند و یکی از مریدان خاص مولوی
قادر بخش از ان حضرت رخصت یافته برای حصول علم جانب هندوستان برفت در

شخصے آمد مردی توانگر حال و پرسید بخانه خود برد و دخترے خوب شکل زیور زر پوشیده
برتخت مرصع قرآن مجید میخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
روپیه جاگیر میدارم آن هم بملک ایشان ست مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم میروم
بعد از تحصیل علوم هرچه مرضی ایشان باشد بجا آرم و چون بعد از تحصیل علوم مراجعت
نموده بخدمت حضرت تونسوی آمد بمجرد صحبت آنحضرت محبت آن زن در دلش نماند
و باقی عمر بعشق پیر بگذرانید بعد ازان روزی حاجی غلام سرور ملتانی آورده فرموده
تهی سعادت که بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدی ما باید که در اذکار و اشغال
سعی بلیغ نمائی تا حب حرمین شریفین و اهل آنها فوت گیرد که ثمره همه عبادات محبت الله
و حب رسول الله است آنگاه فرمود محبت و الفت پیر عین محبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ست و هم مرید را باید که در ذات پیر هستی خود را محو کرده ظهور ذات
حق و رسول علیه السلام را ببیند چنانچه بزرگے فرموده رباعی چونکه ذات پیر را کردی قبول
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول گر جدا بینی ز حق تو خواجه را گم کنی هم متن و هم دیباچه را
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود پیر پرستی نزد ارباب ظواهر بت پرستی ست و
نزد مردان حقیقت عین حق پرستی ست غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پرستے
چیست فرمود آن مرتبه فنافی الشیخ ست و فنا آنست که جمیع اخلاق و اوصاف مرید
باوصاف شیخ خود مبدل شوند بلکه کمال فنا آن ست که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
پیر گردد بعد ازان سخن در ذکر تصور شیخ افتاد خواجه شمس العارفین فرمود طالب صادق
را باید که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی ازان جلوه نماید چنانچه بی بی زلیخا در عشق
یوسف علیه السلام بیقرار شد و در خواب سوم الهام شد مصراع عزیز مصرم و مصرم مقام ست
پس بی بی صاحبه را تسکین خاطر حاصل شد لهذا عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
کرد آخرالامر حسب گمان آن صاحبه محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود واصل گردید

رباعی در [illegible]

ذکر تصور شیخ

همین مثال برای سالکان راه خدا کافیست بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب
عرض داشت که شخصی جانب تونسه شریف قصد سفر میکرد اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
بنویسند خواجه شمس العارفین فرمود محض برای رضامندی صاحبزاده الله بخش سجاده نشین
نوشتن امر ضروریست ورنه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
ما بوی پیرهن را در جان ذخیره داریم * شاید ز مصر نامد امروز کاروانی * یعنی تصور
صورت خواجه تونسوی در دل من قرار گرفته است بجز محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
چنانچه بزرگی فرموده بیت دلم خانه مهر یار است و بس * ازان می نگنجد درو کین کس
پس ای درویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا جلوه
نماید چنانچه بزرگی فرموده بیت گر بجوئی ذات حق را صورت مرشد ببین * عاشق
شو ذات حق را اندران روشن ببین * بعد ازان مولوی محمد احسن صاحب ساکن
سیکی ڈهوک و مولوی عالم دین از تونسه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجه شمس
العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر ازانها پرسید گفتند این قدر
مسافت محض بتوجه ایشان بمدت شش روز رسیدیم خواجه شمس العارفین فرمود آفرین
باد که باوجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید همدرین محل مولوی غلام محمد
ساکن گڈهیتی این بیت خواند بیت دست پیر از غایبان کوتاه نیست * دست او
جز قبضه الله نیست * بعد ازان حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
چون مرو پیر مرا گشت یار * نیست مرا حاجت آمرزگار * آنگاه فرمود شخصی بخدمت
حضرت خواجه تونسوی عرض داشت و برین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار
آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجه موصوف در جوابش فرمود ای بیخبر
چون انسان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس بمابین آمرزگار و
آموزگار هیچ فرق نماند در همه جا ظهور خدا تعالی بیند چنانچه خواجه معین الدین فرموده بیت

صفات و ذات چو از هم جدا نمی بینم ؛ بهر چه می نگرم بجز خدا نمی بینم **بعد ازان**
دعاگو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود خواجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
پیش خود دارد یا در دل تصور کند و یا بر خه مانند برقعه پوشد الغرض بهر طوریکه میسر شود صورت
شیخ را نگهدارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور پیر خالی نباشد
بعد ازان دعاگو عرض داشت که چون تصور نفی ماسوای الله کرد پس اثبات ذات
حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفی کند و شیخ را مظهر ذات
دانسته اثبات کند همدرین محل فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نهایت نافع است
بعد ازان مولوی محمد عظیم ساکنه گنگال عرضداشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
حکم چیست فرمود جائز ست که پیش امام تصور نموده سجده کند **بعد ازان** بنده عرض
داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرورست یا در همه اوقات خواجه شمس العارفین
فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی رهائی یابد **بعد**
ازان فرمود تصور نعمتی ست عظمی و سپر بست از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر کامل
حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود **بعد ازان** فرمودند مردی بر زنی عاشق بود زن
نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه آهسته آهسته با و گفتگو شد و بعد از چند مدت باو ملاقی شد چه
بیند که شیخ او میان ایشان استاده است چون صورت پیر را دید فوراً از زنا گذاشت و گریخت
درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاصل تر اند یکی ذکر حق و دوم تصور پیر خواجه
شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق ست چون برین دو امر کسی استقامت کند زود
بمقصود برسد **بعد ازان** صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت در ان سالی که من همراه
شما در تونسه شریف رفتم چون ایشان به آستان خواجه تونسوی رسیدند شخصی نیز رفتار
بیقرار بر شما نظر بسته میآمد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
کس اند گفتند حضرت صاحب سیال شریف اند گفت من صورت حضرت خواجه تونسوی

دانسته پی ایشان دیده‌ام و جمیع عظما ایشان بشابه آنحضرت دیدم همه در یک محل
فرمود آن ذات بیمثل بود مورچه با سلیمان چه نسبت دارد بیت هر گدای مرد سلطان
کے شود پشه آخر سلیمان کے شود همدرین محل مردی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بگریست خواجه
شمس العارفین فرمود ای برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بشابه صورت خواجه
توسوی می بینم لهذا بی اختیار گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردمان تصدیق نموده
که میان صورت خواجه سیالوے و خواجه توسوی فرق نمانده بود بعد ازان فرمود زنی
از قریه سیال بخدمت خواجه توسوی رفت و آنحضرت بر مصلی غلطیده بودند چون نظر کرد
وجه می بیند که گویا تودهٔ زر بر مصلی افتاده است حضرت او موصوف عرض داشت که
بزرگان بعض اوقات بصورت دیگر ظاهر می شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
خواجه توسوی در قریه انجه دهن بر عرس حضرت گنج شکر رفته بودند محل وسیع مجلس سماع
آراسته کردند و حضرت خواجه توسوی بسوی وضع متبرکه متوجه شده نشسته و مولوی
علی محمد پیش امام و من جانب جنوب نشسته بودیم و باعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزاده نور محمد مهاروی را جذبه شد و خدا بخش
لانگری مبلغات بر داشته بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت صاحبزاده چند مبلغ
گرفته دست بالا کرده بقوالان میدادند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کردم گونه
مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات از و شعله میزدند چون این معنی پیش علی
امام اظهار کردم گفت این چه می بینی بیشتر ازین تجلیات نورانی از ایشان روشن بوده
بعد ازان فرمود مردی بت پرست در ولایت خراسان رفت و شخصی از قوم [illegible]
با و مقابله کرد و تیغ کشیده بر سینهٔ او بزد و چنان آواز بر آمد که گویا بر سنگ سخت زده است
چون سینهٔ او بشگافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود تصور بت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینهٔ او پیدا گشت آنگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
که معبود خود در سینهٔ او پدید آمد بعد ازان فرمود اگر مرید صادق تصور شیخ چنان میکند
که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطالع ذات در صورت پیر کند بمقصود حقیقی
خواهد رسید آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت زلیخا از زلیخائی رمیده
ازان صورت بمعنی آرمیده ٭ بعد ازان سخن در آداب پیر افتاده عاگر عرضداشت
که آداب شیخ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
نوشته اند اما معلم آداب عشق است هر چند که عشق بیشتر باشد اداب محبوب خود بخود معلوم
شوند همدرین محل عرضداشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
ترک ادب است آنگاه فرمود مریدی مرید خواجه توسوی بفاصله شش کروه از تونسه شریف
سکونت میداشت و همیشه صلوة جمعه در تونسه مقدسه میگذارد و شب شنبه بهمانجا گذاشته
باز تا موضع خود پس پای میرفت باز عرضداشتم که آداب پیر چه حاضر و غایب چگونه اند
فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت خیالی و جمانی یکسان باید چنانچه مولوی جامی فرمود
غزل یار رفت از چشم لیکن روز و شب در خاطرست ٭ گر بصورت غایبست اما بمعنی ظاهرست
عشق اندر ظاهر و باطن نه بیند غیر دوست ٭٭ پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهرست
در حضور دوست هر جانب نظر کردن خطاست ٭ یکزمان حاضر نشین ای دل که جانان حاضرست
بعد ازان بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات سابق
و شوق بسیار ترقی در نفس خود می یابم و چون از حضور فیض گنجور مهجور شوم آنحالت نسبت
حضور کمتر گردد باعث چیست فرمودند تعجب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد که
ما را نیز همچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواجه توسوی رخصت شده بخانه خود آمدندی
بنسبت حال سابق لذت و لطف کم می شد آنگاه فرمود چون شوی تنزل واقع شود
در صحبت نیکان باید نشست و مطالع کتب سلوک و توحید باید کرد تا به برکت ایشان شوق تو افزون گردد

بعد ازان سخن در قدم بوسی افتاد سید محمد شاه نام بخدمت خواجه شمس العارفین رح
آمده قدم بوسی کرد مولوی محمد جان بسوی آن سید فرمود چنین قدم بوسی در شریعت
جائز نیست زیراکه مشابه سجده شود و سجده مرآن ذات حقیقی را شایان ست بهادر شیخ جلیل
بنده عرض داشت که درین مسئله چه حکم ست خواجه شمس العارفین فرمود چون حق سبحانه وتعالی
جمیع ملائکان را حکم داد که آدم علیه السلام را سجده کنید آنکسان که سجده کردند مقبول شدند
وکسی که انکار کرد مردود شد زیراکه آن سجده مرآن حق را بود نیز همین اولیاء کرام صوفیه
عظام قائم مقام انبیا علیه السلام اند چنانچه در حدیث آمده ست الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته اگر شخصی پیر خود را مظهر ذات حق دانسته قدم بوسی کند جائز ست بزرگی فرموده
چونکه ذات پیر را کردی قبول * هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا بینی ز حق تو خواجه را
گم کنی هم متن و هم دیباچه را بعد ازان فرمود که بخدمت خواجه نظام الدین آمده
سر بزمین نهاده قدم بوسی کرد عالمی گفت این امر مخالف شریعت ست آن شخص خاموش
ماند باز آن عالم تکرار کرد خواجه نظام الدین فرمود که پیش ازین امم سابقه این را جائز داشته
اند بلکه ثواب ست چنانچه در تفسیر روفی آورده که بزمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از مردمان تقبیل دست و پای مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوقوع آمده
وحضرت رسول علیه السلام ایشان را ازین امر ممانعت نفرمود چنانچه در صحیح ترمذی مذکور ست
حدثنا ابو کریب حدثنا عبد الله بن ادریس وابو اسامة عن شعبة عن عمرو بن
مرة عن عبد الله بن سلمة عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبه
اذهب بنا الی هذا النبی فقال له صاحبه لا تقل نبی انه لو سمعک لکان له
اربع اعین فاتیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات فقال
لهم لا تشرکوا بالله شیئا الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن هر دو شخص دست و
پاے مبارک آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بوسید کر راوی گفت قال

فقبلاه یدیه ورجلیه وقالا نشهد انک نبی النبی و در تنبیه الغافلین مسطور ست که قال الاعرابی
ائذن لی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل راسک ورجلیک فاذن له فقبل
راسه ورجلیه الحدیث و در صحیح بخاری و شفاء قاضی مذکور ست و رای ابن عمر ابن
اسامة بن زید فقیل له هو محمد بن اسامة فطأطأ ابن عمر راسه ونقر بیده
الارض وقال لو راه رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحبه الحدیث بدان ای
عزیز در ینباب احادیث دیگر نیز آمده اند بسبب طوالت کلام ننوشته بعد ازان فرمود
سالک را باید که در امور شریعت سعی بلیغ نماید زیرا که شریعت نردبان طریقت و حقیقت ست
هر کس که بمقصود رسید ازین راه رسید بعد ازان مولوی سراج الدین سکنه کهرطیه عرض داشت
که چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او بر من گران آمد پیشه ملازمی آن
بگذاشتم خواجه شمس العارفین فرمود میان تعظیم فقیر و امیر فرق ست اهل دنیا محض برای
حصول دنیا میکنند این تعظیم ثلث ایمان را ضائع کند و صوفیان محض برای خشنودی
آنها کنند این عین ثواب ست بعد ازان فرمود پیر را باید که موافق استعداد مرید ورد او
و اشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر جنس حذر کند و با صلحا و علما صحبت دارد و در اطاعت
شیخ ثابت قدم باشد تا بمنزل مقصود برسد بعد ازان سخن در ذکر عامل و صوفی افتاد
خواجه شمس العارفین فرمود میان عامل و صوفی فرق ست اگر عامل را از کسی آزاری یا رنجی
برسد در عوض آن عمل خود را جهت هلاکت او میخوانند و صوفی بضد ایشان عمل کنند یعنی هر
رنجی و بلائی که برسد از خدا تعالی میدانند و عوض آن نمی طلبند بلکه در حق او احسان کنند چنانچه شیخ
سعدی فرموده مصرع اگر مردی احسن الی من اسا بعد ازان فرمود علمای
ظاهر سلاح علم را تیز کنند و بر نشانه مقصود که وصال است نزنند و همه عمر خود را در آموختن علم
بگذرانند و بعمل آن نمی کوشند و صوفیان در عمل میکوشند و تیر را در حق گرفته بر هدف میزنند
و داخل حق شوند بعد ازان غلام حسین قریشی عرض داشت که معنی لفظ لا رهبانیة

چیست فرمود صوفی بباعث کمال محبت در متابعت محبوب مستغرق میماند واز رعایت
مذاهب فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مقید مذاهب نباشد و همه مذاهب را نظاهر و داند و
دیگر آنکه مذهب صوفی لاست یعنی لاموجود فی الکونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه
کرام بمرتبهٔ فنا و فناء الفنا برسند از قید مذاهب بگذرند بعد ازین بر محل این بیت بر زبان
مبارک راندند **بیت** مذهبا ندی دروازے اوچی عاشق وارہ موری عشق ہوران
بد شور مچایا بھن ورٹے جا زور پٹن **بعد ازان** فرمود چون شخصی علتی چیزی
اختیار کند علت گردد اگرچه سنت باشد و همچنین مردی کامل بهر چیزی که عمل کند
خواه کفر باشد ملت گردد و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** هر چه گیرد علتی علت
شود کفر گیرد کاملی ملت شود بعد ازین محل قریشی مذکور عرض داشت که فعل کامل
را بکفر چرا نسبت کردند فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی ست که نزد بعضی کفر باشد
و نزد بعضی عین ایمان **بعد ازان** سخن در فضیلت فقرا افتاد خواجه شمس العارفین
حکایت سلطان محمود غزنوی بر زبان مبارک راندند که چون محمود غزنوی قصد سفر
هندوستان کرد طفلی خورد سال همراه خود برد و پرورش و نیکوئی کرد چون بلوغت رسید
بر تخت شاهی بنشاند روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید گفت
در خورد سالی چون مادر من با من تنبیه کردی گفتی که خدایتعالی ترا بحواله سلطان محمود بکند
و والد از روی شفقت مادر مرا گفتی که چنین دعا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود
می بینم آن سخن مادر مشفقه یاد آرم و بگویم اگر مادر من و پدر بودی دانستی که خدایتعالی خلاف
رای مرا دولت شاهی عنایت فرمود **بعد ازان** فرمود که مراد از مادر طبیعت ست که
هر وقت انسان را از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفتهاست و عقل مثل
پدر ست این هم از ان فقر باز داشته با مور دنیا فانی مشغول می سازد و محمود مراد
مرتبهٔ فقر ست که چون مرید صادق در سلوک فقر قدم زند بتخت سلطانی که وصل حق ست برسد

مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اہل اللہ

شب پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور الله هزاروی و سید فضل شاه پیشاوری
و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندکه
وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مشکوة شریف باب سماع
بکشادند مرا نزد خود طلبیده گفتند که بلین حق پن شرح شیخ عبد الحق را برآوردند در آنجا نوشته
بود که امام غزالی رحمة الله علیه سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
بعد ازان سه کس مطرب آمدند و خواستند که سرود با ساز کنیم خواجه شمس العارفین فرمودند
ساز بربط خود را بپوشانید اگر سخنے گفتنید بی ساز بگوئید پس آنها همچنان کردند بعد ازان
فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم که هفت کس از صحابه کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویه
و مقداد و طاؤس وغیره آواز بربط شنیده اند مولوی نور الله پنیوی عرض داشت که بعض
مردمان آیت لهو الحدیث در حق سماع دلیل آرند آیة سماع نیست بلکه سبب نزولش آنست که
یهودی مدینه منوره بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و اسفندیار یاد کرده باز بمدینه
آمدند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وعظ قرآن مجید بیان فرمودی آن
یهودان علیحده حلقه زده قصائص رستم و اسفندیار میکردند پس در حق آن یهودان خدا
تعالی آیت لهو الحدیث نزول فرمود بعد ازان مولوی نور الله صاحب التماس کرد
که حرمت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچه در مشکوة شریف
مسطور جاریتان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخر و هم در سنن ابن ماجه
آمده بروایت معوذ بنت ربیع دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عندی
جاریتان تغنیان الحدیث خواجه شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم نوشته
است که روزی حبشیان در مسجد سرود میکردند و حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها
ذقن خود بر دوش رسول الله صلی الله علیه وسلم نهاده می شنیدند بعد ازان دعا گفته

نزول آیت لهو الحدیث

حدیث در اباحت سماع

عرض داشت که حضرت خواجه تو سوی سماع باساز می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدی و در اجودهن بعرس حضرت گنج شکر در
روضه مبارک آنحضرت بمحراب مسجد نظامی جلوس فرمودی چون وقت ختم نزدیک شدی
قدر ساعتی پالکی نشستی و باز فی الحال به برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز نزد ایشان
سماع میکرد آنرا بیرون کردی و گفتی که درینجا عالمان میایند و نزا بزنند بعد ازان
مولوی معظم دین عرض داشت که چون منازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیران
میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و حالانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنودند سید اله بخش
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کمال
حوصله آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد ازان فرمود
شخصی بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین بمجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چونکه آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید الله بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا نی فرمود ساز و مزامیر در مجلس ایشان
هرگز نبودند بلکه دستک زدن را نیز منع فرمودی بعد ازان سخن در فضیلت سماع
افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ای درویش راهی که زاهد بمدت کثیر طی کند صوفی بحالت
سماع بیکآن قطع کند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت جائی که
زاهدان بهزار اربعین رسند ٭ مست شراب عشق بیکآه میرسند ٭ و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع ترست و کثرت سماع باعث قساوت دل ست و پریشانی خاطر

بیان آنکه سماع خواجه [illegible]

بیان آنکه سماع خواجه نصیر الدین [illegible]

بیان آنکه سماع خواجه نظام الدین [illegible] در فضیلت سماع

ذکر تعریف شنونده سماع

پس سالک را باید که گاهی گاهی بشنود تا ذوق در دل تازه گردد بعد ازان فرمود شنونده
سماع را فکر درست باید تا شنیدن او حلال باشد چنانچه سالکی و عالمی با یکدیگر گفتند که سازها
بوقت زدن چه گویند عالم گفت طبله گوید قدیم را بهڑوا و آواز دیگر در پهٹ پهٹ و کنسیان
میگویند لعنت لعنت و ربط میگوید ئی تون کینون آهنی این ئی تون کینون آهنی و
ولولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اهنون اهنون و سالک گفت بگمان من
اینست طبله گوید تو هین تون هین و آواز دیگر بر حق بر حق و کنسیان میگویند یا رب
یا رب و ربط میگوید تو هین تون این تو هین تون این و لولیان بدست اشاره کنند

ذکر جذبه بر دو قسم است

اسو چه اسو چه بعد ازان سخن در جذبه افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود جذبه بر دو قسمست
یکی آنکه با هوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دویم آنکه اختیار
ماند و نه هوش از همه امور بی خبر باشد پس ضو بصورت اولی نمی شکند و در صورت ثانی
بشکند بعد ازان بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان جاهل و لاکجور منسلک
شده حالت و جذبه میکنند و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد بمانند آنرا حکم چیست
خواجه شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذبه در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که باین مرتبه
نرسیده باشند حالت ایشان مجازیست بعد ازان فرمود در پاک پٹن شریف بسیار
هنودان در محفل صوفیان آمده حالت و جذبه میکردند پس بعد از حالت بمذهب کفر
می ماندند چنین حالت نزد صوفیه کرام هیچ فائده ندارد بعد ازان فرمود سماع موصل
الی الحق ست مر اهل طریقت را و نقصان ست اهل شریعت را بعد ازان سخن

ذکر استغراق خواجه تونسوی

در ذکر استغراق افتاد و مهر محمد بخش عرض کرد که مسمیان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
چانڈیا ساکنان بلده لیه باراده زیارت حضرت خواجه تونسوی میرفتند و در راه حسین
کنجال از رفیق پرسید که شما را حضرت صاحب می شناسند و نام تو میدانند غلام حسین گفت
ما را یقین نیست که حضرت صاحب از ولدیت و قومیت و اسمیت و سکونت من واقف باشند

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
اوّل حسین گنجال اندرون رفته قدم بوس شد پرسیدند که تو کیستی گفت که من حسینم فرمودند
کدام حسین گفت حسین گنجال ام فرمودند حسین گنجر باز عرض کرد که حسین گنجال ام فرمود
خیر بنشین بعد ازان غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بنشین
شما خیریت است بعد ازان فرمود که روزی بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بخدمت
رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید کدام است گفت عائشه ام فرمودند کدام عائشه
گفت دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند کدام ابوبکر گفت یار شما پس رسول علیه السلام
خاموش شدند بعد ازان فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیا می آید بعد ازان
سخن در ذکر استغراق شیخ عبد الحق ردولوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی زیر
سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در
دل ایشان غلبه کرد و همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد ازان فرمود وقتی در تونسه
شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبد الغفور پسر غلام نبی مهاروی را حالتی پیدا شد
و بچادر خود بر روضه مبارک خواجه تونسوی جاروب کشی میکرد بحالت استغراق مستغرق میبود
و بسبب غلبه جذبه جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی دران حال نزد آنحضرت
رفته این شعر هندی گفتم هندی عشق تیرے نے هم مهین سرایان کو بهی مهندی چاناهی
سوی من دیده باز باستغراق مشغول شدند بعد ازان فرمود که از مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمة الله علیه در راه میرفتند دیدند که
دو شخص چیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان نفس می آیند
چون نزدیک آمدند و آن دو کس قوالان بودند و بر دوش شان سازها بودند همانجا نشسته
سرود شروع کردند بمجرد شنیدن آواز تن مبارک آن حضرت همه خون شد چون قوالان این
حال معاینه کردند بگریختند و رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چکنم پس جا در آنحضرت

ذکر استغراق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

ذکر استغراق شیخ عبد الحق ردولوی

ذکر استغراق صاحبزاده عبد الغفور مهاروی

ذکر استغراق حضرت محکم الدین [illegible]

پیراہن خود انداختہ بنشست آہستہ آہستہ زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت بدستور سابق درست شد و روان شدند آنگاہ فرمود کہ استغراق آنحضرت چنان بود کہ اکثر اوقات بہ نیت نماز استادی تا بجایی کہ وقت نماز فوت می شدی و نیت نماز ہنوز تمام نشدی و بعض اوقات اگر بوقت نیت نماز کسے سرود کردی ہمان وقت نیت ایشان کامل شدے آنگاہ فرمود کہ در حق ایشان سرود نہایت مفید بود و در حق بعض مبتدیان زہر قاتل ست بعد ازان مردی عرض کرد کہ شخصے در ملک چہچہ خود را بشیخت مشہور ساخت و اکثر مردمان دہات نواحی بآن بیعت کنند و در حق چشتیان ام طعن کنند خواجہ شمس العارفین فرمود چہ طعن کنند گفت گویند کہ خواجگان چشت سرود می شنوند و این حرام ست خواجہ صاحب فرمود این عجب مسلمانیت کہ عناد و تعصب در حق مسلمانان حلال دانند و سرود حرام کہ اکثر مردمان بوسیلہ سماع بحق واصل شدند

مرآت سی و ہفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان او و ذکر تبرکات سرور کائنات و اولیا نامدار

شب دو شنبہ سعادت قدمبوسی حاصل شد معززان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر محبت خدا تعالی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود اصل ہمہ عبادت محبت الہی ست ہر چند محبت زیادہ تر باشد ہمان قدر در عبادت او تیز تر گردد ہم درین محل بندہ عرض داشت کہ ترقی محبت الہی بچہ طور حاصل شود فرمود باعث حصول محبت الہی بسیار اند اما برای ترقی محبت وسیلہ ذکر بہتر ست چندانکہ در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد چنانچہ در حدیث آمدہ من احب شیئا اکثر ذکرہ باز گفتم ذکر جہر باشد یا خفی فرمود بہر طور یکہ باشد کافی ست زیرا کہ مراد ذکر یاد دوست ست بہر وجہی کہ باشد بہتر ست بعد ازان سخن در محبت خواجہ قطب الدین افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود یک پسر خورد سال پیدا شدند اتفاقاً فاقہ بر ایشان فاقہ آمد پسر ایشان تنگ شدہ پیش کسی شرفہ

فائدہ: سرود ...

فائدہ: اصل ہمہ عبادات محبت الہی ست

فائدہ: ... خواجہ قطب الدین ...

ظاهر کرد مردمان بحضرت پیش آمده عذر خواستند که ازما بان غفلت شده که احوال ایشان
نپرسیدیم چون خواجه صاحب باین امر متعجب شدند از زبان مبارک گفتند که اینچنین
هر آنکس که سر فاقه سن ظاهر کرد آن از امیران بهن بهبر واین حال پسر آن حضرت همراه طفلان
بازی میکرد مهره گردن او بشکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد سبحان الله دوستی حق
درون آنحضرت چنان غالبتر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از این
سخن حکایت بزبان مبارک راند که چون حضرت ابراهیم رحمة الله علیه از بلخ جانب مکه
برفت پسری خود نزد مادر او بگذاشتند چون بزرگ شد گفت پدر من کجاست مادر شن
گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بمکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
خدمتش باشم پس از مادر رخصت یافته و در بلخ منادی کرد هر کس که آرزو حج میدارد بیاید زاد
و راحله او بزمه خود کنم بمجرد این خبر چهار هزار مرد بیامدند همه را زاد و راحله داده بمکه آورد
با امید آنکه بزیارت پدر خود مشرف شوم چون بمکه رسید در مسجد حرم جماعتی مرقعه پوشان
را دید پرسید که ابراهیم ادهم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب هیزم بصحرای رفته است
تا بیارد و بفروشد و نان خورد پسر بصحرای رفت پیری را دید پشته هیزم بر سر نهاده
می آید گریه بر پسر افتاد اما خود را نگهداشت و آهسته در پی او می رفت تا ببازار برد بفروخت
و نان پیش اصحاب خود آورد و بنماز مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را از
دیدن طفلان امرد نگهدارید خاصه امروز که زنان و کودکان در ینجا بسیار آمده اند همه
قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز در و نظر کرد یاران از دیدن
او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرموده که بهیچ امرد و زن نظر
مکنید و شما بغلامی صاحب جمال نگریست چه حکمت بود گفت پسری شیرخواره در بلخ بگذاشتم
چنین دانم که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم در قافله بلخیان برفت
و آن پسر در خیمه بر کرسی قرآن میخواند و میگریست گفت من پدر را ندیدم درویش گفت بیا تا

شمار ابیش او برهم چون نزدیک رسیدند ابراهیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد برآورد
گفت پدر من اینست جمله یاران بگریستند و پسر بیهوش بیفتاد و چون بهوش آمد بر پدر سلام
کرد ابراهیم جواب داد و در کنار گرفت احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که برود پسرش
نگذاشت ابراهیم روی بآسمان کرد و گفت الهی از محبت پسر مرا محفوظ دار پس پسر در کنار
او جان بحق تسلیم کرد یاران گفتند یا ابراهیم این چه بود گفت چون او را در کنار گرفتم محبت
او در دلم بجنبید ندا آمد که ای ابراهیم تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا و تدعی
دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این بشنیدم دعا
کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان او بر گیر
و یا جان من دعا در حق او قبول افتاد اگر از این حال کسی را تعجب آید گویم از ابراهیم پیغمبر که
پسر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد از آن فرمود عالمی بمقام حضرت خواجه تونسوی
سکونت کرده بود روزی در خواب بزیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف
شد و بخدمت حضرت خواجه تونسوی عرض کرد که امشب حضرت رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم را بخواب دیدم خواجه صاحب فرمود خیر چه تعجب است آن عالم خاطر غمگین گردید چون
دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
خیال تو است باید که عینیت رسول علیه الصلوة والسلام حاصل کنی زیرا که ابوجهل بارها
بزیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیاورد و بعد از آن فرمود
دوستی دوستان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است آنگاه فرمود در نفحات الانس
نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
نیکوکار باشد گوید خدای من الله است و رسول من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد در جوابش گوید کسی را نمی شناسم
پس آن فرشتگان او را دوزخ می نمایند و باز گویند که دیگر کسی را هم دانی گوید فلان بزرگی را دیده ام

وبخدمت فلان بزرگ رفته بودم وفلان بزرگی را دوست میدارم خدایتعالی بحکم خرا[illegible]
گرامی فرشتگان من این را بگذارید بطفیل دوست خود همه گناهان او ببیامرزیدم بعد
ازان فرمود شخصی را پرسید که خدا ورسول در این ترجیست بگوید فلان یعنی نام او کسی از
دوستان خدا باشد پس حق سبحانه تعالی ولی فرماید بحرمت نام دوست خود همه گناهان
بخشیدم پس ازین امر معلوم شد که حب دوستان خدایتعالی خبر ایمان است سبب
بخشش بعد ازان فرمود درویش را باید که از فرمانبرداری خدا ورسول علیه السلام
غافل نباشد بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول کمر همت بربندد تا سعادت دارین بیابد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان درین زمان پی زهد وریاضت خود را بیا ریائی مشهور
کنند وپیش مردمان دعوی محبت خدا ورسول علیه السلام میکنند ونمی دانند که دولت دارین
در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم است چنانچه خدایتعالی امر فرمود قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بعد درین مجلس حضرت محمد بخش سکنه لیه کتاب
مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز بخدمت فیض درجت بگذرانید وگفت کتابی که برای
نویسانیدن در تونسه شریف داده بودید با جرت چهارده روپیه هشت آنه تیار شده است
چونکه بموجب اوراق آن اجرت بیشتر بود گفتم اجرت این کتاب بحساب اوراق بسیار است
خواجه شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت داده
گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بی بی زلیخا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
بیت بها دچند دادم جان خریدم ٭ بنام ایزد عجب ارزان خریدم بعد ازان
سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سه چیز در زمره صوفیه کرام بهتر ازهم
محبت ومذهب پیر خود وعبادت اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود نزد صوفیه دو
چیز فاضل تر اند یکی سلوک ودیگر جذبه به محبت خدایتعالی واوراد واذکار واشغال برای
ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقرب حق پیوستند بعد ازان جذبه واد[illegible]

هستی فیلوی عرضداشت دعا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از هستی موهوم رها کند خواجه شمس العارفین فرمود این عطای الهیست هر کرا خواهد بدهد باز عرض داشت که شما از ابجای محبوب سبحانی میدانم مرا جام وصال او بنوشانید این بیت درجوش خواندند بیت کملے لوک متھون باهی رهی بهیدی چهوک هیتان آپ ما ہے نون ڈهونڈهیان بعد ازان سید عرش شاه عرضداشت که سلسله قادریه از سلاسل دیگر فوقیت دارد بجهت آنکه حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیده اند خواجه شمس العارفین فرمود اگرچه ورزش همه سلاسل علحده است اما مقصود واحد است و آن عرفان حق است آنگاه فرمود جمیع مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بزبان مبارک راندند بیت الو گگو کاندر جهان یک با یزید بود بس هر که واصل شد بجانان با یزید دیگر است

بعد ازان فرمود مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فنا و مدار فنا بجذبه و پیر حاصل نسبت پس این امر در همه سلاسل موجود است چه قادری چه چشتی بعد ازان فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت مانده و حضرت خواجه نظام الدین بداؤنی هفده روز بعد ازان فرمود ای درویش بسیار شب پر رفته است اکنون بحجره های خود آرام کنید بنده عرض داشت که چنین شب وصل شما بار دیگر بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد آنگاه این مصرع بزبان مبارک مصرع شب قدر اتی شب ات پہلی پر وصل کی رات الو کھٹری گھڑی ... ازان بنده عرض داشت که دیوان حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه چگونه است فرمود عجب کتابیست عالی مضمون که بفهم هر کس نیاید بازفرمودند همچنانکه خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر ظاهر اند که چون کمال مرید این قدر باشد پس حال پیر از دعالی تر خواهد بود بعد ازان پیر غلام محمد سیال ... عرضداشت که هم حضرت گنج شکر رحمة الله علیه قرص جو بینه داشته است بعض مردمان گمان بریده که

ذکر مدار مقام محبوبیت [illegible]

ذکر [illegible]

آنحضرت نوبت گرسنگی از اندازه آیا این است یا نه خواجه شمس العارفین فرمود این
کاسه چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چیزی که خوردنی در آن انداخته چهار رگ
دهی در لب آن کاسه به سنگ فرسوده تا آنکه اینقدر باقی ماند آنرا نان تصور کرده برای
زیارت مریدان گذاشته اند بعد ازان فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت درباجودهن گذرانیدند
سکونت می غذای خود از برگهای اراک و غیره ساختندی خواجه نظام الدین علیه
الرحمت میفرمودند وقتیکه موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی و از و غذا ساختی
مارا عید بودی بعد ازان چند وقت باشاه عرضداشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود اَلفَقرُ فَخرِی وَالفَقرُ مِنّی مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیه
کرام فاقه است و این گرسنگی روشنی دل است بعد ازان دعاگو عرضداشت که
چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
صوری و معنوی صوری مثل چادر و پیراهن و کلاه و نعلین وغیره و معنوی مانند
لطائف و ذکر و فکر که مریدان ارشاد کنند پس مرید را باید که بر تبرکات معنوی هدایت و
نماید زیرا که داشتن تبرکات ظاهری مرتبه مجازیست پس مجاز بمقابله حقیقت کی باشد
بعد ازان سخن در ذکر تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود جبه مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحفه سلام و علامات مشتق الی
نسبت حضرت خواجه معین الدین اجمیری پشت به پشت رسیده بود و تا که چنین
شخصی بزبان توطا شود تبرکات مذکور او را بدهی و دعا خیر در حق اهل سلسله بخواهی
الغرض تا آخر عمر خواجه معین الدین شخصی موصوف بظهور نیامد و وقت وصال خواجه
قطب الدین را وصیت کردند که تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم هر دو کس با این
اوصاف موصوف باشد بدهی و دعا خیر بطلبی تا آنکه بزمان خواجه قطب صاحب هم پیدا نشد
و ایشان نیز بطریق مذکور خواجه فرید الدین گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

خواجه نظام الدین را سپرد نمود و چون خواجه نصیر الدین سعادت قدم بوسی ایشان حاصل
کرد و شرف بیعت یافت خواجه نظام الدین دانست که مستحق آن تبرکات این ست
در پی آن شدند که حسب موصیه امانت حواله ایشان نموده دعا طلبی کنم روز عید مردمان
خاص و عام برای شستن جامه و غسل بر کناره حوض شمسی رفته بودند اتفاقاً حضرت خواجه
نظام الدین بران حوض رفتند و دیدند که خواجه نصیر الدین بر کناره حوض پای در آب آویخته
بمراقبه نشسته بودند خواجه نظام الدین از کناره دیگر غوطه زده نزد خواجه نصیر الدین رسیده
بوسه بر پای او دادند چون خواجه نصیر الدین پای خود را بیرون کرد زار زار بگریست
و گفت تعجب است که ایشان بر پای من بوسه داده اند فرمود تعجب نیست بلکه حسب ارشاد پیران
کبار بر قدم تو بوسه دادم بعد ازان تحفه سلام و جبه رسول علیه السلام با ایشان دادند
خواجه نصیر الدین وضو ساخته جبه مبارک پوشیده دوگانه شکرانه بگذاشت و دست
دعا بجناب مجیب الدعوات بر داشته مناجات کرد کای بارخدایا جمیع اهل سلسله را
از جهل و فقر بکسب محفوظ دار و خاتمه هر یک با ایمان گردان آمین یا رب العالمین
بعد ازان فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاهر ست که خلفای چشتیه نظامیه
بهر دو دعا بهره یافته اند و یقین ست که خاتمه ایشان بر ایمان باشد انشاء الله تعالی

مرآة سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوتی و مولوی نور [illegible]
چنیوتی و سید الهی بخش لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود اتفاقاً در پاک پتن بخدمت حضرت محمد علی شاه صاحب خیرآبادی
مشرف شدم پرسیدند که وطن شما کدام ست گفتم در علاقه بار جهنگ نزد قصبه سیال
موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر چیزی از احوال هیر رانجها معلوم باشد بگو
گفتم که در حسن بی نظیر ملک دهر بود بسبب آن خداوندان علم رفته بودم از زین جهت اتفاق

اقامت در وطن کم افتاد مگر از شخصی ضعیف العمر احوال ایشان بر ینجا پرسیدیم آن شخصی گفت
که مردی سفید ریش از پدر خود نقل میکرد که من با درمن باعث افلاس نزد چوچک
سیال پدر هیر سکونت کردیم و مدد کار گذاری چوچک گذران میکردیم روزی والده
ما بمن نان خشک و دوغ ترش داد و گفت که رانجها هم خدمتگار بال مویشی با در چراگاه
بغلان بمکان باشد ویرا بدهی چون آنجا رسیدم دیدم که سرنگون کرده بر زمین خود پیشانی نهاده
اشک خون میگرید و زیر چشمان او نقش پای گاومیش پر خون شده چون نان و دوغ پیش او
کردم گفت دوغ بنوش و نان زیر درخت فلان بنه چون واپس آمدم این حال پیش
والده پیش بیان نمودم خشمناک شده دوک از چرخه کشیده در پیشانی او بزد و چیزی
بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته اینست که ذره خون در بدن او نمانده و
آن قطره پرخون که شما دیده بودید از ین باعث خون میگرید بعد از ان فرمود حضرت
محمد علی شاه بهوی سوی من آورده قصه حضرت شیخ عبد القدوس بیان فرمود که زمره
شیخ موصوف تالاب بود که اکثر هنود آنجا غسل میکردند اتفاقا خادمی حضرت
شیخ عبد القدوس آنجا رفت و بر دختر ساهوکار عاشق شد از ین جهت آنجا آمد رفت
می داشت روزی آن دختر ولیش بتالاب رفت و گاذری را معلوم بود که این درویش بر
دختر ساهوکار عاشق است گفت معشوقه تو درین تالاب غرق شد پس بمجرد شنیدن
احوال معشوقه در تالاب غوطه زده بمرد بعد از آن دختر ساهوکار بیاید گاذر گفت
که عاشق تو در تالاب غرق شده است گفت کدام جا گفت فلانجا فی الحال همان جا خود را
بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار شنید چند غواصان برای تلاش
برد و چون آن هر دو را بیرون کرد دست هر دو چسپیده بودند هر چند در جدا ساختن آن
کوشش کردند هرگز جدا نشدند اهل اسلام گفتند که ما این هر دو را دفن کنیم و هنود
گفتند که می سوزیم و یا بشمشیر جدا کرده علحده علحده سر انجام او بکنیم چون این خبر

شیخ عبدالقدوس شنید نزد آن درویش رفته فرمود ای درویش در عشق مجازی کامل شده
که مجاز جای تجاوز است بحکم فرمان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شدند پس آن هر دو را
در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبدالقدوس جهت نماز تهجد بمسجد آمد خادمی حاضر
نبود که ابریق پر نموده پیش شیخ بیارد در همین فکر ایستاده بودند که همان درویش از قبر
خود بیرون آمده کوزهٔ آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
گفت اگر تشریف ارزانی فرمایند مقام خود شما را بنمایم خواجه همراه آن در حجره رفته دیدند که
تخت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهوکار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصب عالی بچه یافتی گفت به برکت ایشان بعد از ان
سید امیر شاه جهاجهی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
کتب خانه خواجه معین الدین صاحب حاصل کردم خواجه شمس العارفین مطالع فرموده این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت جائیکه زاهدان بهزار اربعین رسند * مستی شراب
عشق بیک آه میرسند بعد از ان این غزل بر زبان مبارک راندند غزل مرا در
دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد * بخلوت خانهٔ سلطان کسی دیگر نمی گنجد تا آخر
و دیگر این غزل نیز خواندند غزل من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میروم چون بوی
از آن گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر بعد از ان فرمود حضرت خواجه تو سوی
سیفر سودی ای سالک طریقهٔ عشق بیاموز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل همه نیکیها
است بعد از ان فرمود خواجه تو سوی بباعث کمال استغراق در عشق درویشان
خود را سبق عشق می آموختند گاهی بنشستن اربعین متوجه نشدی و بروزه نفلی نیز راغب
نبودی و این هر دو امر مریدان هم نفرمودندی بعد از ان فرمود غرض از روزه و نشستن
خلاف نفس است پس خواجه صاحب گوناگون خلاف نفس را خود اختیار کرده بودند در اربعین
وغیره ریاضات ریا و عجب هم واقع شود و بخلاف عشق بعد از ان بجا گو غرض شد

که معنی بیت: شتاب از عشق روی گرچه مجازیست ٭ که آن بهر حقیقت کارسازیست
چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد از عشق مجازی احکام شرعیه و متابعت پیر طریقت
است چون مرید صادق در دین پیر و امر ثابت قدم باشد یقین است که بمرتبه عشق حقیقی خواهد
رسید بعد ازان که چند زنان کهاڈوی بدون اجازت شوهران خود باشتیاق کمال جانب
تونسه مقدسه بسواری کشتی روان شده اند چنانچه زنان از کشش عشق پیش از کشتی مردان
در تونسه شریف رسیدند بخدمت خواجه تونسوی عرض داشتند که زیر دامن ایشان از زجر
و تنبیه شوهران خود پناه جوئیم و در سایه عطوفت شما سکونت نمائیم آنگاه فرمود با وجود
چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز وسیله عشق حاصل نمیشود
همدرین محل چند مردان و زنان مع وابستگان ساکنان موضع پل جهنگ ماری باراده
زیارت حرمین شریفین درین فقیرخانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و جهته
خوردنی ایشان شانزده چوبینه آرد دادیم و دانستیم که برداشت این تکلیفات از عشق است
بهر طرف که خواهد برود همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که امروز
جمیع خاکبوسان آستان بغلبه عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
سلیمانه بغلبه محبت ایستاده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری مینمودی خواجه
شمس العارفین فرمود عشق بمنزله جنون است و جنون بر چند اقسام است لهذا حالت
صوفیان بچند وجوه بظهور می آید بعد ازان این قول بر زبان مبارک آوردند که
العشق جنون والجنون فنون بعد ازان این شعر بر زبان مبارک راندند شعر
کیسکا درد دل پیارے تمهارا ناز کیا سمجھے ٭ جو گذرے ہے صدمے اوپر وہی شہباز کیا سمجھے
بعد ازان فرمود روزی خواجه تونسوی برکناره دریا سنده رسیدند و کشتی موجود
نبود فرمودند ای دوستان هشیار باشید و عشق خود را از عشق زنان کمتر مشمارید
قصهٔ سوهنی مهینوال یاد کرده فرمودند که عشق ما از عشق زنها کمتر نیست پس آنحضرت کمر بسته

دریا قدم می‌زدند اگرچه آب دریا غرقاب بود اما هر یکی تا زانو و ناف رسید و همه درویشان
پس آنحضرت نیز بخیریت بازگشتند بعد از ان حکایت یوسف بن حسین بزبان مبارک
راندند که یوسف بن حسین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نموده
به بیت الله شریف رسیدند روزی در بازار رفتند ناگه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
بمجرد دیدن روی ماه وش آنحضرت از دل و جان بیقرار شده عاشق گشت شبی بمراقبه
نشسته بودند ناگه آن دختر مذکور از غلبهٔ محبت خود را در کنار ایشان فگند چون آن
حضرت ازین واقع اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفتند و گریه
کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من برای حج آمدم و بچه بلا گرفتار
شدم بحالت گریه ایشان را خواب آمد چه بیند که خیمه زده است و بزرگی خوب روی بر
تخت نشسته است و بگرد آن لشکریان خیمه‌ها زده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام ست که درین جای تشریف آورده اند این همه خیمه و
لشکر اوشان ست گفت اگر اجازت باشد بزیارت ایشان مشرف شوم گفتند برو چون
اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
چه بود گفتند خدایتعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود اگر
ترا محفوظ نداشتیم در ورطهٔ گمراهی گرفتار میشد ببین که دوست من یوسف بن حسین رحمه الله نیز
معامله گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از خود دور انداخت پس ازین باعث
برای زیارت تو آمدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
ذوالنون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجا می‌آئی
گفت از شهر ری همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی باو التفات نفرمود بعد از سال
پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن حسین باز بعد از سال پرسید مطلب تو چیست
گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند ظرفی پوشیده بسر بدو داد و گفت بر لب دریا بزرگی هست

حکایت یوسف بن حسین

بسپارد آنرا این امانت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون او آواز شنید
متعجب شد که چه چیزست چون سرپوش آن برداشت موش ازو گنبد زده بیرون رفت حیران
بماند که اکنون چکنم چه جواب دهم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن آزمایش تو بود پس رخصت شده باز بخدمت
حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگهداشتن یک
حیوان حقیر نه توانی اسم اعظم کی نگهداری بعد ازان فرمود مشایخان متقدمین
چنین بوده اند که بعد از سه سال پرسید که مطلب تو چیست بعد ازان فرمود در روزی
مردمان بخدمت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدا تعالی
باران رحمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح بسمت مدین سفر کردند بعد
ازان خدا تعالی باران رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشامت اعمال مردمان امساک باران
میشود دیدم که از همه بدکردارتر منم لهذا سفر کردم آنگاه این بیت خواندند بیت
شنیدم که بر مرغ و مور و ددان٭ شود تنگ روزی ز فعل بدان بعد ازان فرمود
حضرت خواجه تونسوی مهاروی شریف برعرس حضرت قبله عالم مهاروی می رفتند و
چون بر کناره دریا که در انجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپیه
کرایه کشتی بدهید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صد روپیه میخواستید هم میدادم
پس آنحضرت را مع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون درمیان دریا رسید
بلرزید و آب دران بیفتاد و همه کس از جان خود ونشست و نواب صاحب عرض
داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان و پریشان اند دعا فرمایند
تا کشتی بخیریت بر کناره برسد فرمود در خورد سالی نهایت مفلس بودم چنانچه
جهت ملبوس بدون خرقه پشمین چیزی دیگر نداشتم الحال از فضل ایزد متعال

همه اسباب مهیاست چون آن ذات کریم بقدر صبر با نیها فرموده است الحال اگر این حضره

برهاند از عنایت او دور نیست والا ز ما عاشق او ام هرچه خواهد بکند بعد ازان فرمود

آب از کشتی بیرون کنید خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا آنکه کشتی بکنار

بخیریت رسید بعد ازان فرمود محمد اکرم نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاده

بود زنده چنانچه پنج گانه نماز بجای وضو غسل کرده بگذاشتی و ازین باعث در موسم سرما

و پای آنحضرت شل بشدند در روزی غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سحر و ضعیفی

زمین بیفتاد و زنی خندیده گفت عجب عشق است که با وجود پیری و سردی از

غسل باز نمی آیند فرمود ای زن نادان از حال من چه خبر میداری ندانی که چون

خاوند شما بیفگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیفگند چه تعجب است بعد ازان

فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات است یعنی چون محبت محبوب

بر عاشق غالب شود هر حاجت و مصیبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد

و هشت و دست خود داند بعد ازان فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه

منازل سلوک طی شوند و بهیچ چیز تعلق نماند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون رود

آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت چه کار دیوانه

باش سلسله شد شد نشد نشد بعد ازان مولوی معظم دین التماس کرد که چون سالکان

طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذهب چون توانند کرد فرمود عشق آتش است

همه اشیا سوا المحبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بکشاید بعد ازان این بیت

بر زبان مبارک راند بیت مذهبا ندی در وازی او چی عاشق دا راه موری وهو موری

پهن ڈواره کردی عشق پیوتی نه وری انگاه فرمود راه تقیید بمذهب راه درست

بلند سنت اما عاشقان تجلیات معشوق را مشرب خود سازند و بغلبه عشق راه تنگ

مقید شریعت را کشاده ساخته بگذرند چنانچه بزرگی فرموده بیت مصنف ما عاشقان

ذکر ... محمد اکرم

ذکر عشق ...

ذکر ... عشق

ستها ای فقیه بندم که بشهر بت پرستان نتوان نماز کردن بعد ازان
این بیت بزبان مبارک راند بیت پیلے پٹ دیتی لنگے چهنگ دیتی سب سرے
اُن لگے پٹ ست دی ئی ہ جیدرا یہ بجاجی تهین کوئی پهوری وال دی ہٹ ڈیتے
بعد ازان فرمود لنگی مراد شریعت و چهنگ وجود مطلق دیہیر عاشق و اگ مراد عشق و
باجی عبارت از دُگّان ناقص و پهوری وال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم ست چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی افروزد لنگی شریعت
بسوزد و عشق که مراد مرتبه لاتعین ست باقی ماند بعد ازان فرمود عشق و مشک
هر چند آنرا پنهان کند آخر خود ظاهر گردد و حسن هم ازین قبیل ست هر چند در حجاب ها
باشد ظاهر گردد بعد ازان مولوی معظم دین عرض داشت که چون وجود واحد ست
این احکام شرعیه بچه طور نگهداشت کند چه بنای شریعت همه بر اثبات دوی ست خواجه
شمس العارفین فرمود اگرچه حق همین ست که بجز ذات واجب الوجود چیزی دیگر نیست
اما مردان فاضل و عارفان کامل سر عشق در پرده شریعت پوشیده دارند بعد
ازان این بیت بزبان مبارک راند بیت از خیال لطف می مشاطه چالاک
طبع در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب بعد ازان فرمود لطف صفا
شرابست و می عرفان باری تعالی ست و مشاطه عارف و چالاک طبع صفت اوست و
برگ گل احکام شریعت ست و از گلاب مراد عشق حقیقی ست یعنی چنانکه گلاب در برگ
گل مستتر ست برین منوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنهان میدارد یعنی
ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد
بعد ازان سخن در جوشش عشق مخدوم شیخ احمد صابر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
اکثر عمر آنحضرت در بادیه گذرانیده ست و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کرده بودند
اما غذای قدری برگ تره وغیره و گزگل با لخته بر سنگ کلوخ نهاده زیر آن هیزم جمع نموده

[illegible]

[illegible]

ودر گوش مبارک آنحضرت بآواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
تیار است چون چشم آنحضرت بران هیزم افتادی فی الحال در هیزم آتش افروختی پس
چون آمدی پخته میشد بوقت افطار پیش ایشان نهادی خواجه صاحب تناول فرموده
تا کسی بسیار الحاح نمودی و میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگر اولیای
کرام و حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
سنت آنها بجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دو سه انگشت ازان بخوردی
و باقی بدرویشان دادی بعد ازان همدرین معنی فرمود در عهد ابری نماز جمعه خواندن
در مسجدی آمدند و در صف اول نشستند و نه صد بالکی نشین دران مسجد می آمدند چون آن
امرا آمدند خواجه صاحب بتدریج پا پس میکردند تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در سجده شدند مسجد را فرمود تو هم خدا را سجده کن
بمجرد فرمودن آنحضرت مسجد سر بزیر افتاد و همه اهل مسجد هلاک شدند بعد ازان فرمود
قبر شریف آنحضرت در پیران کلیر است و آنجا بوزنگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
و غیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بینداز ند چون بعد از چند مدت مجاوران
می آیند نقد از ان غدیر بر آورده می برند بعد ازان فرمود سبحان الله جلال مخدوم
صاحب هیبت و جمال حضرت گنج شکر است که از هیچ جماعت تا الحال خلق الله بایمالی مزار
شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رساند بعد ازان دعا گو عرض داشت که وجه ملقب
بودن خواجه نظام الدین بلقب زری زربخش چیست فرمود روزی شخصی طشت از زر نایم
پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد شخصی نزد آنحضرت نشسته بود گفت الهدیة مشترک
خواجه صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشتر که پس آن زر گرفته رفت
پس ازین جهت آنرا زری زربخش میگویند و هر شخصی که بر در آن می آمد خالی نرفتی
بعد ازان لحظه ذکر لنگر آنحضرت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چهار هزار عالم

خواجه نظام الدین

وپنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و سر آن قوالان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره وغیره
بقدر بار ده شتر روزمره خرچ میشدی بعد ازان فرمود روزی اهل کاران بادشاه
دهلی عرض داشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
نموده می برند و برای شهریان هیچ چیز باقی نماند که خرید نمایند بادشاه حکم داد که فردا روز
در بازارها منادی کنید که درویشان را چیزی نمی دهند چون این خبر باستماع خواجه نظام الدین
رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهریست نظام آباد نام در انجا رفته هر
چیز موافق مرضی خود بیارید خادمان عرض کردند که این طرف کدام شهر نیست بلکه
ویرانه است خواجه صاحب فرمود شما بروید حسب فرمان درویشان رفتند و شهر عظیم
یافتند که همه اجناس دران موجود بودند پس درویشان تا چند مدت ازان شتر بار کرده
می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرمسار شد و گفت که این لنگر خدایست از
کسی بند نمی شود بعد ازان مولوی غلام محمد توسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
نظام الدین برای حج رفته اند یا نه خواجه شمس العارفین فرمود از راه خشکی رفتند چون بر قبر مولوی
نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو و صاحب نیز همراه آنحضرت بودند و حضرت امیر
خسرو سوی تربت مولوی صاحب دید این بیت بر زبان مبارک راندند بیت دبدبهٔ
خسرویم شد بلند * زلزله در گور نظامی فگند * همان زمان شمشیر برهنه از قبر آن حضرت
بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین پیر خود پناه خواست
واز قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز بر آمد بیت وصف خودت سکینی
ای خود پسند * دبدبه زر نگردد بلند بعد ازان فرمود حضرت مولوی نظام الدین
گنجوی بآمدن آنها اشارت کرده بود بیت دو هندو بر آید ز هندوستان * یکی
دزد باشد دگر پاسبان یعنی دزد اشاره بامیر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجه

نظام الدین ست بعد ازان غلام حسین قوال این غزل بر خواند غزل کافر عشقم
مسلمانی مرا درکار نیست ٭ هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست ٭ از سر بالین من
برخیز ای ناداں طبیب ٭ دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست ٭ شاد باش
ای که فردا بر سر بازار عشق ٭ وعدهٔ قتل است گرچه مژده دیدار نیست ٭ ابر را با
گریان من نسبت مکن ٭ نسبت با زندگی دارد ولے خونبار نیست ٭ خلق میگوید
که خسرو بت پرستی میکند ٭ آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد ازان یا
شخصی عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق خدا تعالی حاصل شود خواجه شمس العارفین
فرمود منازل عشق بالاتر اند چنین نیست که با آسانی حاصل شوند بلکه سالک را باید
که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که بجز یاد حق هیچ خیال در دل او نماند
چندانکه در یاد حق تزاید نماید محبت او بیشتر گردد بعد ازان فرمود چون عاشق
جان خود بر معشوق قربان بکند عشق او کمال نگردد آنگاه این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت تون ناز بهر یا سیکهنا یار میرا کتهون سکها طور نیاز والی ٭ هو کی صاحب
ناز نیاز کرمی ایه طور عجائب ناز والی ٭ سٹها بوسکے سویاں تون جند یار وهی هو کرم
غریب نواز والی ٭ بخشیا جان کران قربان وستهیں جیهڑا یار هووی محرم راز والے
بعد ازان رو سوی مولوی امام الدین بنگالی واکرده این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت عاشقی نه همین زار و گریان شدن است ٭ حسن معشوق عیان دیدن و
حیران شدن است ٭ بعد ازان سخن در ذکر ریخته و شعر آن افتاد و عاجز عرض کرد که
شد [illegible] شاعر در کدام جا سکونت میداشتند فرمود از شهر جمون هجرت کرده بخدمت
حضرت حافظ محمد جمال ملتانی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا نبود که
وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده اورا فرمود شنیده بودم که در شهر جمون اکثر
مردان حسین می باشند شاید که مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

انگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حسن ایشان روشن
و درخشانست بهمین طور حسن و شان ست بعد ازان فرمود در شعر هندی کمال بود که اکثر
اشعار آن دو معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب المعانی بعید واقف شود انگاه
این مصراع او برزبان مبارک راند مصراع کرین جوگن بندی والیان نون بخشا اپنی سر دیان
والیان تون یعنی جوگن مراد تصدق و بندی الیان عبارت از معشوق دیگرست و اپنی
سر دی والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
و باقی سه مصراع دیگر اینست لش شکر کهنڈ نون کهول گهتان تیری جهٹیان مهٹیان
گالیان تون ــ سی کبک خرام قربان کران تیری سهنیان چالیان تون ــ
پهٹه گهتان مین سٹ شراب جی تیری ست اکهین متوالیان تون بعد ازان فرمود
در اشعار او مناسبت هم خوب ست آنگاه این مصرع برزبان مبارک راند مصراع تیر حسن
سمند ر دیکهه ماهی چاهی کیون نه سیه سینا تمیون آنگاه فرمود چه خوب مناسبت ست
چاهی که سمندر باشد ماهی و سینسار هم دران می باشد و معنی بعید هم ازین مفهوم میگردد
که مراد از حسن تجلیات ذاتی ست و مراد از ماهی عین فی است و سینسار عبارت از مخلوق
اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن و درخشان باشند پس مخلوق چگونه از دید آن
جمال و صبر کنند بعد ازان این مصراع برزبان مبارک راند مصراع دیکهه زلف اتی
رخسار میان پهلی کفر اتی اسلام دو هیچ آنگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی ست و
رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با اسلام یعنی بمجرد
دیدن زلف و رخساره محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در همه جا ظهور محبوب روشن
شد بعد ازان این مصراع برزبان مبارک راند مصراع سونه تهون پلٹا لاه وی
ماهی جگ کالی رات ــ یعنی ای سالت پناه صلی الله علیه وسلم از چهره مبارک پرده
بشری بردارید تا ظلمت غیریت از جهان برخیزد و همه جا جلوه نور تو روشن گردد بعد ازان

مناسب آن این بیت بزبان مبارک اند بیت برون آ ورسر از بردی یمانی ٭ که روی
تست صبح زندگانی ٭ یعنی بیرون آر سر خود را از خاک یثرب چه اگر روی ایشان زندگانی
ست مر جمیع مخلوق را بعد ازان این بیت خواندند بیت ای سری پردهٔ یثرب
بخواب ٭ خیز که شد مشرق و مغرب خراب ٭ یعنی ای سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
از خاک مدینه منوره برخیز که مخلوق مشرق و مغرب خراب شده است بعد ازان
این مصراع صالح محمد بزبان مبارک راند مصراع نون نین تیری سل بیٹڑی سیلے
سانگان بھی پھروانیان نی ٭ مراد از نینان تجلیات ذاتیست و لفظ سل بیٹڑے روی
پھروانی نام اقوام ست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کنند مانند کشتگان
شمشیر هستی خود را بالنفی کنند بعد ازان کسی این دعا گو متوجه شده بنوشتن آن
دو بیت امر کردند ل لٹنی نون ٹھگ چور بنی پر نینا ندی دہاڑا ولڑیٹی ٭ تیر نکیے
خنجر تلوار پٹون پر سُرمے دی دھارا ولڑیٹی ٭ شعله بجلید امار ساڑ سٹے پر غمزیدی مار
اولڑیٹی ٭ بخشنده ار فراقدی سُتھرا وکھی پردار مدارا ولڑیٹی ای ہل لکھ محبوباں دے
شاه میاں کھڑے ہتھ بنّھ ہی درگاه تیری ٭ شاہان حسن بایں سرون تاج سٹے
جانی ویکھ کے کج کلاه تیری ٭ یوسف جیہی ہزار غلام ہوئی سُھنا یار میرا وجه جاه تیری
بخشه کون چنگی لکھ الیس کنون اج کھلے پہلیندڑی اه تیری ٭ بعد ازان فرمود
عارفان از هر سخن معنی موافق فکر خود می فهمند که روزی در توسه تشریف نزد مکان
آنحضرت چند زنان خانه بدوشان سرود میکردند بچنین الفاظ گوری نون ونگان
چھڑادی بار عالمی گفت این نان از بیهوده سخنان شرم نمی کنند خواجه شمس العارفین
فرمود من نزد آن نشسته بودم گفتم بیهوده نیست بلکه درود میگویند گفت بچه طور
گفتم گوری مراد رسول علیه السلام ست و ونگان عبارت رحمت خدا تعالی و یار
مراد ذات حق تعالی ست یعنی ای خداوند کریم به رسول علیه السلام رحمت بسیار متعجب شده

ذکر اشعار علی حیدر

گفت عجب فہمیت کہ ایشان فہمید بعد ازان سخن در تعریف اشعار علی حیدر رفت و
فرمود اشعار او پر مضمون و ذو معنی میباشد ہر کس موافق فکر خود ازانہا مطلب میباید
بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت ف فہم تے فکر دی نہین مجال جو
تینڈا اجمال خیال کری * خر موسیٰ صعق تہیوی جے رب ارنی سوال کرے *
ہک ذرہ جلوہ پہاڑان نون تینڈرہ ذرہ ذرہ مثال کری * حیدر درسن سنگ تورڑے
مینڈا لُن ترانی گال کری ۔ بعد ازان فرمود مولانا مولوی محمد علی مکھڈوی نیز
غزلیات عجیبہ گفتہ اند ازان جملہ یکے این غزل تحریر نمودہ بخدمت حضرت خواجہ
تونسوی پیر خود گذرانید غزل این است شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد *
خدنگ از دست او خوردم کہ از مژگان نشان دارد * خدا را ای صبا با آن شہ خوبان عالم گو *
کہ از لب تشنگی مردیم شربت در دہان دارد * خوش آن عاشق کہ از جانان رخ مہر و فا بیند *
زبان خویش حیرانم نہ این دارد نہ آن دارد * حدیث حسن یوسف را کجا داند اخوانش ولیخا
را بپرس از وی کہ صد شرح و بیان دارد * صبا با آن طبیب عشق حال مولوی برگو کہ
این غم زیست کاین بیمار سر بر آستان دارد بعد ازان فرمود وقتی مولوی صاحب
مرا ارشاد فرمود کہ تو نیز بمقابل این غزل بگو اگرچہ گاہے شعر نگفتہ بودم اما حسب الامر
این چند ابیات تصنیف نمودہ پیش آنحضرت کردم غزل این است مقیم کوی آن
شاہم کہ اعلے آستان دارد * ملوکش جملہ مفتون و ملائک پاسبان دارد * مثال عشق
ما با آن شہ خوبان عبرانی * چو آن خال کہ در دست تنیدہ لیسمان دارد * چہ طاقت
بندۂ عاجز را کہ با مولا سخن راند * ولی از لطف کرم او نظر بر فیض آن دارد * باقی ابیات
یاد نماند بعد ازان سخن در عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ افتاد خواجہ شمس العارفین
فرمود کہ وی حالت ابتدا ایشان آن بود کہ قند سفید در دہن خود بستہ داشتی از ہر کس کہ
نام اللہ شنیدی در دہن آن بنہادی و در آخر حال ہر کس کہ نام اللہ گفتی از تیغ زدی

ذکر عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ

بعد ازان فرمودند که گفتن آن حضرت بباعث غلبهٔ محبت بود چنانکه شخصی که بر کسی عاشق باشد از گفتن و شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب خود بشنود آنرا عزیز دارد و در مقام دیگر باعث سیلی زدن آن بود که چون عاشق در مقام غیرت باشد نخواهد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان بیارد لاجرم اگر از کسی نام معشوق خود بشنود غیرت کند و او را مکروه داند همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مطابق این غزل شاه شرف خواندند غزل غیرت از چشم برم روی تو دیدن ندهم ❊ گوش را نیز حدیث تو شنیدن ندهم ❊ هر یک زلف تو گر ملک دو عالم بدهند ❊ یعلم الله که سر موی خریدن ندهم ❊ گر بیاید ملک الموت که جانم ببرد ❊ تا نبینم رخ تو روح رسیدن ندهم ❊ گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق ❊ تا قیامت نشود صبح دمیدن ندهم ❊ گر بدامی دل من افتد آن عنقا باز ❊ گرچه صد حمله کند باز پریدن هم ندهم ❊ گر بر سر هم جمع شود لشکر اعراب عجم ❊ گرچه صد زخم خورم چشم خمیدن ندهم ❊ شرف ار باد ورزد بوی زلفش ببرد ❊ باد را نیز درین دیر وزیدن ندهم ❊ بعد ازان سخن در اصطلاحات خواجه حافظ افتاد فرمود سخنان آن صاحب سر یزدانی اند در فهم هر کس نمی آیند آنگاه این بیت بزبان مبارک راندند بیت در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیر است ❊ آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد ❊ آنگاه فرمود کفر در اصطلاح صوفیه اعتقاد سخت را گویند که زائل نشود به تشکیک مشککی و آتش مراد مصائب دنیا و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق اعتقاد کامل لازم است زیرا که تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و در چنین حالت اعتقاد کامل شرط است والا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد ازان شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا روزمره صد از ان بگوییم خواجه شمس العارفین فرمود چه حاجت داری گفت طالب خدا و رسول ام فرمود از ان گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر همچنین محل

غزل از شرف

فائدہ چشم موسیٰ علیہ السلام

این بیت بزبان مبارک راندبیت کعبہ ملیا حاجیان کستی ملے ہوت ٭ نصیب
دیدار تدا ہین تھی سی جد ملسی ملی ریلوچ ٭ **بعد ازان** سخن در ذکر موسیٰ علیہ السلام فتاد و صاحب
زادہ محمد دین صاحب سفر مود روزی در راہ تونسہ شریف مردی از ہمراہیان این دوہرہ بخواند
دوہڑہ روندیاں وندیاں میریاں اکھیں آیان ٭ ملیا ماہی اکہیں کھول گہمائیاں بیجر د
شنیدن آواز این دوہڑہ خواجہ شمس العارفین قصہ موسیٰ علیہ السلام بیان کرد کہ بر و
وقتی آمد کہ اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن نگریستی چشمان او سوختہ شدی ازین حال تنگ
شدہ بجناب باریتعالی عرض کردند خطاب آمد کہ در خرقہ شعیب علیہ السلام روپوشیدہ
بنشین حضرت موسیٰ علیہ السلام موجب ارشاد ہمچنین کرد زوجہ حضرت موسیٰ علیہ السلام
عرض کرد کہ از محرومی دیدار فیض آثار شما مضطرب و بیقرارم برقعہ از چہرہ مبارک
بردارید فرمودند کہ برمن حالتے واقع شدہ است کہ اگر کسے بروی من نظر کند چشمان او سوختہ
شوند اگر تو نظر کنی مبادا کہ چشمان تو سوختہ شوند ایشان گفت کہ یک چشم پوشیدہ دارم
و بدیگر نگرم ہمچنین کرد چون رخ مبارک ظاہر کرد چشم آن صاحبہ سوختہ شد باز عرض
نمود روی مبارک مپوشید تا یکبار دیگر ببینم و لذت دیدار تو بیابم چون دگر
بار دیدند آن چشم ہم سوختہ شد بہرین حال آن صاحبہ گفت اگر مقابل ہر موی کہ
بر بدن من اند چشم بودی ہمہ را فدا کردمی سبحان اللہ چنین عاشقان صادق از
جلوہ انوار محبوب حقیقی لذت یابند و جود ظاہر را پیش او سوزند بعد ازین حالت
موسیٰ علیہ السلام چشمان آن صاحبہ را بدمید روشن شدند **بعد ازان** صاحبزادہ
محمد امین نبیرہ آنحضرت آمد خواجہ شمس العارفین فرمود ای فرزند کدام سورت میخوانی گفت
سورۃ نور میخوانم تبسم کردہ این بیت بزبان مبارک راند **بیت** صیورت فرز بے
یاردی سانہی سورت نور ٭ والشمس والضحیٰ پڑہ یا رب غفور دعا گو عرضداشت
کہ مراد از فرزا چیست فرمود فرزا مراد حضرت رسول علیہ السلام است و سہ سورت مذکور

درشان آن حضرت نازل شدند آنگاه فرمود عاشقان را دستور است که معشوق خود را
بنام لهر زا یار منهجا و غیره تعبیر کنند بعد ازان سخن در عشق امیر خسرو افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجه نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک رسید
بجانب بادشاه دهلی خط نوشت که امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیراکه او عاشق منست
چون حالت وفات من ببیند مبادا که جان خود را تسلیم حق کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بحضور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت **غزل**

جانم ز آرام شد آرام جان من کجا — همچو هم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا
آمد بهار مشک دم سنبل دمید و لاله هم — سبزه بعجز از قدم سرو روان من کجا
در گریه ام شد با گل و ز دوستان گشتم خجل — جان از جهان بگسسته دل جان جهان من کجا
در کار غم شد سور یم بی پرده شد مستوریم — تلخست عیش از دوریم شکر فشان من کجا
جان است آن یار نکو رفته دل خسرو برو — گر دل برفت این را مگو آنگو که جان من کجا

بعد ازان سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دهلی رفتند
روزی باستماع آمد که امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خانه مان خود متوجه شده
گفت این مردی مرتکب بدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت
مع چند مریدان همراه خود کرده پیش صفها استاد بند خواجه امیر خسرو از کفن رو برون آورده
گفت مرا بشفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کافیست چون آن حضرت
این کرامت معاینه کرد حیران بماندند و گفتند من او را مرتکب بدعات دانسته بودیم

مرآة سی و نهم در ذکر مسئله وحدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی رضی الله عنه

شب یکشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد بسید اکرام شاه رسول نگری و مولوی غلام محمد

گجراتی و غلام فرید فرو گذ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود بانی و مبتدی مسئله وحدة الوجود شیخ محی الدین عربی ست و مولانا
جلال الدین رومی نیز درین مسئله جوش زده کتاب مثنوی انشا نموده است بعد ازان
فرمود مردی عمر نام در موضع کهتنیان متصل نشاپور سکونت میداشت و میگفت
که بنای توحید وحدة الوجود شیخ محی الدین نهاده است و سر انجام او مولوی جامی کرده
بعد ازان فرمود وطن و مولد مولانا روم بلخ ست و نام والد ماجد ایشان بهاء والدین
ولد ست بعد از تحصیل علم ظاهری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شده فیض
باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد ازان حسب الارشاد خواجه شمس العارفین رض
مثنوی معنوی پیش آنحضرت بکشادم و گفتم سبقی ازین کتاب تبرکاً بیاموزند تا بتوجه
ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی دریابیم پس رو بسوی من آورده چند
ابیات ازان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان نمودند چنانچه
چیزی معانی این دو بیت میفرمودند **بیت** بشنو از نی چون حکایت میکند ❊ واز
جدائیها شکایت میکند ❊ کز نیستان مرا ببریده اند ❊ واز نفیرم مرد و زن نالیده ام
یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نی
عبارت وجود عارف کامل ست و نیستان مراد دریا وحدت که در ازل همه اشیا در آن
دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منزه بعد ازان ناگهان دریا وحدت
در جنبش آمد و همه اشیا موهوم در خود نگریست پس ممکن از واجب جدا شد و رسم آئین
دوئی آغاز شد بعد ازان یک موج دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا ارواح محیط بر ساحل آمد
تا برین منوال چند بار موج بزد تا آنکه در عالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود دور افتاد
پس حب الوطن من الایمان گریبان گیرش شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت **بیت**
کز نیستان مرا ببریده اند ❊ واز نفیرم مرد و زن نالیده اند بعد ازان فرمود

چون فعل بدون فاعل بظهور نمی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فانی فی الله باقی بالله مانند دیدن و شنیدن و گفتن و دانستن وغیر ذالک بدون تو آن واجب الوجود بظهور نمی آید و جدائی وجود عارف آنست که اول در مرتبه احدیت مندرج بود بعد ازان بمراتب نزولی آمد یعنی از احدیت بوحدت و از وحدت بواحدیت و از واحدیت بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و ازان بعالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود جدا شد و شکایت کرد بعد ازان سخن در وصف مثنوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه دیوان حافظ غزلے در وصف مثنوی انشا نموده غزل بلبل از شاخ سرو بگلبانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی تا آخر بعد ازان فرمود خواجه محمد غیاث نور بخش غزلے در وصف مثنوی معنوی در دیوان خود نوشته

غزل

مثنوی عین الحیات ست ای پسر — آینه ذات و صفات ست ای پسر

مثنوی بحر یست پر دُر یقین — بیگمان آب حیات ست ای پسر

مثنوی مجموعه اسرار هوست — جامع سرّ نکات ست ای پسر

مثنوی در شش مجلد هم چو نور — نوربخش شش جهات ست ای پسر

مثنوی دیوان عشق وحدت ست — مصحف آیات ذات ست ای پسر

مثنوی قوت دل هر عارف ست — جان ما راز و حیات ست ای پسر

مثنوی جام شراب وحدت ست — نور اسیرے را نجات ست ای پسر

بعد ازان فرمود مولانا جلال الدین رومی قدس سره السامی ولی مادر زاد بوده چنانکه در عمر شش سالگی بروز جمعه با چند کودکان همعمر بر بام بازی میکردند طفلے از میان گفت که بیائید تا ازین بام بر بام دیگر برجهیم مولانا گفت این قدر حرکت از سگ و گربه نیز بوقوع می آید باید که بسوی آسمان برجهیم این بگفت و جانب آسمان بلند شد تا از نظر کودکان غائب گردید کودکان گریه کنان نزد مادران خود آمدند و خبر آوردند که

برادر جلال الدین از میان یاران غائب شد بعد از لحظه باز بجهان بام آمد و بکودکان گفت
وقتی که آن سخن با شمایان گفتم دیدم که جماعتی از سبز پوشان مرا از شما گرفتند و بگرد آسمانها
بگردانیدند چون شما آواز و فریاد برآوردید باز باین بام فرود آوردند **بعد ازان** سخن در ذکر
محی الدین عربی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهری و باطنی
کامل بودند و بسیار کتب در سلوک و توحید تصنیف کردند منجمله ازان یکی فتوحات مکی ست
که مسئله وحدة الوجود دران بخوبی بیان کرده اند وازین باعث اکثر عالمان ظواهر با ایشان
مخالف می ماندند تا آنکه روزی مردار خنزیر بر کناره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحدست
چنانکه میگوئید این خنزیر را بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجه شده دران
حوض غوطه زد و بصورت سگ بیرون آمده قدری ازان بخوردند و آن همه لا
جواب شدند **بعد ازان** سید اکرام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که
علما ظواهر از مسئله وحدة الوجود منکر اند بلکه قائل آنرا کافر میگویند خواجه شمس العارفین
فرمود که اکثر اهل علم بسبب بی خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبرست
ورنه درین مسئله هیچ شک نیست **بعد ازان** بنده عرض داشت که حضرت مجدد الف
ثانی نیز درین مسئله گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان خاندان نقشبندیه پیش ایشان
همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید
غلام علیشاه صاحب دهلوی چون از هند قصد هجرت کردند از راه تونسه شریف میرفتند
بخدمت حضرت خواجه تونسوی ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث که حضرت
مجدد صاحب پیر ایشان در مسئله وحدت وجود گفتگو کرده است در جوابش فرمود آنحضرت
مجتهد وقت بودند اگر از ایشان در مسئله وحدة الوجود خطا افتاد آنها را مؤخذه نیست
بلکه اجتهاد و مجتهد اگر بر خطا افتند تاهم یک ثواب در نامه اعمال او نویسند و اگر راست شود
مضاعف ثواب باشد **بعد ازان** فرمود سالک را باید که در مسئله توحید استار نماید مگر

حسب استعداد مرزمان اظهار کند بعد ازان فرمود حضرت خواجه تونسوی در مسئلهٔ
توحید بسیار اخفا نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوائح و مانند آن در محل مبارک نشسته
و آن سند و ساخته تعلیم نمودی و هم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودے و
بگفتن سخنان مولوی جامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا که سخنان ایشان
در پرده مستتر اند و اشعار دیگر بزرگان برهنه شمشیر ست بعد ازان سید الله بخش حاجی کوی
عرضداشت که در میان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالے و رسالت رسول علیه السلام ایمان آوردن ست
و توحید طریقت آنست که جمیع ما سوای الله را نفی کرده فنا حاصل کند یعنی جز ذات
حق تعالی باقی نماند سید الله بخش عرضداشت شخصی که بتوحید شریعت قائل باشد و
از توحید طریقت که مراد فناست منکر باشد آن ماخوذ باشد یا نی فرمود چون وی از حیات
از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز ماند و محروم شود ازین زیاده تر مواخذه
دیگر چه باشد بعد ازان بنده عرض کرد که چند سخنان از کتاب مفاتیح الاعجاز
نوشتن میخواهم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین بنوشتن این ابیات اجازت فرمود

ابیات شد بنقش موج ما دریا عیان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
جملهٔ اسما بماست مظهر اوصاف رحمانی منم هردو عالم شد به هستی ما عیان
اصل هر پیدا و پنهانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم

چون هرچه هست بحقیقت همه هستی حق ست و غیر او هیچ نیست متن گلشن راز
بیت چو نیکو بنگری هم او بیننده دیده است و دیدار یعنی چون در اصل انکار که
هستی مطلق حق ست و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و تامل و تدبیر نمائی بدانی که غیر
از حق هیچ نیست و بیننده که شخصی نگرنده مراد ست و دیده که انسان ست و دیدار که
روی ست که در آئینه نموده شد عکس باشد بلکه آئینه دگر که اعیان ثابته اند هم کیست و

در بیان توحید وجود

حق ست که بجمیع صور ظاهر گشته بهر جا تجلی دیگر نموده چه در تجلی اقدس بصور اعیان که صور معقوله اسما الٰهیه اند که در علم اند بصفت قابلیت ظهور یافته به تجلی مقدس که تجلی شهودی مراوست بصورت آن اعیان بحسب استعدادات ایشان در عین ظاهر شده

قطعه

عشق هر دم ظهور دیگر داشت زان کند نقش مختلف پیدا
هر دم از کوی سر برون آرد روی دیگر نماید و هر جا

و دران مقام احدیت الجمع مقام محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم که حقیقت وحدانیت در فردانیت ظاهر شود قوله تعالیٰ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ قوله تعالیٰ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا **بعدازان** دعاگو عرضداشت که تفسیر شعر فَالْبَحْرُ بَحْرٌ عَلَىٰ مَا كَانَ فِي الْقِدَمِ ٭ إِنَّ الْحَوَادِثَ أَمْوَاجٌ وَأَنْهَارٌ ٭ لَا يَحْجُبَنَّكَ أَشْكَالٌ تُشَاكِلُهَا ٭ عَمَّنْ تَشَكَّلَ فِيهَا فَهِيَ أَسْتَارٌ ٭ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بحر حقیقت بحریست بران حالت که بود در ابتدا و اشیا ممکنات که می بینی مانند امواج و نهرهای دریاست پس درویش را لازم ست که بر اشکال تعینات و تشکلات که بحر حقیقت اند قرار نگیرد و از صور بجانب معنی تجاوز کند تا صور کونیه حجاب او نباشند و آن اشکال که در علم ممکنات ظاهر اند حجاب واجب الوجود اند چون عارفان در اصل خود نیکو بنگرند حجاب هستی موهوم برخیزد و واجب و ممکن یکی گردد **بعدازان** سخن در کلام الٰهی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که خدا تعالیٰ در زبان فارسی گفتگو کرده است چنانچه گفت

چکنم با این مشت خاک جز آنکه بنا مرزم

همدرین محل سید الٰهی بخش لانگری آنحضرت عرض کرد که در زبان هندی هم گفته است یا نی فرمود ظهور ذات در هر زبان و هر مظهر است **بعدازان** فرمود که شیخ جنید بغدادی رحمة الله علیه گفته هر چه میشنوم از حق میشنوم و هر چه می بینم از حق بینم یعنی در هر حال بخدا تعالیٰ میباشم **بعدازان** سخن دران افتاد که مردان کامل در هر مظهر ظهور کنند همدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی خلیفه

حضرت امام علیشاه نقشبندی عرض داشت که بعض مردان ما را بمذهب وهابی طعن
کنند خواجه صاحب جهت پاس خاطر آن مولوی صاحب فرمود که مرد کامل را اطوار
بعض مختلف باشد بعد ازان مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل بزرگ صفت
مبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
علم تفسیر و حدیث میکرد و گاهی با مراقبه مشغول میگردید و گاهی با مردمان رندان در
خوردن بنگ مصروف شدی بعد ازان فرمود فقیر را باید که هر یک را خدمت
کند و با ادب پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میباشند و بطفیل آنها
بعض مردمان سعادت دارین بیابند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که یکروز افتد همائی بدام بعد ازان فرمود
سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملامت کرد و هیچ نداد سائل پریشان
حال استاده بود شخصی نابینا آنرا بخانه خود برد و حتی الامکان خدمت او بجا آورد و
خوش کرد خدا تعالی بطفیل دعا آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود
چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس است که همائی من بود بدام تو افتاد
و دولت من بود نصیب تو شد بیت که شاه باز من بود دام تو شد مرا بود دولت
بنام تو شد بعد ازان هم درین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خسته حال حوالی
گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاس او پرسید گفت بسبب
مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بر مفلسی او رحم آمد و وظیفه ارشاد فرمود تا که
در اندک مدت توانگر شد و گفت اگر باز مرا طلبی در شهر خوشاب بیابی بحکم الهی مال از
دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشاب رفت و دید که برهنه تن
بر توده خاک و سرگین نشسته زردک میخورد و سلام کرد حال خود واضح کرد و آن بزرگ
کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد ازان سخن در توحید فرمود

انفاس خواجه شمس العارفین فرمود چون کتب هنود می‌بینیم دانستیم که ایشان اهل توحید هستند
و چون افعال و اقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید در و پیدا نباشد آنگاه فرمود توحید لسانی
هیچ فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد ازان فرمود مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحید می‌بودندی روزی شخصے از اقربا او شان را
مخالف بود آمد و ناسزا گفت مولوی صاحب روی سوی او کرده تبسم کرد و هیچ نگفت
بلکه تحسین و آفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید می‌شوند بعد ازان
فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
و موسی علیه السلام و غیرهم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خدا تعالی بدعا
کردند تا جمیع مخالفان ایشان هلاک شدند آنگاه فرمود کسے قوم را خدا تعالی
هلاک نساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را نرنجانید بعد ازان این بیت بزبان
مبارک راندند **بیت** هیچ قوم را خدا رسوا نکرد تا دلی از صاحبدلی نامد بدرد
هم درین محل دعاگو عرض داشت که حوصله و تحمل حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون با ایذای قوم لاچار شدند بدعا
کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد دندان مبارک وی شهید شد از
زبان درفشان فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پس برکت و تاثیر
دعا آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جا در عرب و عجم دین محمدی خوب
ظهور یافت و اگر از زمره کفار چند کس باقی ماند هم درین حکمت بود که ظهور چند کس از اهل
اسلام بر ایشان موقوف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
باید دید هم درین محل مولوی معظم دین صاحب مرولوی عرضداشت که بزرگان امت
محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی‌باشند خواجه صاحب فرمود این
هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است بعد ازان قاضی فیض احمد صاحب

عرض تجدید بیعت کرد حسب خواهش بیعت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکسی ایذا نرساند بلکه از کسی که ایذا رسد
در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدیؒ فرموده مصرع اگر مردی احسن الی من اسا
بازبسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان چهاچهه متعصب اند که بایکدیگر
عناد می دارند و کسی را مثل خود نمی دانند کسی را بکفر و کسی را بفسق نسبت کنند قاضی
عرضداشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل چهچهه نیک شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را بصفات حمیده موصوف
کرد و با بندگان راهم بفضل خویش خاتمه بالخیر گرداند بعد از ان شخصی عرضداشت که
برادران حقیقی با من عناد بیهوده بسیار دارند و ایذا میرسانند دعا خیر فرمایند تا از ان
ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه حاصل شود باعث تکبر و غرور در انها پیدا
شود و بایکدیگر ایذا میرسانند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
درختی که در باغ باشد بلند   بدیگر درختان رساند گزند بعد از ان سخن در رفع
هستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بوسیله غلام محمد درویش
آنحضرت عرضداشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجه صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنیدند روی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگر جاری کردن میخواهی فرمود
کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگر است عرض داشت آن فقر چه
چیزست خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
در تذکرة الاولیا نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عزم زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرید کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

(حکایت بایزید بسطامی)

او از خلق کناره کرده است و میگوید اگر آسمان چو زمین روئین و زمین چو آهنین شوند که از آسمان
باران نه بارد و نه از زمین روید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود دست بر ندارم بایزید گفت
این سخت کافریست و سخت مشرکیست که او گفت اگر بایزید کلاغی شود جانب آن شهر
هرگز نپرد چون باز بروی آنرا بگوئی که خدای تعالی را بدو گرده نان آزمایش مکن این مرد
از درشتی این سخن بازگشت و پیش شقیق رفت شقیق گفت زود باز گشتی گفت حسب
الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او شان چنین و چنین گفت شقیق عیب این سخن در خود
دریافت و گفت تو نگفتی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو و بپرس مرید
بازگشت و پیش بایزید آمد و گفت مرا فرستاده اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی
بایزید گفت اگر من گویم چونم تو ندانی گفت اگر بهتر دانید بر کاغذی بنویسید تا آمدنت
من ضایع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بایزید بسطامی
اینست و کاغذ پیچیده باو داد یعنی بایزید هیچ نیست پس چون موصوف نبود وصفش چگونه
کرد بایزید ذره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که او چگونه است و توکل وارد یا اخلاص
که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدای تعالی حاصل باید کرد نه بتوکل مشغول شدن
پس مرید بخدمت شقیق بلخی رفت چون در شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
بودند و انتظار جواب بایزید میکردند ناگاه مرید رسید و کاغذ بوی داد چون مطالعه کرد گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از آن
اعتقاد خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شخصی عرضداشت کرد که در خاندان
نقشبندیه بنا سلوک بر لطائف است و در خاندان ایشان چگونه کنند خواجه شمس العارفین
فرمودند شخصی زاهد بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه
لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
مهمترین محل فرمود بزرگی عبد الرحمان نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب در لکهنو

سکونت میداشت شبی در مسجدی نشسته بودند سگی آمد چراغی که از آرد گندم ساخته افروخته
بود در دهن خود گرفته برفت روزی این ماجرا ذکر کرده فرمود که بر خانه شما تاریک خواهد شد ما را چیست
چو این سخن مسجد نشینان شنیدند خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا اطلاع
کردند مفتیان شهر فتوی دادند که قائل این سخن مرتد است توپ زده هلاک باید کرد حسب
الامر چوبی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمود هم نسبت
که هست دیگر هیچ نیست پس توپ را گذاشتند مگر آنحضرت را هیچ ایذای نرسید باز دگر بار زدند هم
بهمان حالی گذشت و سوم بار نیز ضرر او نرسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
بصد عجز و انکسار کلاه خود بر پای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
فرمایند فرمود قصور چیست همه حق است بعد از آن روی بسوی آسمان آورده فرمود ابر
مانند غبار بر آسمان قرار گرفته است نه بارد و نه صاف شود در دلم گذشت که درین هیچ
فائده نیست چون نیکو فکر کردم دانستم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة چنانچه نزول باران
نبات را فائده بخشد شاید در بعض دیار قرار گرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد از آن
محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم متوجه ایشان مدام در ذکر می ماند خواجه شمس
العارفین فرمود ذلك فضل الله يؤتي من يشاء آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند
مصرع ہک بتخانہ میں اصل ہوی ہک خالی رہی سیتیں بعد از آن روزی بوقت
صبح برخاستند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که آب
سیماب منقش بود و پرتو چراغ بران عصا میتافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه آن
پرتو چراغ است بهمین طور پرتو ذات بر جمیع اسما صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو ذات است عارف
کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از آن شخصی عرض داشت که چیزی از
مسائل توحید ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که.

لا اله الا الله نیست موجود واحدی پس این جهان و آن جهان نیست بجز ذات بعینات و
تقیدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بتعینات و خواص متمائز یکدیگر اند و در اصل همه انسان
اند هم چنین ذات مطلق متعینات و خواص متفارق و متعدد مینماید و در اصل حقیقت نیست
چون رفع حجاب کنی یکی بود همین معنی لا موجود الا هو این در مطالع باید و شهد بعد از ان
بنده عرض داشت که قرب نوافل و قرب فرائض چیست خواجه شمس العارفین فرمود چون سالک
صفات بشری خود را در صفات حق سبحانه و تعالی فنا کند و ظهور صفات خدا تعالی
بروی غلبه نماید انرا قرب نوافل میگویند و قرب فرائض آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه از
شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نیز از نفس خود هم خبر ندارد چنانچه بجز ذات باری تعالی در
نظر او چیزی نماند بعد از ان سخن در ذکر اوصاف و عالی درجات حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت نسب در
عبادات و ریاضات از همه سبقت نموده قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
سه عمل بس بلند مرتبه بظهور آمدند اول آنکه از عرصه دراز صحت قرأت قرآن دران علاقه
نبود ایشان حافظی که تصحیح قرائت از عرب شریف کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
را برای تصحیح قرأت دعوت فرمودند چنانچه مردمان نابینا که فیما بین ڈیره غازیخان و ڈیره
دین پناه بودند هیچ نمانده هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین طور سبب
صحت قرآن شریف دران علاقه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی دریاک بین شریف
که از عرصه دراز شکسته بود بسعی ایشان تیار گردید سوم آنکه از مدت مدید شوق زیارت
حرمین شریفین میداشتند اما این خیال هم بود که زاد راه زیاده تر باشد تا هر کس رفیقان خود
با سهولت برسند و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه احسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۹ روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه بهاگن سمت ۱۹۳۹ مبلغ شصت
هزار روپیه و بیست و پنج درویشان آستان و دیگر رفیقان مانند صاحبزادگان مهاره و

و غیره دوستان تخمیناً دو صد نفر همراه خود کرده در شهر ملتان رسیدند و چند مردمان را از آن جا
رخصت کرده در لاهور آمده برای میان سلطان یکشب گذاشتند و بعض مردم را آنجا
رخصت نموده تکت ریل سهارن پور گرفتند بهاری و از آنجا گذاشته بوقت شب تکت دهلی حاصل
کرده سوار شده اند و هفت شب در دهلی بر مکانات خواجگان سکونت فرمودند بعد از آن تکت اجمیر
شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در اجمیر شریف اقامت کردند بعد از آن صاحبزادگان حافظ موسیٰ
صاحب صاحبزادگان مهاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند واپس
فرستادند پس هشتاد نفر درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمد آباد رفتند دو شب
در انجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی اورنگ آباد برای زیارت
روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین [illegible] رفتند و دو شب آنجا گذاشته از راه زیارات
مکانات خواجگان باز واپس بمبئی هشت روز اقامت نموده بسواری جهاز دخانی بعرصه
دوازده روز در جده شریف رسیدند آنجا یکشب گذاشته جانب مکه روانه شدند یکماه و
هفده روز در انجا ماندند باز واپس در جده شریف یکماه سکونت کردند بعد از آن بسواری
جهاز بغله براه بندر کهار ینبوع روانه شدند بعد از منزل آبی و پنج یوم منزل بری نموده
بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب بمدینه منوره سعادت
زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کردند و دو ماه و سه روز در آنجا
اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه ذیقعده رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در مکه شریف
تشریف آوردند تا هژدهم ماه ذی الحجه درمیان مکه و جبل عرفات مناسک حج بجا آورده باز
در جده شریف آمدند هفت روز در انجا گذاشته باز بسواری جهاز دخانی بعرصه هژده
روز در شهر بمبئی رونق افزا شدند و چهار شب همانجا گذرانیده باز بسواری ریل از راه
دهلی آمده یکشب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و یکشب در انجا اقامت
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه محرم الحرام سنه ۱۳[illegible] در تونسه شریف رسیدند و دیگر آنکه یاران و

جمیع آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و دوازده نفر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین شریفین فوت شدند همدرین محل خواجه شمس العارفین قدس سره بعد از وصال خواجه توسوی اکثر مردمان خیرخواهان آنحضرت متشکک شدند که نان و نمک درویشان آستان و کاروبار خویشان و راه بری مریدان چگونه شود لیکن از آن خواجه الله بخش صاحب سجاده نشین بتوجه آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیرهای مکان که بزمان حضرت خواجه توسوی خام بودند همه را پخته ساختند و غور و پرداخت مقیمان آستان نیز بوجه احسن شروع نمودند و فیض ربانی بمریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس چون درین وقت بنظر غور بینیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون شده سبحان الله چنین سجاده نشین از سجادگان پیشین بظهور نیامده باشد

مرآة چهلم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین رض

روز شنبه هژدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ یکهزار و سیصد سعادت قدمبوسی آنحضرت حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی غلام محمد توسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پوٹھوہاری و پسر صاحبزادگان و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه هژدهم ماه صفر ۱۳۰۰ بوقت سحر چون آنحضرت از نفل تهجد فارغ شدند عارضه تپ لاحق گردید و چند ادویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال کردند اما بحکم مصرعه چون قضا آید طبیب ابله شود هیچ نفع نگردید تا آنکه ضعف بدن مبارک آنحضرت نهایت شد و حسن صاحبزاده محمد دین صاحب بتاریخ بست یکم ماه صفر روز سه شنبه بوقت سحر از تونسه شریف تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین والد بزرگوار خود حاضر شده احوال بیماری استفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق کمال خود قدری گفتگو کرده و احوال صاحبزادگان و درویشان آستان خواجه توسوی پرسیدند بعد از آن صاحبزاده صاحب ادویه مقوی مثل یاقوت و مفرح بقیمت بیست ہشت روپیه که از تقسیم لتیه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حب روزمره خورانیدن شروع

کرد ابعض وقت ماء اللحم و روغن بادام وغیره استعمال کردند اما تپ بحال خود ماند بعد
ازان صاحبزاده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانیده
اجازت خواندن وظائف خواستند وآنحضرت مطالع نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
مذکور پیش کردند تا دست خود بر دست صاحبزاده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع وظائف
ما ترا اجازت ست بعد ازان بتاریخ بستم ماه صفر جمیع مستورات خانه مع زنان دیه برای
عیادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده رفتند بعد ازان بتاریخ بست یکم ماه مذکور برای
صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانیدند باز بتاریخ بست دوم ماه مذکور یک
لکه درود شریف خواندند و یک بز نوجوان و چندین غله و نقد بمساکینان تقسیم نمودند بعد
ازان بتاریخ بست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی معظم الدین صاحب روی
آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب از جانب صاحبزادگان نوشت که این مدت در
مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین درین جا می آیند و
خواهند آمد و ارشاد وظیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحبزاده نظر کرم و
شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد وظیفه و نان دادن این خواندان تا قیامت جاری بماند بعد
مطالع آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
بر داشته دعا خواستند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بدن
مبارک نهایت شد بعد ازان بشب وصال صاحبزاده فضل الدین صاحب به باعث
بی قراری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر یا لیت قبل منیتی یوماً افوز
بمنیتی ❊ نحو اتلاطم رکبتی اطلال املاء قربتی ❊ همدرین محل فرمود ای فرزند
ارجمند این شعر باز بگو صاحبزاده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
دست خود بر دست صاحبزاده نهاده شفقت بی غایت گردانید بعد ازان این بیت
خواند بیت جان جانم را بجو دآگاه کن ❊ لطف خویشم هم دم و همراه کن - باز صاحبزاده

این بیت بر خواندند بیت سر مدا گرشنو فاست خود می آید بر در آمدنش وهست خود می آید
بیهوده چرا در پی او میگردی بنشین گر او خدا است خود می آید بعد ازان صاحب
زاده صاحب عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیز تر گردد خواجه شمس العارفین
سخنی از زبان مبارک فرمودند اما فهمش نیامد بعد ازان بدست خود شکم چشمان صاحبزاده فضل الحمید
صاحب را ملا کرده دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحبزاده عرض داشت که بر بیکسکین
چیزی از فیوضات رحمانی عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین بسوی حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی باشارت ارشاد فرمود که همانجا بروی بعد ازان بسوی حاشیه
نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه دو سه بار بدین طور استفسار نموده باز
پرسیدند که تاریخ ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تاریخ بست ٢٤ و چهارم ماه صفر
است بعد ازان تسبیح در دست گرفته چند بار درود خواندند و چون صبح دمید دو رکعت فرض صلوة
فجر باشاره ادا نموده بذکر پاس انفاس مشغول شدند بعد ازان بسوی مجلس نشینان بنظر وداع
دیده روی خود را جانب بیت الله شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
پیدا آمد و علامات وصال بر آن حضرت ظاهر شدند بمیان جمیع صاحبزادگان و درویشان
ایشان آه و گریه با آواز بلند بر آمد بعد از لمحی یکدم بر آورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
مهجوری و غمخواری آنحضرت بیقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
تیاری تجهیز و تکفین آن حضرت کردند بعد ازان بمصلحت صاحبزادگان و دوستان و درویشان
ایشان تیاری قبر فیض اثر بحجره خاص آن حضرت کردند بعد ازان در باغیچه بگوشه مغرب و
جنوب تخت پوش نهاده تیاری غسل کردند و عام مردان را از باغیچه بیرون ساخته بعض
خاص یعنی مولوی معظم الدین صاحب مرولوی و غلام فرید بهروقه و حافظ محمد بهروقه و میان
غلام یسین علما سیالوی و فتح محمد گردیلی و امام بخش ننبردار و سید احمد درویش برای غسل آن
حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گاذر و حاجی محمد دولش و احمد یار گاذر و احمد دین درویش

واین دعاگو نیز مددگار غاسل شدند پس بعد از زوال غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد ازان
لاش مبارک در سرای نهاده تبیع مستورات را برای زیارت بخوانند بعد ازان لاش
مبارک نیز در حجرهٔ شیخ صاحب نهاده مولوی معظم دین صاحب را اجازت جنازه دادند بنابر
مردان از قوم سادات و زمینداران و اهالی هزاران هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
ازان نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد ازان همه مردمان گرداگرد تخت حضرت نشستند و
میر و قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بهلا شاه هر دم کرسان ان رهنجی یار دا
وی آڙیا ❊ چکڙ بهر یات نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آڙیا ❊ چادر تان ستون
وچه بنگلی ورکیا کم سینا رداوے آڙیا ❊ چیچی وچه پونیان کتون رهیان هونا وقت پینڈار
داوی آڙیا ❊ بهلا شاه گهر آسویلے هویا وقت دیدار داوی آڙیا بعد ازان غزل

کافی بہلا شاہ

مولوی جامی خواندند غزل بزنت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده ❊
غم هجران او با جان شیرین هم نفس مانده ❊ تران تنها ای عماری دار لیلی حسبنا الله ❊
که با صد پاره دل بیچاره مجنون باز پس مانده ❊ یا میتد یکه آید آن مه محمل نشین روزی ❊
جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده ❊ چو زد اکنون گلی رعنا بعشرت خیمه در صحرا ❊
چه غم گر بلبل شیدا گرفتار قفس مانده ❊ بکو بیت چون نالد هم چون مرغان چمن جامی ❊
کزان گلشن گل و شمشاد رفته خار و خس مانده ❊ بعد ازان این سخن گفتند سخن کدین

غزل مولوی جامی

موڙ مهاران سائین ڈهولیا ❊ تیریان واٽان تون سر گهولیا ❊ نهاتی دهوتی مین رهی گئی
کائی گل سجڻ دل پئی گئی ❊ کوئی سخن ادلڙا بولیا ❊ کدین موڙ مهاران سائین ڈهولیا ❊
چون این سخن گفتند میان حاضران گریه و فغان بپا شد بعد ازان مولود تبریزی خواندند
مولود یا رسول الله حبیب الله یکتا توئی ❊ برگزیده ذوالجلال پاک بی همتا توئی ❊ الخ
مولود دیگر دل گدائی در رسول الله جان فدای سر رسول الله الخ بعد ازان
در صندوق انداخته بقبر فیض اثر نهادند تا وقت عصر کار او بانجام رسید بعد ازان اکثر حیان

رخصت شدند و بعض خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد و رفت مردمان روز مره شروع
گشت چنانچه پنج یا شش من برنج روز مره برای مهمانان تا چهلم روز طبخ میگردیدی بعد ازان
سوم روز بسیار آدمیان جمع شده ختم قل خواندند و بعض را یک مبلغ و بعض را هشت هشت
تنه عنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستان را یک یک دستار و لنگ قیمتی انعام
کردند ذکر وصیت آن حضرت که پیش از وصال شش و نه روز اطلاع نقل خود فرمودند
بدین آ درویش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت چاشت صاحبزاده
محمد دین صاحب را نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستان را از حجره مبارک بیرون رخصت
و صاحبزاده صاحب را پیش خود بنشانده فرمودای فرزند ارجمند واضح باد که حالات دنیا
گوناگون در پیش می آمده اند چنانچه احوال جد صاحب در چند دهات تصرف و ملکیت بود و
مال مویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من فراخ حال بودند
بعد ازان چون بحضرت خواجه تونسوی بیعت کردم اسباب ظاهری روز بروز کمتر گردید
چنانچه گاهی تا نان یافتمی و گاهی تا هفت هفت روز بفاقه بگذرانیدی اما پیش کسی راز
گرسنگی اظهار نساختم و الحال بفضل ایزد متعال همه اشیا دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
اند بتوانم که اراضی و اسباب دنیا بسازم اما مارا باین دنیا فانی محبت نیست مگر به دو چیز که ورثه
پیران ماست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا الحال
بفضل ایزد متعال بخوبی انجام رسید و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجه تونسوی بحق انتقال
شدند چند هزار روپیه قرضه بابت تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدا تعالی که همه آن
قرضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیه از تصرف درویشان و مهمانان باقی مانده است باید که این
مبلغات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و مهمانان تصرف کنید بسیار
و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد توکل و تسلیم و صبر و قناعت و درین اثنا صاحبزاده
محمد دین عرض داشت که باین مبلغات و جایدات ظاهری حاجت نیست اصلی نعمت که

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمودای فرزند
این ترکهٔ من بگیران ہم خداتعالیٰ ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترکه مذکور توقف نمایند تا صاحبزاده صاحب از رسه
شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترکه و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحبزاده
عرضداشت که ما میخواهیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر بماند خواجه شمس العارفین قدری
سکوت کرده فرمودای فرزند اعتبار نیست که عمرم تا چهل روز باشد زیرا که بجناب خدای
تعالیٰ دعا خواسته ام که عمر من موافق عمر خواجه تونسوی باشد پس معلوم شود که عمر من بانجام
رسید که بهمین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
صاحبزاده بشنید بآواز ها ها بگریست خواجه صاحب فرمودای فرزند ارجمند با تو چندین
راز اظهار کردن مطلوب داشتم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون آمدی
و آه و گریه ساختی و این گفتگو بطریق تذکره بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد چرا که
بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
فرمودای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتم که حیف بران مردی که بوقت وصال
از یار حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و باموال و اولاد وصیت
نماید باز فرمودای فرزند مال و اولاد از مایش است که خدا تعالیٰ فرمود انما اموالکم
و اولادکم فتنة باز فرمودای فرزند اگر مستحبات ها ادا نباشی بفرائض ضرور بعبده ضرور
مشغول باشی تا سعادت دارین بیابی باز فرمودای فرزند بخدمت حضرت الله بخش سجاده
نشین تونسوی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحبزاده عرض داشت که آنچه
فرمود قبول دارم اما ازین سخنان دلم حزین غمگین و پریشانم فرمود خیر بدین سخنان عبث باید
مدار کار خدای است بهم طوری که خواهد بکند بعد ازان مسعود صاحب برادر زاده فضل
الدین صاحب روی آورده فرمود جانب تونسه شریف رفتن مرضی تو هم است عرضداشت

مرضی من مرضی ایشان نیست پس حضرت صاحب بشفقت و مهربانی باز و خود برگردن صاحبزاده نهاده فرمود مرضی آنست که تو نزد من می باشی بعد از آن صاحبزاده محمد دین با جانب تونسه شریف رخصت کرده فرمود حال باکره دیده و دلبسته بزودی واپس بیائی در برین وعده قرار نموده صاحبزاده صاحب جانب تونسه شریف رفتند چون از انجا رخصت شده باز بتاریخ بست یکم ماه صفر آمدند خواجه شمس العارفین بعارضه تپ نهایت لاچار بودند چند سخنان بصاحبزاده ارشاد کردند و بتاریخ بست چهارم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ روز جمعه وقت سحر جان شیرین بحق تسلیم کردند اللهم اغفرلنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین والعارفین زبدة المتقین والمحدثین مقبول بارگاه رب العالمین شیخ شمس الحق والدین چشتی سیالوی موسوم مرآة العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید برای استفاده خاص و عام بتصحیح تنقیح تام عالم علوم فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حاجی حرمین شریفین حافظ قاری مولوی منظم دین صاحب مرولوی سلمه الله تعالی و جناب فیض مآب مجمع الفضائل مرجع الفواضل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشهروی سلمه الله الباری بتاریخ ۲۰ ذیقعده سنه ۱۳۰۲ الهجری المقدس در مطبع مصطفائی واقع لاهور مطبوع گردید فقط

الحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی حبیبه ظاهراً و باطناً ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بجاه نبیك المصطفی و رسولك المرتضی شفیع المذنبین امام المتقین و خیر خلقه اجمعین آمین یا رب العالمین

بسم

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه

بیت مندرجه مهر حضرت صاحب سیالوی

نور محمدی بسلیمان ظهور یافت ... زان نور شمس دین بد و عالم مفیض گشت

نور محمدی بسلیمان ظهور یافت زان نور شمس دین بد و عالم مفیض گشت

مہر صاحبزادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مصراع مندرجہ مہر طالب (ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین ۱۲۹۱) زادہ صاحب سیالوی رض

ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین

اشتہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسنات بتوجہات سعدن کاتب حضرت مولانا شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد الحال بخدمت برادران ذی وقار و دوستان با مدا معروض ای فیض انجلای میگردانم چنانکہ مناقبات و کرامات آنحضرت بدانند بزبان فارسی یا اردو تحریر نمودہ جانب این دعاگو در ضلع لاہور ڈاکخانہ شاہدرہ موضع پیر تھہ بنام سید محمد سعید ارسال فرمایند تا انشاء اللہ تعالیٰ حسب فرمایش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب شمسیہ تالیف نمودہ مطبوع کنانیدہ شود وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين والحمد للہ رب العالمین

قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیال نور اللہ مرقدہ المتعال از نتائج طبع مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ اللہ المتعال

دریغا صد دریغا صد دریغا	کہ شمس الدین امام عارفین رفت	ہزار افسوس کان مہر جہان تاب
باوج عرش از فرش زمین رفت	چو سرور جست تاریخش ز ہاتف	بگفتا شمس اوج علم و دین رفت

ایضاً قطعہ تاریخ از مولوی غلام نبی صاحب لاہوری مرحوم

در گلستان خاندان چشت	ہمچو گل بود خواجہ شمس الدین
گفت سال فرید حیا سے	صلح کل بود خواجہ شمس الدین ۱۳۰۰

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون نداے ارجعی نفسش شنفت
روز جمعہ بست و چارم از صفر	روے خود در مغرب مرقد نہفت

بهر تاریخش چو یاسین فکر کرد   سال وصلش عقل با شمع فیض گفت

ایضاً از مولوی علامه یاسین صاحب

آن شمع چو زین جهان مشتاق وصل حق چو شد   بست و چارم از صفر رو از جهان بیرون قدم
کردم چو فکر سال وصلش بسر یا اینهمه   از رحلتش علم و عمل حلم و ورع فضل و کرم

ایضاً از طبع زاد رحیم بخش صاحب لاهور ذهولنوالوی

پیر کامل مرشد من شمس دین   گشت سوی خلد باین رونق فروز
بست چارم از صفر تاریخ بود   آتش هجران بسینه ما دسوز
دفن چون کردند وی زیر زمین   بود یوم الجمعه روزے نیک روز
بهر سال انتقالش بخش گفت   شاهِ شمس الدین واصل شد هنوز

ایضاً قطعه

محمد شمس دین بُد خسرو نور   همه عالم از و در خورشید چینی
چو تاریخ وصال آن شیخ جستم   خرد گفته چراغے بود دینی

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ   گشت پنهان شمس عالم زیر میغ
آصف وقت سلیمان زمان   گشت زین دار الفنا دامن کشان
چشمهٔ فیض الٰهی بد روان   گشت از دست قضا یکسر نهان
با قضاء حق چو جاے چاره نیست   جز شکیب و صبر کس غمخواره نیست
روز جمعه بست چارم صفر بود   کاندران روز وصالش رو نمود
هاتفم تاریخ وصلش باز گفت   پیشوای چشتیان در درج رفت

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

بود شمس الدین عارف باکمال　　خوب معنی خوب صورت خوش خصال

پیشوای خلق صوفی باصفا　　تابع شرع محمد مصطفی

شب جمعه در بست چارم مه صفر　　بست زین دار فنا رخت سفر

سالها تاریخ آن قبر تقدس ظل　　گفت هاتف نیک خصلت زنده دل

سالها تاریخ آن ثابت یقین　　گفت هاتف فیض ملک نور دین

سالها تاریخ آن نور الهدی　　بود پیدا عاشق صادق خدا

ایضاً الفاظ تاریخی

وه وه شمس شرع رسول　　واه واه غریب نواز　　وه وه خوب سیر

رهنما بود شریعت　　مهر شریعت محمدیه　　نیک خصلت حلیم بود

محب پیغمبر بدل　　شیخ بلند قدر　　نور شریعت نبی　　شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال آنحضرت

آن شمس دین محمد که چو یکتای عهد بود　　کز قاف تا بقاف عیان شد جمال او

ذاتش سهیل بود که بر اوج نهد تافت　　تسکین عالمی ز شعاع کمال او

آن ذات بی مثال که در پرده جای داشت　　یکسر ظهور کرد بر انگ و مثال او

شاهی غریب پرور عاجز نواز بود　　خلق عظیم داشت چه گویم خصال او

عمر شمس یگانه بود تولد چه اختر　　شمس منیر کشور دین سال وصال او

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجه سیال

چراغ خاندان چشتیان بود　　مه تابان و خورشید جهان بود

پی سن وصال آن ذات حق بود　　خرد گفته که مختار جهان گو

ازو پرسان شدم چون من دگر بار ۔ بگفتا زہ وے مظہر ہادی ۱۳۰۰
سوم بارہ چو زو کردم تقاضا ۔ بگفتا کاشف راز خفیا ۱۳۰۰
چہارم بار با من کرد ارشاد ۔ کہ زینب ماہی دہی باغ ارم باد ۱۳۰۰
بہ پنجم بار چون سائل شدم زد ۔ بگفتا گنج فیض ہدی گو ۱۳۰۰

ایضاً قطعہ تاریخ

چو آن شمس شد عالم افروز ۔ نہان گشت از جہان با امر معبود
چو پرسیدند از سال وصالش ۔ بگفتم مہ جہان خورشید دین بود ۱۳۰۰

ایضاً قطعہ تاریخ

اندرین سال خواجہ کرد وصال ۔ شاہ دین مہ مثال بے ہمال ۱۳۰۰
بست چارم صفر بروز جمعہ ۔ نور اللہ مرقدہ المتعال

ایضاً

چو شمس الدین ہدایت عالم افروز ۔ بمغرب گور رفت از امر معبود
ز شام فرقتش شد تیرہ دنیا ۔ رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غروبش جستم از عقل ۔ بگفتا مہ کہ ہم خورشید دین بود ۱۳۰۰

قطعہ تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رحیم بخش لاہوری دہولنوالوی

ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام ۔ مرآۃ العاشقین چھپی عجیب و غریبا
سخن جو بولے حیاتی مین شیخ شمس الدین ۔ لکھے ہین انہین محمد سعید با ترتیبا
خدا کے بندونکی چھپائی ہے یہی کلام ۔ ازل سے یار ہوی ہین جسکے نصیبا
نظر سے دیکھنا چاہین تو عاشقونکا طریق ۔ خرید انکو مطالعہ مین کری میری حبیبا

کتاب چھپ چکی ساری بخش نے تاریخ ۱۳
لکھی ہے مرآۃ العاشقین عجیب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

	اعراس اصحاب اہل بہشت رحمہم اللہ تعالے و افاض علینا من برکاتہم	تاریخ	الفاظ تاریخی
عدد	شہر محرم		
۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالے عنہ	۱	۲۴ پاک آمد بدنیا پاک رفت
۲	عرس حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ	۱	۶۳۲ زاہد شہاب الدین
۳	عرس حضرت خواجہ معروف کرخی رضے اللہ تعالے عنہ	۲	۲۰۰ زبدۂ اصفیا
۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالے عنہ	۴	۱۱۰ ہادی ملک
۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین اجودہنی رضی اللہ تعالی عنہ	۵	۶۷۰ فردوین فرید وحید
۶	عرس حضرت امام الشہدا شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۱۰	۶۰ حبیب ازل
۷	عرس حضرت خواجہ علاؤ الدین صابری رضی اللہ تعالی عنہ	۱۴	۲۹۸ مہربان
۸	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹	۹۴ عابد زاہد
عدد	شہر صفر ختم اللہ بالخیر والظفر		
۱	عرس حضرت خواجہ تونسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالے عنہ	۷	۱۲۶۷ قطب حق مرشد سلیمان زاہد
۲	عرس حضرت شیخ زاجن رضی اللہ تعالے عنہ	۲۲	
۳	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۴	۱۳۰۰ وہ وہ شمس شرع رسول
۴	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالے عنہ	۲۶	
۵	عرس حضرت خواجہ عبد الواحد رضی اللہ تعالی عنہ	۲۷	۱۷۷ امام عبد واحد
۶	عرس حضرت شیخ یحیے المدنی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۸	عاشق سخن
	شہر ربیع الاول		

۱	عرس حضرت محمد المصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۱۲	۱۱ گذشتہ از ہجرت سال رحلتش عیاں
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالی عنہ	۳	۱۸۷ سید قطب اسما
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالی عنہ	۸	۲۶۰ امام مقبول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۱۱	۵۰ محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۴	۶۳۴ قطب الدین مقدس قطب الاقطاب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۲	۱۱۴۲ شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالی عنہ	۲۹	۱۰۴۲ شیخ اسلام
	شہر ربیع الآخر		
۱	عرس حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۴	۳۲۹ قطب الواصلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۷	۵۶۲ ماہ عالم قطب ربانی
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۸	۷۲۵ سر واصل حق قطب الہدا
۴	عرس حضرت خواجہ ناصر الدین ابی یوسف رضی اللہ تعالی عنہ	۲۹	۴۵۹ عارف حق
	شہر جمادی الاول		
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالی عنہ	۲۱	۷۶۲ صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابراہیم ادہم رضی اللہ تعالی عنہ	۲۶	۲۶۲ قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد نقی علیہ السلام	۳۰	۲۵۲ محب علی امام ہدا
	شہر جمادی الآخر		
۱	عرس حضرت خواجہ ابی محمد چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۱	۴۱۱ محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۱	۳۵۵ ولی سیر جہان
۳	عرس حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ	۲۲	۱۳ از احد شد سال رحلتش عیاں
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ صاحب سیالوی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۵	۱۲۹۳ شیخ جلیل مکرم بود

۵	عرس حضرت خواجہ مولانا فخر الحق والدین رضی اللہ تعالی عنہ	۲۷	۱۹۹ محبوب فخر السالکین
رجب	شہر رجب المبارک		۵۲۷
۱	عرس حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۱	صاحب مودود ولی پیشوا ۹۳۳
۲	عرس حضرت خواجہ معین الحق والدین رضی اللہ تعالی عنہ	۶	آفتاب ہند ۱۸۶
۳	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۶	سید ولی احمد ۶۱۲
۴	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۳	حاجی شریف ۱۴۸
۵	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۱۵	حق طلب ۱۵۰
۶	عرس حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالے عنہ	۱۵	طالب حق
۷	عرس حضرت شیخ احمد معروف میاں جی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۶	
۸	عرس حضرت شیخ نصیر الدین ابن شیخ مجد الدین رضی اللہ عنہ	۲۷	
شعبان	شہر شعبان		
۱	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالے عنہ	۱۶	
رمضان	شہر رمضان المبارک		۲۵۰ ۲۵۰
۱	عرس حضرت خواجہ سری سقطی رضی اللہ تعالی عنہ	۲	پیر ابدال قطب الحق ۷۴۹
۲	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۸	سر ربانی و ہی مسعود
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۲۱	زاہد پاک ۲۰۳
۴	عرس حضرت امام موسیٰ رضی علیہ السلام	۲۱	قطب زمن
۵	عرس حضرت شیخ محمد علی کھہڈوی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۹	۱۲۵۲
شوال	شہر شوال		۱۸۱۴
۱	عرس حضرت خواجہ عثمان ہرونی رضی اللہ تعالی عنہ	۵	تاج الاصفیا

٢	عرس حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٧	٢٨٦ کامل ابن الدین
٣	عرس حضرت خواجہ امیر خسرو رضی اللہ تعالیٰ عنہ	١٨	٧٢٥ اشرف الاقطاب
٤	عرس حضرت خواجہ مجد دین شیخ سراج الدین رضی اللہ عنہ	٢٢	
٥	عرس حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٢٥	٤٦ پیر دین
	شہر ذی القعدہ		
١	عرس حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ	١٢	١٢٤٢ شیخ العالمین
٢	عرس حضرت شیخ ابو الفتح گیسو دراز رضی اللہ تعالیٰ عنہ	١٦	٨٢٥ بادشاہ اتقیا
٣	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٢٤	٧٥٦ متقی اہل یقین
٤	عرس حضرت شیخ حسن محمد احمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٢٨	٩٨٠ ندا شد محمد حسن حق پرست
	شہر ذی الحجہ		
١	عرس حضرت خواجہ نور محمد مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٣	١٢٠٥ شیخ واقف حق
٢	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	٦	٢٢١ زاہد صدیق
٣	عرس حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ	١٨	٣٥ حبیب احد
٤	عرس حضرت جمال الدین معروف شیخ جمن رضی اللہ عنہ	٢٠	
٥	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	٢٧	٣٣٤ صدیق مکمل

تمام شد اعراس پیران چشت اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم

بیت

چند روز این نسخہ را مالک سعید فی لوابت ورنہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریاست

قبلہ شاہ سرور گیلانی عفی عنہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد سب لائق ہے ذاتِ کبریا کے واسطے
بعد حمد و نعت کے صلوٰۃ بھیجوں دم بدم
دی مجھے اپنی محبت یا رؤف المؤمنین
یا الٰہی دے مجھے شوقِ وصالِ احمدی
التجا کرتا ہوں تجھ سے یا علی العالمین
افعال حسنہ دے مجھے اور قول ہوں نہایت صفا
کھول دی اسرار وحدت یا وحید الواحدین
فضل کر میرے اوپر تو یا کریم الاکرمین
ہب لنا ملکا کبیرا یا ملیک المساکین
تو لا تسد یدا دے مجھے تو یا حفیظ الحافظین
امن دے مجکو الٰہی دین و دنیا میں مدام
شاد کر مجکو الٰہی غم زدہ ہوں بینوا
نفس شیطان سی پناہ دہ یا قدیر القادرین
کر عطا مجکو الٰہی درجۂ ابدال و قطب
یا الٰہی دور کر مجھسے غم دنیا و دین
حوض کوثر دی مجھے اور قربِ ختم الانبیا
دور کر مجھسے الٰہی غم الم روزِ جزا
حج اکبر کی شرافت دی مجھے میری خدا
اعطنی لذتا حلالا یا رزاق الخالقین
کر میسر اے الٰہی ذکر قلبی یا معین

نعت شایاں ہے رسولِ مجتبیٰ کیواسطے
آل اور اصحاب و احمد مصطفیٰ کیواسطے
سید الابرار ختم الانبیا کے واسطے
ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے
دی لقا مجکو علی المرتضیٰ کیواسطے
شہ حسن بصری امام اولیا کیواسطے
شیخ عبد الواحد پیر ہدیٰ کیواسطے
شہ فضیل ابن عیاض اہل حیا کیواسطے
خواجہ ابراہیم ادہم باصفا کیواسطے
شہ سدید الدین زاہد بے ریا کیواسطے
شہ امین الدین امین اولیا کیواسطے
خواجہ ممشاد دینوری رہنما کیواسطے
شیخ بو اسحاق شامی چشتیا کیواسطے
خواجہ ابدال احمد چشتیا کیواسطے
از طفیل بو محمد پیشوا کے واسطے
از طفیل یوسف بدر الدجیٰ کیواسطے
حضرت مودود صاحب چشتیا کیواسطے
خواجہ حاجی شریف مجتبیٰ کیواسطے
شیخ عثمان ہرونی صاحب سخا کیواسطے
شہ معین الدین معین اصفیا کیواسطے

یا الٰہی کر مجھے اقطاب اپنو مین قبول
فرد یکتا کر مجھے تو یا الٰہ العالمین
یا الٰہی کر مجھے محبوب اپنا تے لے ریا
کھول دے مشکل میری تو یا نصیر الناصرین
یا الٰہی کر کمال اپنے سی مجھ کو بھی کمال
روشنی دے دل میرے کو یا رشید المرشدین
ہب لنا علماً عظیماً یا علیم العالمین
کر میری ملجا و ماوا یا الٰہ محمودین
حسن سیرت دے مجھے اور صدق اخلاص و یقین
المدد اے خالق اور مالک ملک بقا
آرزو کرتا ہون تجھ سے اے غفور المذنبین
کر مدینے مین ٹکانا اے حکیم الحاکمین
یا الٰہی کر کلام اپنے سے مجھکو ہم کلام
رحم کر مجھ ناتوان پر یا رحیم الراحمین
فقر و محبت تجھ سے چاہتا ہون الٰہی دمبدم
کر نگاہ مجھ حال پر تو یا نظیر الناظرین
انت مولانا انت ہادی انت غفار الذنوب
کر تو ہ دشمن دل میرے کو یا الٰہ العالمین
حب جاہ و مال و بخل و حسد اور حرص طعام
اور ریا و کبر و عجب و غصہ حرص کلام
صبر و توبہ شکر نعمت دے اور خوف و رجا

شیخ قطب الدین قطب الاتقیا کیواسطے
شہ فرید الدین زہد الانبیا کیواسطے
شہ نظام الدین نظام اولیا کیواسطے
شہ نصیر الدین چراغ اولیا کیواسطے
شہ کمال الدین کمال اتقیا کیواسطے
شہ سراج الدین سراج باصفا کیواسطے
شیخ علم الدین عالم بے ریا کیواسطے
خواجہ محمود راجن اولیا کے واسطے
شہ جمال الدین جمال باصفا کیواسطے
شہ زمن حسن محمد ماہ لقا کیواسطے
بخش محشر مین محمد رہنما کیواسطے
حضرت یحییٰ مدنی مقتدا کے واسطے
شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کیواسطے
شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیواسطے
شیخ فخر الدین فخر الاصفیا کیواسطے
خواجہ نور محمد رہنما کیواسطے
بخش مجکو شاہ سلیمان مقتدا کیواسطے
شیخ شمس الدین شمس اولیا کیواسطے
دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیواسطے
امین مین کہ سب جملہ اولیا کیواسطے
کر عطا مجکو شہید کربلا کیواسطے

حب مجھے خلق خلاص و رضا ہوں قضا
بخش ان سب کو امام باصفا کیو اسطے

یا الٰہی ہو دعا میری طرف سے یہ سلام
خدمت مین جملہ اولیا اور چشتیا کیو اسطے

الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ شجرہ تمام
خادمان خواجگان چشتیا کیو اسطے

محمد سعید عابد کا یا الٰہ العالمین
خاتمہ بالخیر کر کل اولیا کیو اسطے

تمت

تمام شد سلسلہ چشتیہ نظامیہ بتاریخ ۱۳ شہر ذی قعدہ ۱۳۰۲ تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ کہ بحضور حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین گفتہ شدند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ز بشر خوانمت ای دوست ہو ورد پری
این ہمہ بر تو حجابست تو چیزی دگری

نور پاکی و فسانست حدیث گل و آب
محض لطفی و بہانہ است لباس بشری

در مرآت صور ناظر و منظور توئی
وحدت ذات تو از وہم دوئی ہست بری

ہیچ صورت نتواند کہ کند بند ترا
در صور ظاہری اما نہ اسیر صوری

عمر خوانمت آن دم کہ عیان می آئی
جان ہمی خوانمت آندم کہ نہان میگذری

وانگہ از دیدۂ عشاق تو باشی ناظر
چیست جامی کہ کند دعوی صاحب نظری

مولود حسن

تا جلوہ کرد حسن کمال محمدی
پر نور شد جہان ز جمال محمدی

اندر ذات بے مثال کہ پنہان پردہ بود
بے پردہ شد عیان بمثال محمدی

مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود
شد دام دانہ اش خط و خال محمدی

نقش و نگار ہر دو جہانش زیاد رفت
آن دل کہ بست نقش خیال محمدی

ہرگز نمیرد این دل غم دیدۂ حسن
تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدی

ایضاً مولود حسن

ای که شمع والضحیٰ آمد جمالِ روی تو	نسخهٔ واللیل وصفِ زلفِ عنبر بوی تو
سینِ دندانِ تو از یٰسٓ نشانی میدهد	بوی تبسم دار و حلقهٔ گیسوی تو
نسخهٔ فیهِ شفاءٌ شهد گفتار خوش است	مایهٔ تحیی العظام آمد لبِ دلجوی تو
ای دو چشمت سرمه ما کاز کحلِ مازاغ البصر	قاب قوسین است رمزِ گوشهٔ ابروی تو
قبلهٔ دلی کعبهٔ جان یا رسول الله توئی	سجدهٔ مسکین حسن هر لحظه بادا سوی تو

مولود شمس تبریز

یا رسول الله حبیبِ خالقِ یکتا توئی	برگزیده ذو الجلالِ پاکِ بی همتا توئی
نازنین حضرتِ حق صدر بدر کائنات	نور چشمِ انبیا چشم چراغِ ما توئی
در شبِ معراج بودی جبرئیل اندر رکاب	پا نهاده بر سریرِ گنبدِ خضرا توئی
یا رسول الله تو دانی امتانت عاجزاند	عاجزان را رهنمائی بی سر و سامان توئی
شمس تبریزی چه داند نعتِ پیغمبر	مصطفیٰ و مجتبیٰ و سیدِ اعلیٰ توئی

ایضاً غزل در توحید

من ذات بحث مطلقم هم وصف هم اسماستم	هم نقش و موج و قطره و هم جوی هم دریاستم
اول منم آخر منم ظاهر منم باطن منم	غایب منم حاضر منم یکتاسے و یکتاستم
وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم	هم نور و هم ظلمت منم پنهان منم پیداستم
ساکن منم سائر منم بی بال و پر طائر منم	در دورها دائر منم چون قطب پا بر جاستم
علوی منم سفلی منم هم دین و هم عقبیٰ منم	محبت منم دعوی منم عینِ همه اشیاستم
عالم منم آدم منم هم شادی و هم غم منم	هم درد هم مرهم منم هم لا و هم الا استم
جنتی کهم انسی منم هم عرش هم کرسی منم	هم عالم قدسی منم نورِ جهان آراستم
عالم منم جاہل منم هم عارف و اصل منم	مرشد منم کامل منم هم مونس و لهاستم

هم شرک و هم ایقان منم هم شمع و هم سوزان منم — هم کفر و هم ایمان منم هم مؤمن و ترسا ستم
بیجا و در هر جا منم در هر دل دانا منم — در دیده ها بینا منم در هر زبان گویا ستم
هم زاهد و هم بی شعور و شر هم عاشق بی پا و سر — هم از اسیری بی خبر هم رند ناپروا ستم

ایضاً غزل در توحید

ز شوق روی جانان آن چنانم — که سر از پا و پا از سر ندانم
چنان مستغرقم در بحر وحدت — که از کثرت بکلی بیکرانم
چو از خود فانی و باقی باویم — ازان هم جسم هم جان و جهانم
سوا الیه عناصر غیر ما نیست — حقیقت هم زمین و آسمانم
نمود ما بود بود دو عالم — گهی پیدا و دیگر دم نهانم
گهی در صورت قهر و گهی لطف — گهی کافر گهی مؤمن ازانم
گهی آزاده از هر قید گاهی — اسیر گه چنین و گه چنانم

غزل اسیر

شد بنقش موج دریا عیان — آنچه در عالم تو میخواهی منم
چون ظهور جمله اسما بماست — مظهر اوصاف رحمانی منم
هر دو عالم شد به هستی ما عیان — اصل هر پیدا و پنهانی منم
نیست عالم در حقیقت جز طلسم — گنج بی پایان اگر دانی منم

غزل جامی در توحید

ساریست سر عشق در اعیان علی الدوام — کالروح فی الزجاجة و الشمس فی الغمام
کس را چو تاب سطوت دیدار خود ندید — در پرده سوی اهل نظر بکشید جام
ممکن ز تنگنائی عدم تا کشیده رخت — واجب بجلوه گاه عیان تا نهاده گام
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست — بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام

هر یک نهفته لیک ز مرآت آن دگر
بر شکل ... جام احکام خویش گام

باده نهان و جام نهان آمده پدید
در جام عکس باده و در باده رنگ جام

قومی نگفته گوشه که آغاز ما چه بود
جمعی نجسته گوشه که انجام ما کدام

جامی معاد و مبدأ ما وحدتست و بس
ما در میانه کثرت موهوم والسلام

غزل جامی در توحید

آن کان چنین بود نه بود از جهان نشان
الآن ما تغیر عما علیه کان

اعداد کون کثرت صورت نمای او
فلکا واحد متجلی بکل شان

هر چند در نهاد عیان نیست غیر او
فی حد ذاته نه عیانست نه نهان

نوریست محض کرده باوصاف خود ظهور
نام متنوعات ظهور لش بود جهان

دانا بهر بصیرت بینا بهر بصیر
گویا بهر زبان و توانا بهر توان

جامی کشیده دار زبان را که سر عشق
رمزیست کس مگو حدیثش کمان

غزل جامی در توحید

ای جاودان بصورت اعیان برآمده
گاهی شده ظاهر و گه مظهر آمده

از روی ذات ظاهر و مظهر یکیست لیک
در حکم عقل این دگر آن دیگر آمده

بی صورتست عشق ولی عشق صورتش
غالب شده بکسوت صورت برآمده

یعنی عاشقانست بهر صورتی که هست
در چشم منکران چه عجب از منکر آمده

در موطن ظهور و بطون نیست غیر او
هر چند گر ظهور و بطون برتر آمده

گاهش کشیده جاذبه عاشقی عنان
با داغ عاشقان بلا پرور آمده

گاهش گرفته جلوه معشوقی آستین
در شکل دلبران پری پیکر آمده

یکجا نشسته بر سر صدر جلال و جاه
وز جمله سروران جهان بر سر آمده

یکجا فکنده خرقه فقر و فنا بدوش
محتاج وار حلقه زنان بر در آمده

هر جا پئی نظاره بستاده است منتظر ‌ ‌ منظور هم خود است که منظر بر آمده

بنموده روی و هوش ز بهر عاشقان ‌ ‌ وانگه گشاده چشم و تماشا بر آمده

همراه وحی گشته و روح القدس شده ‌ ‌ پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده

بحر بیست متفق که ز اوصاف مختلف ‌ ‌ باران قطره و صدف و گوهر آمده

بیرون ز عشق و عاشقی و معشوقی هیچ نیست ‌ ‌ این هر دو اسم مشتق ازان مصدر آمده

مشتق چو نیک در نگری عین مصدر است ‌ ‌ کاندر صفات ظاهر خود مظهر آمده

نشگفته است جز گل وحدت بباغ عشق ‌ ‌ هر چند گاه اصفر و گه احمر آمده

جامی ندید رنگ ازان گل عجب مدار ‌ ‌ کز غم کبود خرقه چو نیلوفر آمده

غزل دیگر جامی علیه الرحمة در توحید

هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم ‌ ‌ هرگز نه روم جایی کانجا نه ترا یابم

گه خواب کنم در خانه گه بروم تنها ‌ ‌ در خواب ترا بینم در خانه ترا یابم

در بزم قدح نوشان در چشم وفا گوشان ‌ ‌ معشوق ترا دانم جانان ترا یابم

در صحبت هر جمعی کافروخته شد شمعی ‌ ‌ گرد سر آن گردان پروانه ترا یابم

گر جانب میخانه آیم پی پیمانه ‌ ‌ در دست می آشامان پیمانه ترا یابم

از سر بکشم خرقه در بحر شوم غرقه ‌ ‌ در هر صدف پنهان دردانه ترا یابم

از خود بگسل جامی پیزن در گمنامی ‌ ‌ کاندر تتق وحدت یگانه ترا یابم

غزل نیاز در توحید

من پاکباز عشقم ذوق فنا چشیده ‌ ‌ آهوی دشت قربم از ما سوا رمیده

من نور ذات حقم ای صاحب بصیرت ‌ ‌ در صورت تم اگرچه از خاک آفریده

در صورتم نظر کن اندر مرقع خلق ‌ ‌ نقاش دست قدرت تصویر بر کشیده

روح الهی ام من جان خدایی ام من ‌ ‌ از صنعت عجیبه در آب و گل دمیده

من جلوه گاهِ ذاتم هم مظهر صفاتم
هم اصل کائناتم از نور شان آفریده

هر پیرهای و هم مارا حجاب دارد
دیدم بروی جانان هر پرده‌ها دریده

قول نیاز بشنو یعنی ز خود برون شو
چون از خودی برآئی باشی خدا رسیده

غزل دیگر در توحید

عکس رخسار در آئینه جان بنمود
نیک دیدیم که عکس تو همان عین تو بود

دل بجانان ده و میباش و حضور
روز خود گم شو بنشین که همین است سرور

عاشقان راکه بود قبله جمال جانان
نبود هیچ نماز بجز از ترک وجود

ساقی عشق بیک جرعه چه مست افگند
من ندانم درین باده او مایه چه بود

هر که سر باخت به میدان با این تمکین
عاقبت گوی سعادت ز میان او بربود

غزل احمد جام صاحب در توحید

ما شاهبازِ قدسیم از لامکان پریده
هر شکار رسیدیم در قالب آرمیده

اسرار کنت کنزا بر لوح دل نوشته
در نامهٔ عبادی اینسے قریب دیده

سیمرغ قاف قربیم از دام کون جسته
طاؤس باغ عرشیم از آشیان پریده

هر کس بچشم صورت مارا کجا شناسد
ما نور کردگاریم در آب و گل دمیده

احمد نیم که اویم از خود سخن چه گوییم
در پیکرم نظر کن کز قدرت آفریده

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانه و بدکارم
واللہ نبود عارم گر یار بود یارم

نی مؤمن نه مسلم نه کافر نه ملحد
نی مستم نه هشیارم واللہ چه دیندارم

گه در روضهٔ رضوانم گه بلبل بستانم
گه رند گرستانم گه شمع شب تارم

من عاشق جان بازم معشوق سرافرازم
من ترک سراندازم من دلبر عیارم

سیمرغ زکوه قافم وز مستی چنین لافم
شاهبازِ جهان گیرم پرواز جهان دارم

من دلبر نهانم بصورت انسانم — من قادر جبارم ستارم و غفارم
احمد تو مخوان ما را جز حق تو مدان ما را — از مذهب پنداری بیزارم بیزارم

غزل جامی در توحید

حرز جان خاصست نام دل ربا — ما عرفناك حق معرفتك و ما اسم علی
نام او گنج نام او لاهوت — گنج پنهان و نام او پیدا
همه اسما مظاهر ذات اند — همه اشیا مظاهر اسما
لا اله فی الوجود الا هو — محو شد نام غیر نقش سوی
هستی مطلق است وحدت صرف — این هو این انت این انا
من و او و تو چو از میان برخاست — نیز وحدت شد از همه یکتا
جان جامی ز نکته وحدت — نشکیبد چو ماهی از دریا

غزل اسیر در توحید

و هو معکم زین معیت حق چه خواست — یعنی واجب را ز ممکن جلوه هاست
گر نه حسنش دائما در جلوه هاست — این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلی جمال وحدت ست — در حقیقت این که کثرت را بقاست
هستی عالم همه هستی اوست — بی بقای حق جهان عین فناست
هر چه دارد نقش هستی در جهان — سر بسر آئینه وجه خداست
حق و باطل آئینه یک دیگر اند — هر دو در معنی هم الا و لاست
گر بصورت غیر باشد یار ما — چون بمعنی بنگری از عین ماست
هر دو با هم همچو موج و بحر دان — در تو جام و باده گوئی هم دو است
گل شنیدی هالک دانی چه گفت — ای اسیر دوست بی ما و شماست

غزل اوحد در عشق

اندران دردیکه در دل بود درمان یافتم — در حجاب زلف جانان نور ایمان یافتم

جستجو کردم بسے در مدرسه لیکن ز عشق — این چنین اسرار اندر بزم رندان یافتم

سالها گشتم بسی در مسجد و در صومعه — مقصد دل هرچه بود از کوی جانان یافتم

کار من هر لحظه عشق ماه رویان است و بس — زانکه اندر روی ایشان حسن رحمن یافتم

چون گرفتم ساغرے از دست پیر میکده — از شمول فضل او این سرّ بستان یافتم

جز جمال دلبرم در چشم من ناید دگر — این سعادت تا وحدی از فضل سبحان یافتم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را — بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت — کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب — چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

جفا گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی — جواب تلخ مے زیبد لب لعل شکرخا را

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم — که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

تم کاتب الحروف [illegible]

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ — که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

[illegible]

تمام شد غزلیات ۱۳۰۲ھ



فهرست مطالب مرآة العاشقین

شعر دعائیه

الٰهی کن به عشق خویش رنگین
بحق شیخ شمس الحق والدین